

نامه

مردم

۱

«بل لانژون» در گذشت

هنگامی که آخرین صفحات «مردم» زیر چاپ بود رادبو برازاوایل روز ۲۸ آذر این خبرنگار آفر را اعلام کرد. خبر های دیگری که میرسد نیز این ضایعه اسفناک را تأیید می کند. باین طریق يك مغز بزرگ از اندیشیدن باز ایستاد.

در مرگ «بل لانژون» استاد و آکادمیسین معروف فرانسه باین وسیله تمام فرانسویان و تمام مردان و زنان نواندیش جهان تسلیت می گوئیم. برای معرفی بیشتر این مرد بزرگ در شماره آینده شرح حال مختصر این استاد ومقاله مهمی از او را درج خواهیم کرد.

فهرست

۱	احسان طبری	اندرز تاریخ
۳	مبارزه اقتصادی اتحادیه ها ومبارزه سیاسی سوسیالیسم د.ا.	مبارزه اقتصادی اتحادیه ها ومبارزه سیاسی سوسیالیسم د.ا.
۹	صفاری	حساب احتمالات
۲۰	ترجمه ع-یزدان پناه	تشیل سن سیمون
۲۴	الزاتریوله	ولادیمیر مایاکووسکی
۲۵	مایاکووسکی	روی نای تیره پشت
۳۲	-	امثال ملل
۳۳	-	پروین گنابادی
۳۶	-	جشن بین المللی سینماها
۳۹	رواهیچ	از پیش ...
۴۰	ص.گ.	مبارزات منفی در ایران بعد از اسلام
۵۸	محمد علی اسلامی	عاشق است (شعر)
۵۹	ژان لانژون	ترقی ، آسایش و فرهنگ
۶۴	دکتر ابریم	کارتل هاوتراست ها
۷۶	سعید نفیسی	ماه نخشب
۹۰	ترجمه مهندس شرمینی	شکست ایده تئولوژیک علم الاجتماع بورژوازی

کلیشه ها

۳۲ مقابل صفحه

پروین گنابادی

۶۴ <

تابلو حلقه زندانیان از ونسان وان گوگ

نامه مردم

سال اول (دوره پنجم) شماره چهارم اول هی ۱۳۳۵

احسان طبری

اندروز تاریخ

در ماه گذشته، نیروهای دولتی به تبریز، مرکز ایالت آذربایجان، وارد شدند و این عمل طبق دستور دولت و قبول تلگرافی استاندار آذربایجان و انجمن ایالتی آنسامان انجام گرفت. پیش از آنکه استاندار آذربایجان و رئیس انجمن ایالتی موافقت خود را با دستور دولت اعلام دارند، برخی از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان که پس از حادثه زنجان نسبت به نتایج ورود قوای دولتی خوشبین نبودند قصد مقاومت داشتند؛ ولی از قرار، سرانجام کمیته مرکزی فرقه دمکرات مسالمت را در هر حال بر مناقشه ترجیح داد و بخاطر حفظ صلح در داخل ایران، که برای حفظ صلح جهان مفید است و بمنظور جلوگیری از جنگ برادر کشی، از قصد مقاومت صرف نظر نمود و ترک مخالفت اعلام شد. با توجه به فوائد کلی تری که از این اقدام ناشی میشود، باید بهر جهت از آن هواداری کرد زیرا يك عقب نشینی سودمند از يك حمله زیان بخش، بیشتر درخور قبول است. بیانات قبلی آن عده از سران فرقه دمکرات، که هوا دار مخالفه بودند و سپس اقدام این عده اعضاء فرقه که حرف خود را پیش بردند و ترک مخالفت را عملی ساختند، تضادی ایجاد کرد که غالباً موجب حیرت گردید و حادثه آذربایجان مانند امر غیر مترقبی تلقی شد و منبع تعجیرات عجیب قرار گرفت.

از طرفی مرتجعین، آنرا وسیلهٔ تاخوت و تاژ خود قرار دادند و از طرفی بعضی از آزاد بخوانان از آن استنتاج غلط کردند و مشکلاتی بزرگتر از مشکلات واقعی در نظر خود مجسم ساختند. نه هیاهوی مرتجعین در این زمینه بجاست و نه استنتاجات برخی از آزاد بخوانان. حقیقت آنست که وقوع حادثهٔ اخیر آذر بایجان، با همهٔ انکساکات و تشنجات و هیجانانی که ایجاد کرده، قدرت ابدی ارتجاع یسا سقوط قطعی آزادی را نمی‌رساند. پیشرفت آزادی در ایران، بسته به عوامل تاریخی چندی است که در عرض سالهای اخیر در توسعهٔ نهضت ما در ایران مؤثر بوده و این عوامل در هر صورت به تأثیر خود، مطابق نوامیس تکامل، ادامه خواهد داد.

البته ما نباید طرفدار آن باشیم که ولو بقیمت خونریزی در جهان، به پیروزی موقتی نائل آییم. بهتر آنست که مادر پناه صلح جهانی و پیشرفت آزادی، در سراسر عالم پیش برویم و موفقیت خود را به پایه‌های محکم شکست ناپذیری بنا سازیم. برای اینکار، روش عمل ما در درجهٔ اول اهمیت است. اگر ما بتوانیم تشکیلاتی محکم و منظم و منطقی و با حیثیت ایجاد کنیم و بسا کار خود امید ملت ایران را افزون سازیم کامیاب خواهیم شد و برعکس اگر خود را برانندهٔ چنین مبارزه‌ای نشان ندهیم، بدون آنکه حادثه‌ای برای شکست ما لازم باشد، با عدم موفقیت روبرو خواهیم گردید.

حوادث اخیر ایران، برای ما اندرزی گرانبهاست. درگیر و دار این حوادث، بسا از مجاهدان ما محکم تر و دقیق تر و خردمند تر شدند و حزب ما بشرایط محیط خود بهترین برد. تمام این پستی و بلندیها، در راه یک مبارزه لازم است تا سنت جامعی برای نهضت بوجود آید و خامیها و انحرافات و بی‌تدبیریه‌ها از میان بر-خیزد. اکنون ما باید از اشتباهات خود درس بگیریم و از تعداد آنها در کار آیندهٔ خود بکاهیم و باین ترتیب شکست‌ها را جبران کرده و پیروزیها را بیارائیم و راه آینده را هموار کنیم. فقط مبارزه‌ای که باشکیبائی و خردمندی توأم است، مبارزه‌ای که با توجه بشرایط محیط و اسباب و وسائل موجود تنظیم میشود، مبارزه‌ای که از نوسانات غلط و انحرافات غیر منطقی مبری باشد، میتواند مقید نتایج مطلوب گردد. اولین وظیفهٔ ما، انتخاب اسلوب صحیح برای چنین مبارزه‌ایست و نتیجهٔ این انتخاب معیار تفکر اجتماعی ماست.

در جریان این حوادث، پیوسته دشمنان سعی در بزرگ کردن نقص‌ها و معایب ما می‌کنند و میکوشند تا در زیر این لفافهٔ چهرهٔ گریه خون را پوشانده و مصنوعاً طهارت و تقوایی برای خود ایجاد نمایند و خویشان را از همهٔ جرائم مبری ساخته ما را بدانها متهم گردانند.

بهترین پاسخ باین جنجالها، در طی زمان بوسیله ادامه مبارزه صحیح ما و تکرار مظلالم و مقاصد آنها، داده خواهد شد. اگر کسانی باشند که فریب بخورند، بزودی بی میبندند که حقیقت چیست. ما باید نه فقط در افشای حقیقتی، که زیر پرده های اتهام مستور می کنند، کوشا باشیم؛ بلکه نقاب طهر و تقوای را هم که تپه-کاران گنه کار بر روی زده اند بدریم.

امروز وظیفه ما، علاوه بر ادامه مبارزه، وحدت و صمیمیت است. باید صفوف ما چنان درهم فشرده شود، تا خصم از امکان ایجاد تفرق و تشتت در آنها نومید گردد. باید چنان از یکدیگر پشتیبانی کنیم، تا صدق و خلوص ما، در همکاری مبرهن شود. باید نمونه های متانت، استقامت و صمیمیت باشیم. هیچ پاره ابر سیاهی نیست که بتواند چهره درخشان خورشید را، برای همیشه فروپوشاند. اگر ما نگران خورشید حقیقتیم پس بیگمان باشیم که انوار آن بر ما فرو خواهد تابید. فقط نومیدان و سست عهدان در ظلمت ضلال و بدبختی جان خواهند سپرد.

مبارزه اقتصادی اتحادیه ها

و

مبارزه سیاسی سوسیالیسم

برای درک صحیح وقایعی که هر روز در جهان سیاست اتفاق می افتد و کم و بیش موجب کندی و تندی نهضت های چپ در سرتاسر جهان میشود، لازم است که رفقای حزبی و خوانندگان ما مفاهیم مبارزه اقتصادی اتحادیه ها و مبارزه سیاسی سوسیالیسم و مشخصات و خواص و عوامل هر یک را، باضافه اختلافات آن دو با یکدیگر بشناسند و بتوانند درباره آنها قضاوتی درست و بجا داشته باشند. اشتباه کردن در تشخیص این دو نوع مبارزه، و خصوصیات یکی را برای دیگری فائل شدن، خطاهائی است که نه تنها در طول تاریخ موجب کندی های فراوان در پیشرفت نهضت های مترقی شده است، بلکه عواملی است برای بعقب انداختن سربجبری تاریخ.

۱- مبارزه اقتصادی اتحادیه ها (Trade Union Politics)

منظور از این نوع مبارزه بدست آوردن توسعه های بیشتری در زندگی اقتصادی است. مانند مبارزات کارگران و سایر مزدبگیران برای ازدیاد

حقوق خود و کم کردن ساعات کار روزانه و بهتر کردن شرایط کار و غیره ..
 مهم‌ترین مشخصات این نوع مبارزه، خود بخود (Spontanéité) بودن آن است. باین معنی که پس از ایجاد صنعت مترقی و توسعه ماشین‌ساز جدید و در نتیجه، پس از اجتماعی شدن تولید در کارخانه‌ها و کارگاه‌های بزرگ، این نوع مبارزه در اثر ایجاد شرایط اجتماعی مخصوصی، خود بخود ایجاد می‌شود و برای آن حتماً احتیاجی به تبلیغ و تحریک سیاسی وجود ندارد. شك نیست که تبلیغات در جریان مبارزات اقتصادی بی تأثیر نیست؛ ولی مقصود این است که علت بزرگ و اصلی مبارزات اقتصادی همان وضع و شرایط اقتصادی است.

دیگر از مشخصات مبارزات اقتصادی اینست که کلیه افراد يك طبقه (بمعنی اقتصادی آن) میتوانند در آن شرکت کنند. یعنی تنها شرط لازم برای شرکت کردن در آن عبارت است از «کارگر» بودن و یا «حقوق بگیر» بودن. البته از لحاظ تشکیلات، اینگونه مبارزات احتیاج قطعی و مسلمی بیک سازمان منظم و محکم تشکیلاتی و یکدستگاه وسیع رهبری ندارند و تنها شکل معمولی تشکیلات صنعتی برای اداره کردن آن کافی است.

تئوری و طرز تفکر این گونه مبارزه‌ها، همان ایده‌نولوژی اصلاحاتی بورژوازی Liberal Bourgeois Idéology میباشد که در آن، آخرین هدف و نقطه نظر ما، بهبودی دادن بوضع زندگی کارگران و اصلاح معاش فقیران و بی چیزان است.

۳- مبارزه سیاسی سوسیالیسم - Political Struggle of Socialism
 منظور این نوع مبارزه، از بین بردن سازمان اجتماعی موجود سرمایه‌داری است از راه فعالیت‌های سیاسی منظمی که بر اساس علمی و منطقی بنا شده است؛ یعنی از بین بردن سازمان اجتماعی مشخصی که در آن طبقات اقتصادی معین موجود می‌باشد و بر قرار کردن يك اجتماع بدون طبقات و هماهنگ (Classless Society)

افرادی که این نوع مبارزه دوم را بعهده می‌گیرند، بشکل يك حزب سوسیالیست در می‌آیند. این گونه افراد و اجتماع آنها، یعنی حزب سوسیالیست، باید از تمام اختلافات موجود اجتماع، اعم از اقتصادی و غیر اقتصادی، برای پیشرفت مرام خود استفاده کنند. برای پیشرفت يك چنین حزبی لازم است:

۱) حزب مجهز به يك تئوری علمی سوسیالیسم باشد. منظور از این تئوری عبارت است از دانستن علل و طرز تحولات اجتماعی، تغییرات فنی

و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و غیره، تعلیم سیاسی دقیق افراد حزب
در تئوری و عمل و منحصر کردن حزب به همینگونه افراد.

۲) يك نقشه مثبت عملی که بر اساس این تئوری بنا شده باشد تهیه کرد
و طبق آن عمل نمود.

۳) يك تشکیلات منظم و سازمان قوی رهبری برای حزب بوجود آورد
که اجرای این نقشه مثبت و عملی را بطور دقیق بهمه بگیرد.

وجود هر يك از این سه اصل، برای يك حزب سوسیالیست، نهایت لزوم
را دارد. در عین حال که باید در نظر داشت همانطور که قدرت يك عده کوچک
سرباز منظم با فرماندهی مرتب چند برابر يك جمعیت بزرگ و نامنظم است،
تعداد افراد نیز در يك تشکیلات حزبی زیاد مورد نظر نیست. آنچه مورد توجه
است کیفیت و چگونگی مشخصات افراد و طرز تفکر آنها است.

درست همانطور که در مکانیک فورمول انرژی مساوی است با
 MV^2 ، یعنی انرژی مساوی است با جرم جسم ضرب در مجذور سرعت (حرکت صحیح
است، در تشکیلات يك حزب نیز این رابطه برقرار است که راندمان سیاسی کار و
مبارزه يك حزب مساوی است با تعداد افراد تشکیلات آن ضرب در مجذور نظم
و قدرت و ارگانیزاسیون آن حزب. ملاحظه می شود که در اینجا تعداد شماره افراد
تشکیلاتی اهمیت بسیار کمتری از کیفیت و انتظام تشکیلاتی آنان دارد.

لنین می گوید: «برای اینکه ما بتوانیم هم به مرام اتحادیه ها (بهبودی
دادن شرایط زندگی) و هم به هدف سوسیالیستی (از بین بردن جامعه سرمایه
داری) برسیم لازم است از ایجاد يك اساس محکم دقیق یعنی از يك سازمان
منظم انقلابی شروع بکار کنیم.»

لازم است یکبار دیگر تأکید کرد که يك چنین حزبی می بایست از تمام
تضادها و اختلافات و ناراضیتهای موجود در اجتماع، از اقتصادی و غیر اقتصادی،
برای پیشرفت مرام خود استفاده نماید. یعنی به اختلافات موجود، طبق تئوری
خود، اهمیت سیاسی داده و از آنها استفاده کند. فقط از این راه می تواند کمک
و همدردی Sumpathy قاطبه مردم را بخود جلب کند و احساسات و ناراضیتهای
های فردی را در يك مجرای وسیع سیاسی جمع کند و برای پیشرفت نهضت
خود بکار برد.

لنین درین مورد می گوید: «ما باید وظیفه متشکل (ارگانیزه) کردن يك
مبارزه عمومی Universal سیاسی را، تحت رهبری حزب خود، بهمه بگیریم
و سعی کنیم پشتیبانی کلیه گروههای ناراضی و شاکی را در این مبارزه بدست

بیاوریم. افراد حزب ما لازم است دل‌رهبری تمام این دسته‌ها و افراد ناراضی را به‌همه گرفته و بتوانند هر وقت که لازم باشد، یک نقشه مثبت عملی برای آنها تعیین نمایند.»

پس از اینکه خصوصیات این دو مبارزه را تشریح کردیم، اکنون بطور خلاصه، فرق‌های اساسی میان مبارزه اقتصادی اتحادیه‌ها و مبارزه سیاسی سوسیالیسم را یادآور می‌شویم:

۱) در پیدایش نهضت - اولی خود بخود (Spontané) بوجود می‌آید و دومی نهضتی است که پس از ایجاد شعور طبقاتی و با فهم سیاسی وسیع عمداً (Consciansly and Deliberately) ایجاد می‌گردد.

۲) در مرام و هدف - اولی بهبودی دادن به شرایط زندگی کارگران را وجهه همت قرار میدهد و دومی علاوه بر این، برای انهدام استثمار جامعه سرمایه داری و اجتماع طبقاتی مبارزه می‌کند.

۳) در تئوری - اولی تحت تأثیر تئوری اصلاح طلبانه بورژوازی قرار گرفته و دنبال‌کننده همان هدف‌های رفورمیستی است و دومی با تئوری علمی سوسیالیسم مجهز است.

۴) در طرز عمل و تاکتیک - اولی نهضتی است که طبق احتیاجات روز کار می‌کند و به پیش میرود و دومی بر اساس یک نقشه طولانی و منظم، و علمی با پیش بینی دقیق به مبارزه خود ادامه میدهد.

۵) در افراد تشکیلاتی - شرط لازم برای شرکت در مبارزات نوع اول، کارگر بودن و رنجبر بودن و مناقم اقتصادی و احد داشتن است؛ ولی شرط لازم برای شرکت در مبارزات دقیق سیاسی برای افراد، گذشته از آن، داشتن تعلیمات و اطلاعات تئوریک و علمی است. در یک حزب سیاسی سوسیالیستی وجود یک شبکه تشکیلاتی دقیق و منظم، برای اجرای نقشه‌های مبارزه، حتمی و مورد لزوم است.

در اینجا لازم است دو نکته مهم زیر را نیز مورد توجه قرار داد:

اولاً - برای پیشرفت قطعی (Final success) هدف‌های اقتصادی اتحادیه‌ها، وجود مبارزه سیاسی، توسط احزاب سوسیالیستی، مورد لزوم است. بدون وجود چنین احزاب و چنین مبارزه‌های سیاسی، موفقیت‌های اتحادیه‌ها غیر معلوم و آنی خواهد بود. فقط احزاب فوق می‌توانند اتحادیه‌ها را، در مبارزات اقتصادی خود، رهبری نموده موفقیت‌های بدست آمده آنها را با ادامه آن مبارزات در جنبه‌های سیاسی آن تثبیت کنند.

لنین درین باره میگوید: « بدون وجود رهبری اشخاص مجرب و کاری و تشکیلات منظم حزبی برای هم آهنگ نمودن (Coordination) مبارزات اقتصادی اتحادیه ها، هیچ طبقه ای نمی تواند در جامعه کنونی مبارزه موفقیت آمیزی نماید. »

ثانیاً - مبارزات اقتصادی اتحادیه ها و مبارزات سوسیالیستها دارای ریشه های مختلف می باشد. اگر چه مبارزه اقتصادی اتحادیه ها و مبارزه سیاسی احزاب سوسیالیستی، هر دو معلول یک علت، یعنی وضع اقتصادی سرمایه داری، می باشند؛ ولی لازم است تاکید کرد که این دو مبارزه کاملاً از هم مجزا هستند و هیچکدام معلول آن دیگری نمی باشند.

خوبست درین مورد اظهارات کارل کائوتسکی Kautsky را نقل کنیم. وی میگوید: « مبارزه طبقاتی کارگران و سوسیالیسم، دو نهضتی است که بموازات یکدیگر ایجاد میشود نه اینکه یکی از آن دیگری ایجاد گردیده باشد. هر یک ازین دو مبارزه دارای اساسی مختص بخود می باشند. نهضت سوسیالیسم کنونی، مبنی بر معلومات عمیق علمی می باشد. وسیله پیشرفت این معلومات، طبقه کارگر Proletariat نیست؛ بلکه روشنفکران بورژوا هستند. »

لنین این گفته های کائوتسکی را تأیید می کند و بآن چنین می افزاید: « تاریخ تمام کشورها نشان میدهد که طبقه کارگر، با جدیت خودش و بخودی خود، فقط می تواند شعور مبارزه اقتصادی اتحادیه ها را پیدا کند؛ یعنی اتحادیه هائی تشکیل بدهد و بر علیه کار فرماها مبارزه نماید و حکومت ها را وادار به گذراندن قوانین کار بکند. در صورتیکه تئوری سوسیالیسم، از میان تمام ثنوریهای فلسفی و تاریخی و اقتصادی طبقه تحصیل کرده بورژوا بوجود آمده است. کشف کنندگان سوسیالیسم علمی کنونی، مارکس و انگلس نیز، خود متعلق به طبقه تحصیل کرده بورژوا بوده اند. »

لنین هم چنین معتقد بود که: « ولی لازمست سعی و جدیت فراوان کرد که فهم کارگران لایق و مبارز را از مرحله مبارزه اقتصادی اتحادیه ها بالا برده و با تعلیم و تربیت های لازم آنها را وارد حزب و داخل در جریان مبارزه سیاسی سوسیالیسم کرد؛ ولی فراموش نباید کرد که بالا بردن سطح فکر آنها از لحاظ تئوری، بدرجه سطح فکر روشنفکران، نه کار آسانی است و نه خیلی ضروری می باشد. »

نتایج عملی بحث بالا - اهمیتی که این بحث تا کنون در امور سیاسی و در تاریخ مبارزات اجتماعی یکی دو قرن اخیر داشته است، بسی مهم و قابل توجه بوده. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ عده زیادی از رویزیونیستها

(Revisionistes) پیدا شده بودند که عقیده داشتند نهضت‌های سیاسی و مبارزات آنها، اصولاً تابع صرف وضع مبارزه اقتصادی می‌باشند و باین طریق نتیجه می‌گرفتند که چنانکه مبارزه اقتصادی اتحادیه‌ها (هم‌چنانکه در پیش گذشت) بطور خودبخود (Spontané) بوجود می‌آید، مبارزات سیاسی سوسیالیسم نیز خود بخود از این مبارزات بوجود خواهند آمد. پس همین مبارزات اقتصادی کافی است و احتیاجی به فعالیت و تشکیل عهدی احزاب سیاسی سوسیالیسم، بنحو مشروح در فوق نیست. این طرز تفکر بخصوص را بنام اگونومیسیم (Economism) و طرفداران آنرا اگونومیست نامیدند.

مخالفت جدی لین با این نظراگونومیست‌ها، بقدری منطقی بود که بالاخره این طرز تفکر را اقلاً در تمام روسیه شکست داد و حزب بلشویک که معتقد بود لازم است برای از بین بردن جامعه سرمایه داری و طبقات در داخل اجتماع، عمداً و با شعور کامل طبقاتی و علمی، یک حزب سیاسی مبنی بر تئوری سوسیالیستی با تشکیلات منظم و نقشه مثبت ایجاد کرد. خود نمونه کاملی درین باره شد.

یکی از اختلافات مهم و قابل توجه بین الملل دوم نیز، که منتج به افتضاح آن و ایجاد بین الملل سوم شد، همین بود. یکی از اختلافات بلشویک‌ها و منشویک‌ها نیز در روسیه، که دومی‌ها طرفداران اگونومیسیم بودند، همین مسئله بود. احزاب سوسیال دموکرات و کارگری که امروزه در انگلستان و فرانسه و آلمان موجود است، در عمل همه از پیروان همان تئوری اگونومیسیم می‌باشند. این احزاب تمام فعالیت‌های خود را منحصر به مبارزات اقتصادی اتحادیه‌ها، در کادر موجود اجتماع سرمایه داری میکنند و مبارزه سیاسی سوسیالیسم را، برای از بین بردن اجتماع طبقاتی، نه تنها از یاد برده اند؛ بلکه سنگ پیش پای آن نیز هستند. در احزاب نامبرده در بالا و امثال آنها، علاوه بر این‌ها عدم تعلیمات صحیح و دقیق، نبودن یک تئوری درست و منظم، وجود نداشتن تشکیلات استوار و منطقی را نیز می‌توان باسانی مشاهده کرد.

برعکس، تمام احزاب پیشرو جهان و در رأس آنها احزاب کمونیست، همیشه با پیروی دقیق از نظریات لین، با این گونه ایده‌های انحرافی مبارزه کرده اند.

تنها از راه اینگونه احزاب و با پیروی از روش آنها است که می‌توان مبارزه اقتصادی اتحادیه‌ها را آنطور که شاید و باید رهبری کرد و آنها را تثبیت نمود و مبارزه سیاسی را بموقیعت نهائی خود رساند

حساب احتمالات

پیدایش علوم جدید گاهی نتیجه احتیاجات زمان و گاهی فقط بر حسب تصادف بوده است. چه بسیارند علومی که در بدو پیدایش خود هیچگونه مورد استعمال عملی و قابل استفاده بر آنها مترتب نبوده است.

چنانکه صد هاستال قبل از میلاد مسیح، یونانیان خواص مقاطع مخروطی را تقریباً بهمین پایه که امروز ما راجع با آنها اطلاع داریم میدانسته اند و مدتی متجاوز از بیست قرن این اطلاعات فقط موجب سرگرمی اهل فضل و با وسیله تفاخر و فضل فروشی ثروتمندان دانش دوست بوده است.

علمی که امروز بنام حساب احتمالات *Calcul des probabilités* معروف است از جمله علوم است که پیدایش آن بر حسب تصادف و برای حل مسئله ای راجع بقمار بوده و ما چگونگی این تصادف را ضمن این مقاله ذکر مینمائیم.

تقریباً مدت دو قرن یعنی از اواسط قرن هفدهم تا اوایل قرن نوزدهم مورد استعمال حساب احتمالات برای حل مسائلی مشابه با آنچه که باعث کشف آن گردید، بوده است. و گاهی نیز ریاضی دانان برای رفع خستگی از مطالب منجر و نظری بحساب احتمالات توجه میکردند و فقط از اوایل قرن نوزدهم بود که بر اثر مساعی دانشمندان بزرگی مانند لاپلاس (۱) و گوس (۲) و دیگران ارزش واقعی و موارد استعمال علمی و عملی حساب احتمالات معلوم گردید و روز بروز بر این موارد استعمال افزوده گشت تا بجائی که میتوان گفت امروز هیچکس بدون مسلح بودن بدستور ها و قواعد حساب احتمالات نمیتواند بدو آهنگین علوم جدید حمله برد و در باره آنها کسب اطلاع یا کشف مشکلی نماید. چنانکه دانشمند معروف لاپلاس که خود بزرگترین سهم را در پیشرفت این علم دارا است یک قرن قبل از این، که هنوز حساب احتمالات ارزش کنونی خود را بدست نیاورده بود در کتاب تئوری تحلیلی حساب احتمالات مینویسد: «جای تمجیب است علمی که پیدایش آن بوسیله بازیهای قمار بوده امروز مهمترین موضوع دانش بشر گردیده است»

دانشمندی که با قسمتهای علمی علوم فیزیک سرو کار دارد و منجمی که اجزاء ستارگان دور دست را محاسبه میکند هر دو برای تعیین اندازه خطای تجارب و محاسبات خویش احتیاج بحساب احتمالات دارند. در قسمتهای علمی و تئوری فیزیک، از آن روز که ماده را مرکب از بینهایت اجزاء خرد و متحرک دانستند، حساب احتمالات بمنزله وسیله غیر قابل اجتنابی وارد میدان عمل گردید و دستور های آن جانشین

1) Laplace (۱۷۴۹-۱۸۲۷)

2) Gauss (۱۷۷۷-۱۸۵۵)

دستور های مکانیک قدیم گشت و بخصوص از آن زمان که تئوری معروف گوانتا Quanta با بررسی وجود گذارد مورد استعمال حساب احتمالات روز افزون گشت. در تنظیم تیر توپخانه و در ساختمان دستگاههای گاما Gamma برای روانه کردن توپخانه ضد هوایی؛ تنها قواعد مستعمل، دستور هائی است که از حساب احتمالات نتیجه میگردد.

در حیات شناسی Biologie شعبه ای بنام بیومتری biométrie بوجود آمده است که موارد استعمال حساب احتمالات را در بیولوژی مطالعه میکند.

در علوم اجتماعی مانند روانشناسی Psychologie و مردم شناسی Anthropologie در سالهای اخیر بوسیله دخالت حساب احتمالات فصل جدیدی پیدا شده که روز بروز در ترقی است.

از جمله مهمترین موارد حساب احتمالات باید موارد استعمال اقتصادی آن را در بیمه و آمار و حساب متولدات و شوقیات و غیره ذکر نمود. و خلاصه در رشته های مختلف دانش بشری بندرت جایی دیده میشود که حساب احتمالات در آن راه نیافته باشد.

حساب احتمالات از همان مقدمات آن، صرف نظر از بعضی تعاریف و اصول، چنان با دستورهای آنالیز ریاضی آمیخته است که شرح چگونگی آن چنانکه مورد استفاده کامل خواننده غیر آشنا بر ریاضیات عالی واقع گردد، باسانی غیر ممکن است. در این مختصر، سعی کرده ایم که اصول و پاره ای از موارد استعمال این علم را صرف نظر از دستورهای ریاضی و قواعد علمی آن بخوانندگان ارجمند عرضه بداریم شاید تصویری از ارزش و مند واقعی آن در ذهن ایشان تولید شود.

تئوریه احتمال از نظر عمومی و ریاضی - نام حساب احتمالات بر علمی که موضوع گفتگوی ما است بسیار ناشایسته و ناساز بیاباست. در محاورات عادی کلمه احتمال را بسیار بکار می بریم و شنونده از این کلمه بیاد تصادف، اتفاق، تضاد قدر و خلاصه آن عامل نامرئی که گاهی بوالهوسانه دست باقداماتی مافوق قدرت و تصور بشر و علوم وی میزند، خواهد افتاد. و حال آنکه مفهوم احتمال ریاضی با احتمال از نظر عمومی کاملاً متفاوت است.

وقتی متهمی را محاکمه مینمایند یکی احتمال میدهد که متهم بی تقصیر است و دیگری احتمال میدهد که متهم گناهکار است. شك نیست که متهم یا مطلقاً گناهکار و یا بکلی بی تقصیر است و با فقط قسمتی از جرم منتسب، بر او تعلق میگیرد. ولی برای هیچیک از این احتمالات نمیتوان میزان قطعی در نظر گرفت. و ممکن است حتی پس از صدور حکم محکمه نیز طرفداران هر یک از احتمالات فوق در عقیده خود با برجا بمانند زیرا آنچه که در این جا ملاک عمل است هیچیک حدود و معانی و مفاهیم مشخصی ندارند. اولاً مفهوم تقصیر و گناه از نظر اشخاص مختلف، متفاوت میباشد.

ثانیاً اندازه شخصیت و معلومات و حسن تشخیص و صلاحیت قاضی معلوم نیست. هر آینه اگر کلمات متهم و تقصیر، برائت دارای معانی مشخص و معینی بودند و حدود صلاحیت قضی قاضی نیز معین بود ممکن بود این قسم از احتمالات راحت قوانین ریاضی در آورده و ولی اصولاً احتمال در اصطلاح عادی عقیده و ایمانی است

که شخصی بموضوع معینی دارد و چون برای این قسم عقیده و ایمان و تصور، ملاک تشخیص قطعی وجود ندارد، نمیتوان آنرا بطورت علمی توجیه کرد. شاید بهتر بود اگر بعلمی که موضوع گفتگوی ماست نام «علم آمار» یا «حساب آمار» و یا نام مناسب تری را اطلاق میکردند و چگونگی آن از این قرار است.

احتمال ریاضی - از نظر ریاضی، احتمال وقوع قضیه ای عبارتست از نسبت شماره حالات متناسب با وقوع آن قضیه، بنام حالاتی که ممکن است واقع شوند، بشرط آنکه احتمال وقوع جمیع حالات را یکسان فرض نماییم (در نظر گرفتن نکته اخیر بخصوص فوق العاده اهمیت دارد) فرض کنیم سکه ای را که از جسم متشابه الاجزائی ساخته شده به هوا پرتاب کنیم. پس از فرود آمدن سکه بر زمین، ممکن است شیر یا خط بیاید.

پس رویهم دو حالت وجود دارد و احتمال وقوع هر يك از این دو حالت $\frac{1}{2}$

است همچنین هنگامیکه طاس نردی را به هوا پرتاب میکنیم پس از فرود آمدن طاس ممکن است ۱ یا ۲ یا ۳ یا ۴ یا ۵ یا ۶ بیاید بنابراین اگر ساختمان طاس در جمیع جهات یکی باشد احتمال آمدن هر يك از ۶ خال مساوی $\frac{1}{6}$ میباشد.

از اینجا معلوم میشود که احتمال وقوع هر قضیه، همواره از يك کوچکتر است و بعدا کتر ممکن است برابر با يك گردد. وقتی که احتمال وقوع قضیه ای يك باشد میگویند آن قضیه مسلم است. و چون احتمال وقوع قضیه ای صفر باشد، وقوع قضیه خلاف آن مسلم است، یعنی قضیه اصلی حتما واقع نخواهد شد. چنانکه هرگاه شش جهت طاس نردی را فقط خال ۲ بگذاریم پس از پرتاب کردن طاس، احتمال آمدن ۲

مساوی $\frac{7}{6}$ یا يك است. یعنی قطعا دو خواهد آمد و واضح است که در این حال احتمال آمدن مثلا چهار، مساوی صفر است یعنی حتما چهار نخواهد آمد.

چگونگی حساب احتمالات - دو مثال بسیار ساده زبر را از نظر روشن شدن چگونگی محاسبه احتمالات ذکر مینماییم:

اگر سکه ای را به هوا پرتاب کنیم، احتمال آمدن شیر یا خط $\frac{1}{2}$ است و اگر بار

دیگر همین سکه را به هوا پرتاب نماییم باز هم احتمال آمدن شیر یا خط $\frac{1}{2}$ میباشد.

و این عمل را هر چند بار تکرار نماییم باز چون از نو شروع کنیم احتمال آمدن شیر یا خط مساوی است. زیرا بقول ژوزف برتراند (۱) ریاضی دان نامی فرانسوی «تناجی افعال متوالی، مستقل از یکدیگرند و سکه پول نه وجدان دارد و نه حافظه» بنابراین هر گاه، هر شیر را باعلامت ش و هر خط را باعلامت خ نمایش دهیم پس از سه بار انداختن سکه وقوع هر يك از هشت نتیجه زیر امکان پذیر است:

1) Joseph Bertrand

ش ش ش	ش ش ش	ش ش ش	ش ش ش
خ ش ش	خ ش ش	خ ش ش	خ ش ش

از اینجا معلوم میشود که احتمال وقوع سه شیر متوالی $\frac{1}{8}$ و احتمال وقوع سه خط متوالی نیز $\frac{1}{8}$ و احتمال وقوع يك خط و دو شیر، صرف نظر از ترتیب توالی آنها $\frac{3}{8}$ و احتمال وقوع دو خط و يك شیر نیز $\frac{3}{8}$ است. بطوریکه مجموع این احتمالات برابر واحد است.

$$\frac{1}{8} \times \frac{1}{8} + \frac{3}{8} + \frac{3}{8} = \frac{8}{8} = 1$$

یعنی بدیهی است که یکی از این حالات وقوع خواهد یافت.

مثال دیگر: امید ریاضی = فرض کنیم در انجام معامله ای امید مبنایی ارتفاع

وجود دارد ولی انجام یافتن معامله فوق، حتی الوقوع نیست. و فقط میتوان احتمال وقوع آن را حساب کرد. در این صورت حاصل ضرب احتمال وقوع قضیه را در مبلغ انتفاعی، « امید ریاضی » این معامله مینامند.

مثلا هرگاه شخصی شرط بندی کرده باشد که در بازی شیر یا خط شیر بیاورد

و صد ریال دریافت دارد، چون احتمال آمدن شیر $\frac{1}{4}$ است پس امید ریاضی این عمل

$100 \times \frac{1}{4}$ یعنی ۵۰ ریال است. و اگر شرط بندی کرده باشد که در دو حرکت

سکه، دو شیر متوالی بیاورد چون در انجام دادن این عمل چهار حالت زیر ممکن است:

ش ش	ش خ	خ ش	خ خ
-----	-----	-----	-----

پس احتمال آمدن دو شیر متوالی $\frac{1}{4}$ و امید ریاضی شخص مذبور

$$200 \times \frac{1}{4} = 50 \text{ ریال میباشد.}$$

مسئله امید ریاضی با امید از لحاظ اجتماعی هیچگونه ارتباطی ندارد. شخصی امیدوار است در معامله ای مبنایی نفع کند اگر معامله با انجام رسید نفع مزبور را تمامی بدست می آورد و اگر با انجام نرسید اصلا نفع نخواهد برد ولی با اینحال امید ریاضی موارد استعمالی دارد که بنوبه خود معتبر و قابل بکار بستن میباشد. فرض کنیم شخصی کارخانه ای دارد که دو میلیون ریال ارزش آن است و به

طریقی حساب کرده اند که در هر سال $\frac{2}{1000}$ احتمال حریق برای این کارخانه میرود

بنابراین امید ریاضی حریق در اینجا مساوی $2000000 \times \frac{2}{1000}$ ریال

است (مفهوم امید ریاضی در اینجا ضرر احتمالی است که هر سال ممکن است از حریق ناشی شود) واضح است که هر گاه در یکسال کارخانه بسوزد، دو میلیون ریال یا کمتر ضرر حاصل میشود و اگر نسوزد هیچگونه ضرری از این بابت حاصل نشده است و آنتی تضمین نداده است که هر سال در موقع معین در کارخانه بیفتد و ضرر معلوم و معینی وارد ساخته سپس خاموش شود . لیکن مفهوم امید ریاضی آنست که باید صاحب کارخانه در هر سال ۴۰۰۰ ریال از منافع کارخانه را برداشت کرده بحساب حریق احتمالی در محلی محفوظ نگاهدارد تا اگر احتمالاً حریقی پیدا شد از پولهای جمع شده خسارت حاصل را بپردازد . در عمل ، صاحب کارخانه این مبلغ را سالیانه بکمپانی بیمه می پردازد و کمپانی بیمه آنها را جمع میکند و چنانچه حریقی حاصل شد از پولهای جمع شده و منافع آنها خسارات حریق را جبران مینماید .

در معاملات عادی کمپانی بیمه مبلغی بیش از اندازه امید ریاضی حریق از صاحب کارخانه درخواست میکند تا از اضافه آن منافع خود را محفوظ دارد و صاحب کارخانه نیز قیمت ملك خود را بیش از میزان واقعی معین مینماید . واضح است که در چنین عملی هیچگونه ضرورت منطقی برای حریق کارخانه وجود ندارد . با اینحال احتمال وقوع چنین امری را که عدم وقوع آن نیز منطقی بنظر نرسد پیش بینی کرده طبق محاسبه شرائط احتیاط را بجای میآوریم .

حساب احتمالات چگونگی کشف شد - معروف است که در سال ۱۶۵۴ میلادی یکی از قمار بازان فرانسوی بر ریاضی دان نامی پاسکال (۱) مراجعه کرده راه حل مسئله زیر را از وی پرسید :

دو نفر قمار باز هر يك ۸ فرانك گذارده باهم قرار داد کردند که در بازی نزد هر کس زودتر سه بار بازی را برد ۱۶ فرانك از آن وی باشد . اتفاقاً پس از يك دور بازی وقوع حادثه ای موجب جدائی آنها گشت ؟ میخواهیم بدانیم این ۱۶ فرانك را چگونه باید میان آنها تقسیم کرد و واضح است که چون بازی ناتمام مانده است ۱۶ فرانك تمام بهیچیک از آن دو نفر تعلق نمیگیرد ولی با احتمال ، وقوع برد برای کسی که در همین يك بازی موفق شده آسانتر میباشد و بنا بر این منطقی است هر گاه از مبلغ مزبور برای وی سهم بیشتری قائل شویم . پاسکال راه حل زیر را برای این مسئله ذکر کرد .

راه حل پاسکال - برای حل مسئله ابتدا دو حالت مقدماتی و سپس حالت اصلی را در نظر میگیریم :

I - فرض کنیم دو حریف سه بار بازی کرده اند و در این بازی دو بار حریف اولی A و یکبار حریف دومی B برده است . هر گاه بازی را برای بار چهارم ادامه دهند در اینصورت اگر A برود ۱۶ فرانك تمام از آن وی میشود و اگر B برود چون هر دو دو بار برده اند هر يك ۸ فرانك خود را بر میدارد . ولی حالا که پس از سه بار بازی مجبور بختیم آن شده اند میتوان چنین استدلال کرد : پس از انجام بازی چهارم برد ۸ فرانك برای A محقق و برد ۸ فرانك دیگر مشكوك است و چون مهارت هر دو نفر در بازی يك اندازه است شایسته است که ۸ فرانك مشكوك را بتساوی بین خود تقسیم نمایند یعنی A

رو بهم ۱۲ فرانك و B رو بهم ۴ فرانك بردارد. قبل از آنكه تتمه راه حل این مسئله را ذکر نمائیم لازم است این موضوع را اندک کر دهیم که این مسئله فقط در صورتی میتوانست دستور ریاضی در آید که احتمال وقوع برد برای طرفین یکی باشد. یعنی مهارت طرفین در بازی بیک اندازه فرض شود و این موضوع بخصوص در راه حل باسکال ذکر گردیده است.

II - دو حریف A و B پس از دو بار بازی مجبور بشمار که شده اند و در هر دو حالت A بازی را برده است. حال اگر یکبار دیگر بازی را ادامه دهند چنانچه در این باره A ببرد ۱۶ فرانك بشماری از آن وی میشود و اگر B ببرد مسئله بحالت قبل رجوع میگردد یعنی ۱۲ فرانك از آن A و ۴ فرانك متعلق به B میشود. بنابراین میتوان قبل از انجام باختن بازی سوم چنین استدلال کرد: پس از انجام شدن بازی سوم برد ۱۲ فرانك برای A محقق و ۴ فرانك دیگر مشکوک است و چون مهارت طرفین در بازی بیک اندازه است حق آن است که مبلغ مشکوک را بتساوی بین خود تقسیم نمایند یعنی ۱۴ فرانك را A و ۲ فرانك را B بردارد.

III - حالت سوم همان مسئله ای است که وقوع یافته. یعنی دو حریف پس از یک بازی که در آن برد با A بوده مجبور بشمار بازی شده اند. در این حالت اگر یک بار دیگر بازی را ادامه دهند چنانچه در این بازی B ببرد هر یک باید ۸ فرانك خود را بردارند و اگر A ببرد مسئله بحالت قبل رجوع میشود یعنی A و B بترتیب ۱۴ فرانك و ۲ فرانك بر میدارند. پس در هر حال پس از انجام یافتن بازی دوم برد ۸ فرانك برای A و ۲ فرانك برای B محقق است. و ۶ فرانك دیگر مشکوک میباشد و شایسته است که این مبلغ مشکوک را بتساوی بین خود قسمت نمایند یعنی فی الجمله ۱۱ فرانك A ببرد و ۵ فرانك B.

راه حل فرما (۱) - باسکال مسئله فوق را بر ریاضی دان نامی فرانسوی

«فرما» که در تئولوژی اقامت داشت، و برآستی از نوابغ و اعجوبه های جهان محسوب میشود عرضه داشت و راه حل آن را از وی خواست. فرما راه حل زیر را که بیش از راه حل باسکال بقواعد حساب احتمالات نزدیک است فرستاد و چنین استدلال کرد:

برای حصول نتیجه قطعی در این بازی حداکثره نوبت لازم است. و چون A و B یکبار بازی کرده اند پس فرض می کنیم چهار بار دیگر بازی ادامه یابد. حال باید دید که در این چهار نوبت احتمال برد کلی برای هر یک از بازی کنندگان بچه اندازه است برای اینکه اگر هر نوبت برد A را با علامت a و هر نوبت برد B را با علامت b نمایش دهیم حالات زیر ممکن است رخ دهد:

aaaa	aaab	abaa	baaa	aaba	aabb
abba	baab	baba	hbba	abab	babb
bbba	bbab	abbb	bbbb		

در این ۱۶ حالت با در نظر گرفتن آنکه a یکبار بازی را برده است در ۱۱

حالت اول A زودتر سه مرتبه بازی را میبرد و B فقط دو مرتبه میبرد و در پنج حالت اخیر B سه بار بازی را میبرد و A دو بار پس بطول کلی احتمال برد B مساوی

1) Fermat (۱۶۶۰-۱۶۶۱)

$\frac{5}{16}$ و احتمال برد A مساوی $\frac{11}{16}$ است و شایسته است که ۱۶ فرانك نیز بهمین تناسب

بین آنها تقسیم شود یعنی A مبلغ ۱۱ فرانك و B فقط ۳ فرانك ببرد. باسکال از تطابق نتیجه این دو راه حل بسیار خوشوقت شد و در یکی از نامه‌های خود بفرما می نویسد: « از تطابق نتیجه راه حل شما و راه حل خود باین نکته برخوردارم که حقیقت در تولوز و در پاریس یکی است. »

از آن پس باسکال و فرما بحل مسائل مشابه فوق پرداختند و از این رو میتوان این دو نفر را واضمین حساب احتمالات دانست. آیندگان، میراث باسکال و فرما را بیاوه تلف نکردند. « بوفون » طبیعی‌دان نامی در حل مسئله معروف به « مسئله عقربه » بحساب احتمالات توجه کرد و برنولی (۱) و سایرین نیز دنباله این اکتشافات را گرفتند و بتدریج کار بجائی رسید که حساب احتمالات بمنزله سلاح حیرت آوری در دست علمای فیزیک قرار گرفت و بنیاد علوم جدید بر مبنای آن استوار گشت.

بعضی از موارد استعمال حساب احتمالات. همچنانکه در ابتدای این شرح مذکور داشتیم نام احتمال که بناحق بر این علم گذارده شده شاید در ذهن بعضی این فکر را القاء کند که حساب احتمالات راهی است که برای پیش بینی بعضی وقایع یا حل بعضی مشکلات علمی اختراع نموده اند و میتواند در هر موضوع علمی و یا اجتماعی ما را باین نکته راهبری کند که از قضایای محتمل کدام يك مورد یقین است و مطالبی که مورد شك و گفتگوی ما است کدام يك باید مورد قبول واقع شود. حساب احتمالات با آنکه در هر يك از مطالب فوق تا اندازه ای راهبر است وسیله و علم قطعی برای حل این قبیل مسائل نیست. بلکه بیشتر جنبه يك وسیله مطمئن، يك متد دقیق و جالب، يك راه محاسبه ساده و كامل را دارد و مانند بسیاری از انواع محاسبات ریاضی مانند محاسبه حاملها و محاسبه مقادیر موهومی و حساب فاصله و جامعه و غیره يك راه عملی برای حساب کردن بعضی مسائل است و بنبروی خاص ما را بحل مسائلی راهنمایی مینماید و شاید نتوان حتی نتایجی را که حساب احتمالات بدست میدهد راه حل قطعی مسائل مزبور دانست.

حساب احتمالات در مسائلی که میتواند مورد گفتگوی وی واقع شود آماری از حالات امکان وقوع مطالب تشکیل میدهد و در هر يك از این حالات بحاسبه می پردازد و درجه شدت و ضعف امکان وقوع قضایا و حدود خطای محاسبات را معین مینماید. اما بسا ممکن است اتفاق افتد که در عمل، قضیه ای خلاف آنچه حساب احتمالات وقوع آنرا با احتمال بیشتر پیش بینی کرده اتفاق افتد. در واقع فقط قوانین تجربی هستند که قطعیت بعضی مسائل را بمانشان میدهند.

حساب احتمالات فقط اندازه امکان وقوع قضیه ای را معین میکند. چه بسیارند اموری که وقوع آنها از لحاظ منطق ضرورت ندارد لیکن ما آنها را قبول می کنیم زیرا حساب احتمالات بمانشان داده که احتمال وقوع آن بزرگ است. و چه بسا از امور که از نظر منطق وقوع آنها محال نیست ولی چون بموجب محاسبه احتمالات احتمال وقوع آنها بسیار کوچک است پذیرفته نمیگردند.

در این مورد این سؤال پیش می آید که اگر حساب احتمالات فقط یکت
وسيلة محاسبه است پس باید بتوانیم بعضی از مسائلی را که با این وسیله حل می
شوند بوسائل دیگر نیز حل نماییم و حال آنکه همه میدانند در بعضی از مسائل
فیزیکی جدید، حساب احتمالات بمنزله طریقه غیر قابل اجتنابی دخالت مینماید. جواب
این سؤال آنست که در واقع مطلب بهمین طریق است .
یعنی بعضی از مسائلی را که بوسیله حساب احتمالات مورد گفتگو قرار
میدهم ممکن است بطریق یا بطرق دیگر نیز مورد مطالعه قرارداد . منتها حل
و بحث مسئله مشکل تر خواهد شد. آنها که با ریاضیات آشنائی کامل دارند میدانند که
در همه مباحث ریاضی حال بهمین منوال است . چه بسیارند مسائلی از فیزیک یا -
مکانیک که با طرق هندسه تحلیلی باشکال و با در نظر گرفتن هندسه حاملها بسادگی
حل میشوند و چه بسیار مسائل دیگر هستند که مثلاً بدون دخالت عوامل موهومی
غیر قابل حل میباشد و بهمین واسطه است که در حل بعضی مسائل فیزیکی جدید حساب
احتمالات تنها راه ورود بموضوع است و چنانکه خواهیم دید تنها با بکار بردن
این طریقه عالی است که میتوان بنتائیجی رسید که بسیاری از آنها با دقیق ترین
نتایج تجربی وفق میدهد .

اینک بعضی از موارد استعمال ساده حساب احتمالات :

حساب احتمالات در تنظیم تیر توپخانه - برای تیر اندازی در توپخانه، هر یک
از انواع توپ جداولی دارند که آنها را جدول تیر مینامند . و در این جداول
اندازه زاویه تیر (زاویه لوله با امتداد افقی) بازا، مقادیر مختلف برد (مسافت)
مذکور است . اما آنچه در برد گلوله توپخانه موثر است فقط اندازه زاویه تیر
و فشار باروت و اثر خانهای لوله روی گلوله نیست. بلکه عوامل دیگری از قبیل فشار
هوا و جهت و وزش باد و رطوبت هوا در مکان مفروض و اندازه عکس العمل زمین بر
روی توپ و غیره نیز در اندازه برد موثر واقع میشوند . این عوامل که بعضی از
آنها مانند وزش باد هر لحظه در تغییر میباشد موجب میشوند که هیچوقت تیر
توپخانه به هدف اصابت نمی نماید بعضی از تیرها بالاتر از هدف (تیر بلند) و بعضی
نرسیده بآن (تیر کوتاه) فرود می آیند .

بنابراین در ظاهر چنین بنظر می آید که بلند و کوتاه بودن تیر توپخانه
منحصراً تابع تصادف و اتفاق است و حال آنکه بمدد قوانین حساب احتمالات میتوان
همین تیرهای پراکنده را تحت نظم در آورد .

بطور کلی چنانکه از تجربه و محاسبه معلوم گردیده است کلیه تیرهایی که
با توپ معین و زاویه تیر واحد روی هدفی پرتاب شوند در داخل مستطیلی قرار می -
گیرند که آنرا « مستطیل پراکنندگی » میگویند و ابعاد آن را میتوان بدست آورد .
هر گاه این مستطیل را بوسیله خطوطی ، موازی باضلاع اقصی آن ، بهشت مستطیل
متساوی که در اصطلاح توپخانه هر یک از آنها را یک اختلاف احتمالی میگویند
تقسیم نماییم محاسبه ای که بر قواعد حساب احتمالات متکی است نشان میدهد که
اگر صد گلوله به هدف پرتاب شده باشد تقسیم آنها در هشت اختلاف احتمالی بقرار
زیر است :

۲ ۷ ۱۶ ۲۵ ۲۵ ۱۶ ۷ ۲

این نتیجه که تجربه صحت آن را کاملاً تأیید مینماید و وسیله ایست که بكمك آن میتوان تیر توپخانه را تنظیم نمود. غایت آمال در تیر توپخانه آن است که مرکز مستطیل پراکندگی را روی این هدف منطبق سازند. چگونگی تنظیم تیر در اینجا مورد گفتگو نیست اینکار بر حسب انواع تیر و نتایجی که از آنها منظور است انواع متفاوتی دارد که مطالعه آنها مخصوص متخصصین فن میباشد. در اینمورد فقط متذکر میشویم که انجام دادن عمل در مورد تنظیم دقیق بوسیله قاعده ای بعمل می آید که در اصطلاح

توپخانه بقانون $\frac{1}{n}$ دوشاخه موسوم است (دوشاخه نصف مستطیل پراکندگی را

میکوبند) و این قانون را قواعد حساب احتمالات در دسترس ما میکند. بطور کلی علم حرکت گلوله که آن را بالیستیک (۱) خارجی مینامند عملی ترین موارد استعمال حساب احتمالات است و نتایج دقیق و مفیدی از آن حاصل میشود که همه جا با نتایج تجربی وفق داده مورد استفاده قرار میگیرد.

حساب احتمالات در محاسبه خطاها - اندازه گیری کمیات بوسیله

اسبابهای اندازه گیری هر قدر که دقت اسباب و صحت عمل اندازه گیرنده مورد اعتماد باشد متضمن خطاهائی است و این خطاها بدو نوع اند:

اول (خطاهای مرتب که علت آنها عدم دقت وسائل است. میزان این نوع خطاها برای هر اسباب مشخص است. معمولاً حد اعلاي آنرا روی اسبابهای دقیق اندازه گیری معین مینمایند.

دوم (خطاهائی هستند که آنها را با اصطلاح خطاهای تصادفی میگویند و ناشی از علل مختلفی میباشد که ممکن است در میزان اندازه گیری دخالت نمایند و فقط این قبیل خطاها است که بوسیله حساب احتمالات محاسبه میشوند. اندازه گیری این خطاها درباره ای موارد اهمیت فراوان دارد و کسانیکه بانجوم و ترمودینامیک سروکار دارند از تأثیر این نوع خطاها در اندازه گیریهای خاص این دو علم و بخصوص در ترمومتری آگاه میباشند.

اولین کسیکه قواعد حساب احتمالات را بنحو منطقی در مورد محاسبه خطاها بکار برد ریاضی دان آلمانی «گوس» بوده است و قانونی که در محاسبه خطاها بنام وی معروف است امروز مورد قبول همه است. «گوس» بوسیله فرمول دقیقی که از قواعد حساب احتمالات نتیجه میشود معلوم میدارد که احتمال آنکه خطای محاسبه در اندازه گیری مابین دوحد معلوم محصور باشد تاچه اندازه است. در اینجا بدون اینکه وارد در جزئیات موضوع شویم متذکر میگردیم که حساب احتمالات غیر از قانون معروف گوس که استعمال آن در شرایط خاصی مجاز است قواعد عالیتری نیز برای محاسبه خطای اندازه گیریهای فیزیکی در دسترس ما گذارده است.

حساب احتمالات در فیزیک آتومیک - چنانکه سابقاً گفتیم دخالت حساب احتمالات

در فیزیک از وقتی شروع شد که دانستند ماده مرکب از بینهایت اجسام خرد و متحرک

1) Balistique

میباشد. این تئوری که آنرا تئوری آتومی یا تئوری مولکولی مینامند از قدیمترین تئوریهای فیزیک است.

یک قرن قبل دانشمندانی مانند آوگادرو (۱) بدون آنکه اطمینان بوجود آتم داشته باشند این نظریه را قبول کردند و دلیل آنها بر قبول آن این بود که کیفیات فیزیکی را میتوان بوسیله آن باسانی بیان و توجیه نمود.

اولین کسی که درباره گازها با در نظر گرفتن تئوری مولکولی بمطالعه پرداخت ماکزول (۲) بود، اکتشافات وی مبنای تئوری جدید حرکات گازها گردید و پس از وی بولتزمان (۳) دنباله اکتشافات او را گرفت و عالیترین ترقیات این علم بدست او انجام گرفت.

دیری نگذشت که این زمینه فکری جدید را در مورد انحلال و تشعشع و حرکات برونی *Mouvement Brownien* نیز بکار بردند و بالاخره نتایج تجربی که در اواخر قرن گذشته درباره شمارش عدد آتمهای اجسام باطریقه های مختلف بدست آمد فیزیک آتومی را از صورت یک تئوری که فقط از نظر ساده بودن مورد قبول واقع شده در آورد و اهمیت واقعی آن را معلوم داشت. فقط اشکال کار راجع به محاسبه در علم جدید بود.

میدانیم که در مکانیک هر گاه اطلاعات کافی از وضع متحرک داشته باشیم میتوانیم معادله حرکت آنرا نوشته وضع و سرعت آن را در هر زمان دلخواه حساب نماییم. اما درباره ذرات متحرک جدید یعنی مولکولهای گازها نوشتن این معادلات بسادگی میسر نیست.

این ذرات متحرک که مثلا میتوان آنها را کرات متساوی و تابع قوانین دینامیک دانست از لحاظ عددی، بیش از توانایی شمارش و از لحاظ حرکات، تابع خصوصیتی میباشد که تعیین آنها باسانی ممکن نیست و اگر هم بتوان برای هر یک از آنها وضع قرار گرفتن نسبت بذرات مجاور و عکس العملها و ضربات ذرات مجاور را بر آن حساب نموده معادله حرکت آنرا ترتیب داد حل و بحث این معادلات زمانی میطلبند که عمر و تاریخ بشر در مقابل آن ناچیز است.

بنابر این برای مطالعه عوامل مربوط باین ذرات از قبیل فشار و درجه حرارت و سرعت و غیره باید میزان متوسطی در نظر گرفته آنرا برای مجموعه آنها محاسبه کرد و بنابراین در مورد این اجرام ما میتوانیم فقط از سرعت متوسط، ضریب متوسط، فشار متوسط و انرژی متوسط سخن بگوییم و محاسبه این مقادیر متوسط وظیفه ای است که انجام دادن آن بعهده حساب احتمالات محول گردیده و فقط با این طریق است که میتوان باین منظور دسترسی یافت. در اینجا این سوال پیش می آید که اگر حساب احتمالات در این مورد نتایج تقریبی، متوسط و یا احتمالی بدست میدهد چگونه و تاچه اندازه میتوان بقواعد و دستوره های ریاضی که از این راه بدست می آید اعتماد داشت؟ جواب این سوال آنست که حساب احتمالات بخصوص در مورد ارقام بزرگتر نتایج صحیح و قطعی میدهد و مثال زیر تا اندازه ای این موضوع را روشن مینماید.

1) Avogadro 2) Maxwell, James Clark. (۱۸۳۱-۱۸۷۹)
3) Boltzmann (۱۸۰۶-۱۸۴۴)

گفتیم که اگر سکه ای را بهوا برتاب کنیم احتمال آمدن شیر یا خط $\frac{1}{4}$

است و اگر بار دیگر این عمل را تکرار نماییم عمل اخیر مستقل از اولی بوده باز هم شیر یا خط خواهد آمد و چه بسا که درده عمل متوالی هر بار شیر بیاید اما تجارب متعدد نشان داده اند که اگر تعداد دفعات امتحان را بقدر کافی بزرگ کنیم تعداد دفعات شیر یا خط با تقریب کوچکی برابر یکدیگر میشود. و هر قدر این تعداد دفعات بزرگتر باشد تقریب کوچکتر و عمل بصحت نزدیکتر میباشد و بهمین طریق اگر مثلاً طاس نرد را یک میلیون بار برتساب نماییم ملاحظه میگردد که با اختلاف بسیار ناچیزی تعداد دفعاتی که هر یک از خالها بر زمین میآیند مساوی

$\frac{1}{4}$ دفعات امتحان شده است. در مورد آنها و مولکولهای اجسام چون تعداد

اجسامی که مثلاً انرژی متوسط آنها محاسبه میشود عدد فوق العاده بزرگی میباشد بنابراین فوق نتایج محاسبات بسیار دقیق است و در بسیاری موارد نتایج حاصل از تجربه بنحویت آوری با نتایج بدست آمده از محاسبه تطبیق مینمایند.

حساب احتمالات و اصل علیت - از سه قرن قبل که در نتیجه اکتشاف هندسه

تحلیلی دکارت (۱) و حساب فاضله و جامعه و قانون جاذبه عمومی، ارزش ریاضیات در بیان علل طبیعی امور عالم معلوم گردید و پس از آن در نتیجه موقیتهای قطعی که این قوانین در پی داشتند این فکر در اذهان رسوخ یافته بود که جهان بمنزله دستکاه منظمی است که همه امور آن بیروچیز خاصی میباشد. بعبارت دیگر همانطور که هر فرض معین ریاضی حکم و نتایج معینی را داراست.

هر حرکت بیچ و چرخ و اهرام مساشین حرکات دیگری را در پی دارد در جهان نیز هر علت معلول معین و ثابتی را در پی خواهد داشت که میتوان آنرا طبق قوانین صریح ریاضی حساب کرد و معین ساخت و این معلول بنوبه خود علت معلول دیگری خواهد شد بطوریکه کوچکترین حرکتی در عالم اتفاق نیافتد که اثر خاصی از وی بظهور نرسد و هیچ معلولی نیست که علت خاص و مشخصی را دارا نباشد.

اکتشافات چهل ساله اخیر در علم فیزیک عدم صحت کامل این حکم قطعی را در بسیاری از موارد بشبوت رساند و اول کسی که منبای بدعت جدید را نهاد «ماکس پلانک» آلمانی بود.

پلانک در نتیجه اکتشافات خود وجود طفره ای را در امور عالم حس کرد که امروزه آنرا «عدد ثابت پلانک» مینامند و در نظریه نسبی اینشتین عدد ثابت پلانک و سرعت نور و ممدودی دیگر ضرائب ثابت وجود دارند که آنها را یگانه مقادیر ثابت و لایتنغیر عالم میگویند.

اکتشافات پلانک و عدد ثابت وی و موارد استعمال آن فعلاً مورد گفتگوی مانست و آنچه فعلاً مورد بحث میباشد آن است که بر خلاف تصور سابق ما، کار جهان در عین حال که منظم است آن قطعیتی را که سابقاً در تصور ما داشت دارا نمیشد و بر هر علتی وجود معلول معینی تعلق نمیکرد. بلکه بر حسب شرائط مختلف

1) Descartes (۱۶۰۰-۱۶۹۶)

علت معینی ممکن است معلولهای مختلف بوجود آورد و آنچه که در حیطه قدرت ما است محاسبه احتمال وقوع هر يك از این معلولها میباشد .

در حقیقت اختلاف موضوع با سابق در تفاوت میان شك و یقین است و از اینجا است که رول اصلی حساب احتمالات در جدید ترین تئوریهای علمی از قبیل تئوری کوآرتنا و مکانیک موجی (*Mecanique ondulatoire*) و غیره حساب میشود . حساب احتمالات شرائط مختلف را در نظر گرفته احتمال وقوع قضیه معین را بازاء هر يك از آنها معلوم میدارد . اما کداميك از آنها بوقوع میبوند و از این شرائط مختلف کدام علمی میشود اینجا است که پای طفره با عدد ثابت پلانک در میان میآید و پیش بینی رامشکل میسازد توضیح بیشتر راجع باین مباحث موضوع مقالات جداگانه ای خواهد بود .

اجمالی که در اینجا گفته شد شاید تصویری از علم حساب احتمالات در ذهن خواننده ایجاد کرده باشد . همانطور که گفتیم حساب احتمالات صرف نظر از مقدمات اولی آن چنان با محاسبات پیچیده ریاضی آمیخته است که بیان دقائق جالب آن در حیطه قدرت يك مقاله ساده و مختصر نیست . در اینجا فقط یادآوری میکنیم که هر اندازه تئوریهای جدید فیزیک جانشین افکار قدیمی میشوند رول حساب احتمالات در علوم جدید بیشتر میشود و امروز حساب احتمالات برای کسیکه طالب دقت در معارف جدید و بخصوص در ساختمان ماده میباشد حکم آموزش زبان لاتین یا عربی را برای فلاسفه قدیم غرب و شرق و حکم هندسه مقدماتی را از نظر یکنفر مهندس دارا است .

ترجمه ع - یزدان پناه

تئوئیمین میچون «۱۸۱۹»

فرض کنیم که فرانسه ناگهان پنجاه نفر از بهترین فیزیسین ها ، شیمیست ها ، فیزبولوژیست ها ، ریاضی دان ها ، نقاشان ، مجسمه سازان ، موسیقی دان ها ، ادبا ، مهندسین ، معماران ، پزشکان ، جراحان ، داروسازان ، دریانوردان ساعت سازان ، بانکداران و دو بیست تن از بهترین بازرگانان ، سیصد تن از زبده ترین کشاورزان ، پنجاه تن از بهترین آهنگران ، اسلحه سازان ، دباغان ، رنگرزان ، معدنچی ها ، پارچه بافان ، چلنگران ، چینی و بدل چینی سازان ، شیشه گران ، مطبوعه چی ها ، گراورسازها ، زرگرا ، و پنجاه تن از اولین بناها ، درود گرها ، نجار ها ، نعلبند ها ، قفل سازها ، کارد سازها ، ریخته گرها و چند تن دیگر از لایقترین اشخاصی که حرفه آنها در این جا ذکر نشده و رو بمرفته هزار تن از زبده ترین دانشمندان صنعتگران و پیشه وران فرانسه را تشکیل میدهند ، از دست بدهد .

از آنجائیکه این مردان اصلی ترین عامل ثروت هستند ، غالبترین محصول را تولید میکنند و مقید ترین کارهای ملت را اداره میکنند و در حقیقت گل اجتماع فرانسوی محسوب میشوند از تمام فرانسویها برای کشور خود نافع ترند ، کسب اختراعات و جلو بردن تمدن و عمران نتیجه مساعی آنهاست ، بدیهیست که بعضی اینکه جامعه فرانسوی این عده را از دست بدهد جسد بیرونی بیش نخواهد بود . آنوقت فرانسه در مقابل مللی که امروز رقیب او بشمار میروند تفوق خود را از دست خواهد داد و تاهنگامی که این نقص را جبران نکنند زیر دست رقیب خود باقی خواهد ماند . و برای اینکه فرانسه این بدبختی را بر طرف کند اقلاً تا یک نسل کامل دیگر باید صبر کند زیرا مردانی که دارای شخصیت ممتاز هستند و در جوامع منشاء اثری میتوانند باشند از جمله مردان عادی نیستند و طبیعت نیز در ایجاد ایندسته از مردان غیر عادی آقدر ها اسراف کار و و لخرج نیست .

حالا فرض دیگری کنیم ، فرض کنیم که فرانسه تمام نوابغی را که در شعب مختلف علم ، صنعت و حرفه دارد از دست ندهد ولی از بدبختی در همان روز آقای دوک دانگولم (پسر بزرگ شارل دهم ۱۷۵۵-۱۸۴۴ مترجم) آقای دوک دوبری (پسر دوم شارل دهم ۱۷۸۸-۱۸۲۰ مترجم) آقای دوک دورلثان ، دوک دو بوربن ، خانم دوشس دانگولم ، خانم دوشس دوبری ، خانم دوشس دورلثان و ماداموزل دو کونده را با تمام افسران ارشد ، وزرای دولت ، مستشاران و مخبرین شورای دولتی ، مارشال ها کاردیناها ، اسقف ها ، کشیش ها ، نواب کشیش ، کاهنان ، حکام ، کارمندان وزارت خانه ها و قضات را بعلاوه ده هزار نفر از متمولترین مالکینی که به نیکوترین وجهی روزگار میکنند از دست بدهد .

این حادثه فرانسویانرا مطمئناً متأثر خواهد کرد . زیرا فرانسویان مردان نیکی هستند و نمی توانند چنین ضایعه عظیم و ناگهانی را بچشم بی قیدی بنگرند ولی این اندوه و تاثیر که مربوط بمرگ سی هزار فرد مشهور دولت است صرفاً بر اثر احساسات است . زیرا از این فقدان هیچ سیاست سوئی برای دولت نتیجه نخواهد شد .

دلیل آنهم اینکه اگر از لحاظ عقلی بقضیه نگاه کنیم می بینیم جای خالی این اشخاص را خیلی زود میشود پر کرد . تعداد زیادی از فرانسویان هستند که خیلی بهتر از دوک ها و ظایف خود را انجام میدهند . خیلی از زنها فرانسوی هستند که از خانم دوشس دانگولم و دوشس دوبری بهتر پرسنس میشوند .

سرسراهای قصر پر از درباریان است که برای اشغال مقام افسران بزرگ حاضرند. آرتش صاحب مقدار زیادی سرباز و فرمانده است که بدرجات از مارشال های کنونی ماهرترند. چه بسیارند مستخدمینی که ارزش آنها خیلی بیشتر از وزرای دولت ماست! هستند عده زیادی که عالیتر از جناب استاندار و فرماندار امور مربوطه را اداره کنند! چه بسیار از وکلای دادگستری که بستند بده تراز قضاات عدلیه کار میکنند و چقدر زیاد است تعداد پیشنمازهایی که بسیار لا یتقرا از کاردینالها، اسقفها و کاهنن ما میباشد. راجع بده هزار مالک ثروتمند نیز که محترمانه زندگی میکنند باید گفت که استفاده از میراث آنها احتیاج بکسب معلوماتی ندارد.

عمران فرانسه جز با ترقی علوم، صنایع مستظرفه، صنعت و حرف عملی نیست. بهر حال، شاهزادگان، افسران ارشد دربار، اسقفها، مارشالهای فرانسه حکام و مالکین بيمصرف مستقیماً برای پیشرفت علوم و صنایع کاری انجام نمی دهند و نه تنها شرکتی در ترقی دادن آن ندارند بلکه بحال علم و صنعت مضر و مزاحمند؛ زیرا اینان برای ادامه آقائی خود کوشش دارند که ثوریهای فرضی و تخمیلی را بر علم مثبت چیره سازند. اینان بحال جامعه مضرند زیرا پولهای خود را بطریقی استعمال میکنند که مستقیماً بحال علم و صنعت و حرف مفید فایده ای نیست. اینان سربار جامعه اند زیرا هر سال تحت عناوین حقوق، مستمری، انعام، مدد معاش و کارهای بيمصرف دیگری که انجام میدهند از ۳ الی ۴۰۰ میلیون از محل مالیات هایی که بوسیله ملت پرداخت شده است بچیب میزنند.

این فرضها عمل مهم سیاست کنونی را روشن میسازد. این فرضها کاملاً، ولی غیر مستقیم، ثابت میکنند که سازمان اجتماعی هنوز بمرحله تکمیلی خود نرسیده است و ابناً بشر هنوز با فشار و حيله استثمار میشوند و نوع بشر هنوز در سوء اخلاق و کردار خویش غوطه وراست. زیرا که دانشمندان، صنعتگران و پیشه وران که تنها کسانی هستند که اعمال آنها فایده مثبتی بحال جامعه دارد، فرمانبردار دوکها و دیگر اداره کنندگان امور جامعه اند. زیرا آنها بیکه مامور اداره کردن امور عمومی هستند هر سال نصف مالیات را بین خود تقسیم میکنند و حتی يك سوم آنها هم در طریقی که برای پرداخت کنندگان آن نافع باشد بکار نمیبرند. این فرضیات نشان میدهد که امور جامعه فعلی کاملاً معکوس و وارونه است؛ زیرا که ملت اصولاً قبول کرده است که بیچارگان باید نسبت بشروتمندان سخی و کریم باشند و در نتیجه آنها بیکه کمتر روی راحتی و آسایش در زندگی می بینند هر روز از قسمتی از مایحتاج خود برای زیاد کردن ثروت مالکین

عمده محروم شوند. زیرا که بزرگترین جنایتکاران و ژنرالهای دزددهامانهائی که شیرهٔ کلیه شهریهای خود را می‌کنند و از مالیاتهایی که بوسیلهٔ ملت پرداخت شده تا چهارصد ملیون در سال حیف و میل میکنند، مأمور میشوند که مرتکبین چنجه های کوچک اجتماع را مجازات نمایند؛ زیرا که جهل، خرافات، فشار و میل بخوشگذرانیهای پرخرج بیول رؤسای عالی جامعه است و مردم لایق، صرفه جو و فعال جز زیر دستان و آزار و آلاتی بیش نیستند؛ زیرا که، بطور خلاصه، در تمام مشاغل مردم ناقابل مأمور اداره کردن عناصر لایق و کار دارند؛ تحت رابطهٔ اخلاقی اشخاصی که سوء اخلاق و رفتار آنان جای تردیدی باقی نمیگنجد؛ در دیگران را بتقوی و فضیلت میخوانند و تحت رابطهٔ عدالت فردی مقصرین و خیانتکاران بزرگ جامعه مأمور تنبیه خلاقهای کوچک و ناچیز میشوند. (۱)

(۱) کلود هانری رووری کنت دوسن سمون Claude Henri de Rouvroy Conte de Saint-Simon در ۱۷۶۰ متولد گردید. در ۱۷۷۹ در جنک امریکاشرکت جست و در ۲۳ سالگی بدرجهٔ سرهنگی رسید. پس از چندی خدمت سرباز را ترک گفت. این شخص به نایب السلطنه مکزیك طرح حفر کانالی بین دو اقیانوس و بین مادرید و دریا را پیشنهاد نمود. در ۱۷۸۹ در دورهٔ ترور محبوس شد در ۱۷۹۷ در مدت سه سال مدرسهٔ پلی تکنیک و بعد هم مدرسهٔ طب را بپایان رساند. در ۱۸۰۸ بر اثر ضروری که بشرکت قدیمی او رسیده بود ورشکست شد و مجبور گردید که برای هزار فرانک در سال بشغل رونوشت نویسی پردازد. ولی جوانمردی بنام «دیارد» Diard تا ۱۸۱۰ زندگی او را اداره مینمود اما پس از مرگ این مرد، بدبختی و فقر دوباره سر رسید. در ۱۸۲۳ تصمیم بخودکشی گرفت و بالاخره در ۱۸۲۵ درگذشت.

گوا اینکه این فیلسوف در هنگام حیات گمنام میزیست ولی کمی پس از مرگ بوسیلهٔ پیروان خود که از میان آنان «آنفانتن»، «بازار»، «اگوست کنت» و «اگوستن تیری» را باید نام برد شهرت خاصی یافت و اینان بودند که بافکار سن سیمون قدرتی بخشیده مکتب ویرا مشهور ساختند.

سن سیمون خود از سوسیالیست های تخیلی است و اهم اصول مکتب او که به سن سیمونسیم معروف است اینست که جامعهٔ بشری باید باین ترتیب بسلسله مراتب تقسیم شود که: (بهر کس مطابق استعدادش و بهر استعدادی مطابق کارش) که تضاد اجتماعی باید جای خود را بهمکاری جهانی دهد، که مالکیت موروثی باید حذف گردد و که دولت باید مالک ثروتها شده ابزار کار را طبق احتیاجات و استعدادها تقسیم کند.

در این صورت در چنین جامعه ای تنها عدالت مطلق حکمروا خواهد بود. سن سیمونسیم بعدها از لحاظ اصول عقاید تقسیمات دیگری یافت و پیروان این مکتب بدادگاه کشانده شدند و ناگزیر جمعیت آنان در ۱۸۳۳ متفرق گردید.

ولادیمیر مایا گووسکی

شاعر بزرگ انقلابی

مایا گووسکی در هفتم ژوئیه ۱۸۹۳ در «بغدادی» یکی از قصبات گرجستان، در خانواده جنگلبانی متولد شده. وی فرزند درختان سرکشیده و زیبا نهی قفقاز است. وازدیگر مردم قوی تر، بلندتر و محکمتر پرورش یافته - در ۱۹۳۰ صاعقه مرگ، او را در عین نیرومندی خاکستر کرد.

کستر کسی مانند او در خاطره ها چنین اثر عمیقی باقی گذاشته. امروز نیز مانند فردای مرگش هر کسی فقدان او را در خیابانهای مسکو، که در آنها معمولاً این مرد تنویر را در حال پرسه زدن می دیدند، حس میکنند. در محفل جوانان (آری بخصوص جوانان، فقدان آهنگ شگفت انگیز او، و در صفحات نخستین روزنامه ها، فقدان اشعار تازه سروده اش، در هر جا که جای دوستی، خشم، بیزاری، دفاع و حمله است، در هر جا که استعداد و نبوغ است فقدان وجود او بخوبی حس می شود. مایا گووسکی فراموش نشدنی است. درست بشناختن دستی که از بازو قطع کرده باشند. زیرا اسنان بنداشتن آن عادت می کند ولی هرگز آنرا فراموش نخواهد کرد.

و اکنون مثل آنست که دوباره مایا گووسکی در کوچه های مسکو ظاهر می گردد. یکسراز همه گذرندگان بلندتر. سری زیبا با جمجمه ای مدور، گونه های کشیده و گود. فکهای قوی، چشمان میخی و ابروانی پیوسته متعرج. درز بریشانی روشنی که خطی عمیق، افقی و کوتاه از میان آن می گذرد. چشمان آرام، نیکوکار و ملایم، چشمان بی اعتنا و بی تزلزل. . . روی پاهای استوارش با بیکر قوی و شانه های با سطوت خود راه می پیمود. از پتروفکا پائین میرفت. از تورسکایا میگذشت و بیدانی میرسید که امروز بنام اوست. در ایام ما وقتی بلیط فروش اتوبوس صدا میزند «میدان مایا گووسکی» و در شکوه و تجمل متروی مسکو کلمات «ایستگاه مایا گووسکی» شنیده میشود، این نام هنوز معنای خود را از دست نداده، این نام کسی است که هزاران نفر هنوز در درون خود آهنگ او را می شنوند و گرمای دستش را بیامی آورند و سخنان او، و حالات چهره او را بخاطر دارند.

آثار مایا گووسکی که اکنون کلاسیک شده، هنوز تازگی بسیار دارد. کلاسیک است از این جهت که ملتی بزرگ، امروز کوچکترین تردید در نبوغ او بخود راه نمیدهد. تازه است از این جهت که هر روز در زندگی شوروی موقع مناسبی برای قرائت اشعار او پیدا میشود. عشق، انقلاب، جنگ، صلح، حوادث کوچک زندگی روزانه. . . اصولاً برای شعر مایا کوفسکی حادثه بزرگ یا کوچک اهمیتی نداشت زیرا او شاعر جامعه بود و برای همه چیز میسرود.

بر بالای خانه حقیر و کوچکی که زمانی مایا گووسکی در آن میزیست و اکنون موزه ای بنام این شاعر در آنجا ترتیب داده اند نوشته شده :

« تمام نیروی پرطنین شاعری من از آن تو است .
 ای طبقه‌ای که میدان تاریخ بتو واگذار شده »
 این بیت شعر درجه ایمان قوی و آتشین او را نشان میدهد . مایا کووسکی انقلابی
 عمیقی بود .

لنین در کنگره فلزکاران سال ۱۹۲۲ درباره او گفت :
 « دیروز تصادفاً شعری از مایا کووسکی در ایروستیا خواندم که موضوع آن
 يك موضوع سیاسی بود . مدت مدیدی است که من چنین لذتی را از لحاظ امور سیاسی
 نچشیده ام . از جهت شعری نمیدانم ولی از جهت سیاسی آنچه در این شعر گفته شده
 باید بگویم که کاملاً درست و منطقی بوده است . »
 استالین درباره او گفت :

« مایا کووسکی بزرگترین و بهترین شاعر زمان ما است و بی توجهی باو، و
 بخاطره اوليك تبه کاریست . »

« مأخوذ از مقاله مفضل « الزانریوله در باب مایا کووسکی »

قطعه زیر که یکی از شاهکارهای جاویدان این شاعر بزرگ و متحد دروسی
 میباشد و جنبه غزلی دارد از فرانسه ترجمه شده . ولادبیر مایا کووسکی این شعر
 مایخولیانی وزیر را در سال ۱۹۱۶ (هنگام جنگ بین المللی اول) شب عید ، وقتی
 که تصمیم بخود کشی گرفته بود سروده است . ترجمه به نشر آهنگ دار است .

روی نای تیره پشت (۱)

برای همه شما . . . ای ملعونه ها ،
 که پیش از این برای من مطبوع بودید
 و با اکنون در نزد من ، خوشایند هستید ؛
 ای کسانیکه در غار تاریک روح من ،
 چون بتهای درخشانی آشکار میشوید ؛
 من این جام باده تیره رنگ را که « سر » نام دارد ،
 و از سرور عیش شما سرشار است . — بر میدارم .
 ای یادگار ها ، ای غلامان کندکار ،
 در تالار خاطره من ،
 انبوه زنان بیشماری را که دوست داشته ام ، داخل کنید .
 خنده را ، از نگاهی بنگاه دیگر بیافکنید .
 شادی را ازدلی دودل دیگر بپراکنید .

1) Sur la flûte des Vertèbres

و شما ای سایه های خاطره ،
 جامه های عیش دیرینه را در بر کنید .
 بویژه در این شب که از بهر کسی نخواهد خفت .
 من که همیشه خواستارم ،
 که گلوله ای را نقطه وار بر سر انجام کار خویش گذارم ؛
 در این ظلمت ، خطبه مرگی می پردازم ؛
 تا ز پیش ، خود را با نغمه سرنوشت هم آهنگ سازم .

۲

با این گام دیوانگان فواصل را رنج میدهم .
 من که در خود ، دوزخی نهفته ام کجا پای نهم ؟
 پیش تند باد شادی ، این کویها تنگند .
 عید ، مردمی را که جشن گرفته اند بسوی خود میکشد و آنها را
 بهر جانی می برد .

ومن

که خود آفریننده و جادوگر اعیادم ،
 نمی دانم با چه کسی برای عیش و سرور بروم ؟
 سر آن دارم که خود را و سر خود را در افکنم ؛
 بر این سنگهای مسکو - در میان این شادبها .
 گویا این از آنروست که زبان بکفر گشودم ،
 و با بانگی ، وجود خدا را انکار نمودم .
 و خدا نیز از اعماقی آتشین و سوزان ،
 زنی بدان جمال برون آورد ؛
 که کوه سخت و گران ،
 از دیدنش مرتعش میشود و لرزان .
 اوراست که همین دم فرمان میدهد ،
 که دوست بدارم .
 و خداوند بخود شاد باش میگوید ،
 که در زیر آسمان ،
 مردی شکنجه دیده - چون جانوری دیوانه و اسیر ،
 جان می کند .

و خدای کهن سال نزد خود میگوید :
 « اندکی منتظر باش ای ولادیمیر ! »

و من که ولادیمیر نام دارم ،
 تاسپیده دم ،
 هراسان و دژم ،
 از اینکه ترا نیز در دام عشقی اندازند ؛
 بی آرام و آشفته و پریشانم .
 همه جا - نگارگر خواب آلود هندیان خود می باشم .
 و با کور مالی و گیجی ناله خود را بشکل سرود می تراشم .
 ای ایزد اگر تو موجود هستی ،
 مرا بدنباله گیسوان ذوزنبت دربند ،
 و در اسیریس فضا شهید ساز .
 مرا در زیر دندان ستارگان خویش پاره پاره کن ؛
 و یا اگر خواستار باشی نیز ،
 از دار پیچا پیچ کهکشانم بیاویز .
 چون راهزنی بیاویز و مصلوب ساز .
 یا اگر خوشایندت باشد - مرا بچهار میخ بر آر .
 و از اینکه سنگدلت بخوانم باکی مدار .
 زیرا من خود از آن بس پنجه هایت را خواهم سرد ،
 من مطلوب تو را خواهانم .
 لب بر بسته و خاموش می مانم .
 و روی لبان خون گرفته ام ناله ای نخواهد فرسد .
 ولی تنها (بشنو که چه میگویم) تنها ،
 دور ساز از من این ملعونه ای را ،
 که می فرمائی که دوست بدارم ؛

۳

آسمان ،
 آنجا که غرور نیلگون بودن دردودی میشود پنهان ،
 ابرها که درهم فشرده چو و اما نند گانی خسته اند ؛
 میخوام از شفق عشق خویش آنها را رنگین کنم .
 و با رنگ زننده خون دل ، آنها را بگسترانم .
 با شادی خود ، ناله کشور های درهم شکسته ، کشتار شده و از
 هم گسسته را ،
 که نه جایگاهی می شناسد و نه پناهی ،

فرو خواهم پوشید .

گوش بدهید ،

بمن وا گذارید سنگرهای خویش را ،

وجنگ خود را بگوئید ، تادمی بایستد .

باوجود پنجه خوفناک و بینی های آتشین ایشان ،

کمی دیرتر - برای اینکه داستان این ایام را روایت کنند .

در انجمن قرون که گوشهای خزه گرفته دارند ؛

کسی جز تو نخواهد ماند .

ومن از بی تو

و عشق برای گرفتنت از شهری بشهری دیگرم خواهد راند .

ممشوقه - مرا جز آنسوی اقیانوس نخواهی گرفت .

و شب لانه اش را بمن وا گذاشته .

عاشق - اگر اندنی مه باشد ، بسوی تو مواج است

بوسه های سوزان من ، که بانور آغشته .

ممشوقه - کاروان را به تابستان سرزمینی خواهم کشید ،

در بیابانی تشنه ، که کنام شیران است .

عاشق - برای تو - ای محبوبه من ،

در شعله های آن صحرا که طعمه طوفان است ،

ابن چهره من است که زیر غبار خفته .

ممشوقه - از لبخنده خود دهنم می لرزد ،

و نگاهم بانگ می زند :

« این گاو بازچه زیباست ! »

عاشق - و این من - مرد سهگیل باقرس و تشویش ،

در خانه تومی افکنم رشک خویش ،

بشکل چشم مبرنده گاو میش .

ممشوقه - بالاقیدی روی پلی گام میزنم ،

اندیشه کنان ، که آن زیرچه زیباست !

عاشق - این منم در زیر پل ، در « سن » ، که غرق میشوم

و جان می کنم و تو را میخوانم .

و با دندانهای چرکین بروی تو خنده میزنم !

معشوقه - با دیگری برون خواهه رفت ، که به قدمهای گیسوان ما ،

بجهند و بدرخشد جاده های استرلکا (۱)

هاشق - ترا می نگرم از آن فراز ، از آن بالا ،

و این ماه اندوهکین که می بینی در آن جا

این منم خسته و ماتم زده و شیدا !

باید آیا چون شاهی ،

با تاج سروری در گذرم ؟

یا درسنت هلن چند گاهی ،

پایان عمر را درسیرم ؟

بر طوفان زندگی ، امواج رازین ساختم ؛

و خویشتن را دریای توانداختم .

مرا هر چه میخواهی بخواه !

خواه چون شاهی بر تخت بلند ،

خواه محکومی در بند سیاه .

اگر من شاهی تاجور گردم ،

بملت خویشتن خواهم فرمود ،

که « اینست خورشید ،

سکه عهد من ،

برخیزید زود .

و بر روی آن ،

از چهره او نقشی بکشید ! »

و اگر بایستی اشکم بریزد ،

آنجا که بآباد های از یخ برخاسته ،

هر رود باری می ستیزد ؛

بر زنجیر خود نام لی لی را می کنم .

و در شب زندانیان زنجیر خود را آمرزیده می کنم .

بشنوید !

ای فراموشکاران آسمان نیلی !

مردانی که بر روی شماسست چون موتی آشفته

زندگی ددانی خشم گرفته .

بشنوید همه !

برای آخرین بار در همه جهان ،
 هم رنگ شفق و هم سان خون ،
 عشقی پر شکوه می جهد برون ؛

۴

می توانم بیرون از زمان و مکان خود را ،
 در عزلت پر گوی کاغذ ها زندانی سازم .
 آنجائی که از شادینامه درد من ، ظهور می کند
 افسونی که دور از بشر خوانده شده ،
 آشوبی درون روحم را درهم پاشیده ؛
 و در تاب و تب ،

باید کاخ حرمان خود را بسازم .

من کتاب ماتم خود را بابسی نشانها می شناسم .
 نمی خواهی دمی نزد بیائی و جوانم سازی .
 بدلم شادی تن خویش را بشناسانی ؟
 ولی چون گودال دو گور ،
 خاموش و بی نور ،

دید گانت تهی میشود و به سایه پناه میبرد .

و در این گور های عمیق و بی انتها ،

عمق نیز فرو می ریزد !

و من که در کناره پرتگاه ،

سرگرم باز بهای تلخ خود هستم

بزودی از چهار پایه ایام ،

در سراشیب پرتگاه آن در خواهم غلطید .

عشق من مرا بر رشته سستی متعادل ساخته ،

روی رسنهای زود گسل عمر که بر فراز پرتگاه کشانده ام ،

دیری است که رقصیده ام و الفاظ را رقصانده ام .

محزون تر از کشیشان ایام گذشته ،

بر جاده های بی پایان ابدیت ،

زائری هستم سرگشته .

پیله و رعشق و محبت .

بهیای روز های خود ، برای توتاجی میسازم .

که بر آن طربنا کهای سرود و بهار است رخشنده .
 و رنگین کمان لغزان اشگم پر خنده .
 فیلانی که در سپاه پیروس (۱) بودند ،
 با جنبشهای صد خرواری پیکر خویش ،
 سرانجام در نبرد پیروز شدند .
 و من که می گفتم سرودم ترا چنان رقم خواهد کرد
 که سایه و سرنوشت در نزد تو سرخم خواهد کرد
 در آن دم که بدان ، چون نابغه پرداختم ،
 زندگی ترا قربانی ساختم .
 ای معشوقه من ، اینک زیست کن بشادی .
 که مرا جز بوسه ای که هر اسانم ساخت ندادی .
 زیرا آنگاه که لبانم روی ترا می بوسید ،
 بنظر من گوئی چنان میرسید ،
 که بالبان مردی ، از درگاه خدا رانده شده ،
 دیری را می بوسم ، در صخره ای از یخ کنده شده !
 چهره فرتوت خانه من ،
 می لرزد از سرشک و خنده مجنونم !
 طناب یأس خفه ام میسازد ،
 بی آنکه جان کشد بیرونم .
 با چنان بغضی حسرت اشک دارم ،
 که مرا کاری نیست جز آنکه شتابان ،
 بچنان روی آرم
 و با خمی چکنده از نوک دندان ،
 دندان در سینه سرد آب بفشارم !
 با اندیشه گمگشته خود ،
 چون غارت زده ای ، و امانده ای ،
 در دوزخ خود زیست می کنم .
 و در نزد من شاهزاده آلبرت ، (۲)

۱- Pyrrhus شاه معروف «ایر» که با حملات بزرگ خود برومی هامعروف شده است .

۲- پرنس آلبرت (۱۸۶۱-۱۸۱۹) که در سال ۱۸۴۰ با «ویکتوریا» ملکه انگلستان ازدواج کرد .

با آنکه کاخ خود را از دست داده است ،
چون دوستی سرشار بنظر میرسد ؛
که در ضیافت خویش ایستاده است .
ای خورشید ، با گل و گیاه خود غنی باش .
وای عناصر ، جامه عید بهاری ببوشید !
من از این پس جز مست شعر نخواهم بود
و تا گور ، شوکران شعر خواهم نوشید .
و شما زندگیم را بفما کنید و بر آن بتازید .
تا جشن خود را رنگین تر سازید .
اینست شب بانگها ! اینست سرود مرگ من !
که با شعر « مسیح شکنجه شده » ام می درخشد ؛
اینک بنگرید میخ های الفاظ را ،
که چگونه بردار شعر مصلوبیم ساخته اند !

ترجمه احسان طبری

امثال ملل

عربی

زشتی نگهبان زن است .
خانه خود را تمیز کن ، هر که میخواهد در آن وارد شود .
کسیکه شلاق میخورد ، ضربه ها را نمی شمرد .
اگر دوستت از غسل باشد سعی نکن که تماش را بلیسی .
میروند و در قبرستان فریاد می کنند : « تمام اینها نوکران پدر من بودند »
کی است که بلند شود و تکذیب کند ؟
دزد قابل در کوچه خود دزدی نمی کند .
بازمان بچرخ تا آنکه زمان هم باتو بچرخد .
پول ، دختر سلطان را بعقد تودر میآورد .
چاهی را که خود از آن آب میخوری میلای .
مثل ماه رمضان است که عزیمتش باعث جشن میشود .
میمون در چشم مادرش غزال است .
فراموش نکن که يك دانه ريك ، کوزه ای بزرگ را راست نگهبان دارد .



پروین صیادی

«مردم» تصمیم گرفته است رهبران و شخصیت‌های برجسته حزب توده ایران را در صفحات خود معرفی کند. حزب توده ایران که هم اکنون نیز غرق در يك مبارزه شدید و توقف نا پذیر است کمتر از آنچه لازم است وقت اینکار را داشته . ولی بالاخره باید دانست چه کسانی حزب توده ایران را رهبری می‌کنند .
 درسه شماره گذشته نه نفر از اعضای کمیته مرکزی را معرفی کردیم . اینک آقای پروین گنابادی عضو کمیته مرکزی را معرفی می‌کنیم .

پروین گنابادی

پروین گنابادی رفیق مهربان و خلیق ما از همان روزها که در مدرسه «فاضل خان» مشهد طلبه‌ای بیش نبود و به تحصیل صرف و نحو عربی و فقه و منطق و حکمت اشتغال داشت، شفته افکاری بود که اکنون حزب بزرگ ما را با تمام قدرت و وسعت تشکیلاتش در تمام ایران رهبری میکند .

چه هنگامی که در محضر مرحوم ادیب پیشاوری تلمذ می کرده است و چه پس از آن، در روزهایی که در تشکیلات سیاسی «جوانان اسلامی» در مشهد فعالیت می کرده، و چه امروز که عضو کمیته مرکزی حزب ما و مسئول تبلیغات حزبی است همیشه مورد احترام اطرافیان خود بوده است . رفقای زمان تحصیل او این داستان را حکایت می‌کنند . در انتخابات دوره چهاردهم از شهر مشهد ده هزار رأی آورده بود - البته دیگران که باهمه جا بست و بند داشتند براو پیشی گرفتند ولی این نمونه احترامی بود که تمام طبقات مردم مشهد باو که يك فرزند خلف خراسان است می‌گذارند .

در ۱۲۸۲ در گناباد متولد شده است . تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس قدیم گناباد و فردوس و قائن (شهرهای مرکزی و جنوبی خراسان) گذرانده و از ۱۵ سالگی برای تکمیل تحصیلات قدیمه خود به مشهد اعزام شده است . در مدرسه فاضل خان و در محضر درس ادیب پیشاوری، نویسنده و شاعر معروف ایران در اواخر قرن ۱۳ هجری، تحصیلات خود را تکمیل کرده است . زندگی سیاسی او از سال ۱۳۰۱ در مشهد شروع میشود . در این سال فعالیت خود را در جمعیت «جوانان اسلامی» مشهد که از دسته‌های پیشرو و مترقی بوده است شروع کرده و مسئول اداره کردن کلاس سالمندان این جمعیت بوده است .

لزوم وحدت تشکیلات آزادیخواهی او را وادار کرد که در همان اوان با عده ای دیگر از اداره کنندگان تشکیلات «جوانان اسلامی» به حزب اجتماعيون بیونند . ولی این همکاری دیری نپایید . رخنه کردن عده ای از مرتجعین قایبات در این حزب سبب قطع ارتباط او و عده ای دیگر از جوانان آزادیخواه از آن شد . پروین پس از آن با ایجاد يك تشکیلات کارگری پرداخت و برای منحرف کردن توجه مقامات ارتجاعی ، محل اجتماعي برای این تشکیلات

باز کرد باسم «قرائتخانه عمومی».

او با سمت عضویت هیئت مدیره این جمعیت، با روزنامه هائی از قبیل «خورشید»، «مینو» و «صدای شرق»، که حاضر به همکاری با آنان شده بودند، تشریک مساعی می کرد و از همان موقع مقالات سیاسی و اشعار ژبده خود را بر ضد سیاست استعماری درین روزنامه ها منتشر می کرد.

رفیق ما پروین گنابادی مردی است شاعر و اشعار نیکوئی می سراید. اشعار او، که همه در راه مبارزه یک توده مظلوم و بخاطر بیدار ساختن و هشیاری آنان سروده شده است، گرچه اغلب در قالب کلاسیک و بسیک قدیمی است، ولی این برتری را بر اشعاری از قبیل خود دارد که از دلی بخاطر رنج های فرزند آدم بدرآمده، بیرون می آید.

در ۱۳۰۲ با شغل آموزگاری وارد خدمت فرهنگ شد و در عین حال کلاس سالمندهائی را بنام «پروین» تأسیس کرد و بسواد آه و ختن به کارگران پرداخت. در شهریور ۱۳۰۴ شهر بانی مشهد او و سایر اعضای هیئت مدیره قرائتخانه عمومی را توقیف کرد. مدت زندان آنان ادامه داشت تا استقرار سلطنت پهلوی که او و دیگر رفقاییش را بعنوان عفو عمومی آزاد کردند.

تا اواخر سال ۱۳۰۵ بعلت فشار شدید شهر بانی و مسافرت اغلب اعضای هیئت مدیره قرائتخانه به خارج ایران، قرائتخانه و تشکیلات منضم به آن بظاهر تعطیل شد و کتابخانه آن را به کتابخانه معارف مشهد تحویل دادند.

پروین در سال ۱۳۰۸ مجدداً وارد تشکیلات مخفی کارگری شد و تا ۱۳۰۹ که عده کثیری از کارگران و رفقای او را توقیف کردند فعالیت سیاسی او ادامه داشت. ولی ازین پس شرایط دشوار مبارزات سیاسی و فشار و تعقیب دائمی مامورین شهر بانی و آگاهی، که محیط را برای هرگونه فعالیت سیاسی سخت نامساعد می کرد، او را کم کم از هرگونه فعالیت سیاسی باز می داشت. باین طریق دوران سالهائی را که به شهریور ۲۰ ختم می شود پروین فقط به فعالیت های محلی در فرهنگ و محل کار خود مشغول بود.

سابقه سیاسی او باعث می شد که رؤسای فرهنگ محل در اغلب موارد با نظر مخصوصی با او بنگرند ولی با همه بهانه جوئی ها، جدیدیت و صمیمیت و کار زیاد او در فرهنگ حس احترام همه را نسبت باو برمی انگیزخت. بیست سال خدمت فرهنگی او، که در طی آن از کلاس اول دبستان گرفته تا سال ششم دبستان را تدریس کرده است، زمینه محبوبیت بسیار وسیعی برای او در مشهد ایجاد کرده است. آخرین شغل او در فرهنگ، قبل از آنسکه بعنوان نماینده کمی مجلس شورای ملی (از سبزوار) به تهران بیاید، ریاست دانشسرای دختران مشهد بود. در مدت خدمت خود در فرهنگ خراسان، بهمت او، دو کتابخانه یکی

در دبیرستان شاهرضا و دیگری در دانشسرای دختران تأسیس شده است. او درین مدت برای تدریس ادبیات فارسی و عربی همیسه در پی روش های نوینی می گشته است و شیوه ای را که امروز برای آموختن الفبا بکار میبرند ۱۵ سال پیش در مشهد بکار برد و روش صوتی الفبا را برای نخستین بار در مشهد اجرا کرده است. و از گون شدن حکومت دیکتاتوری به پروین گنابادی اجازه داد که از نودر محیط جدیدی که ایجاد شده بود به فعالیت بپردازد. او بلافاصله پس از جریان شهر یور، بایک عده از دوستان خود، به تشکیل یک جمعیت ضدفاشیستی اقدام کرد و در آبان ۱۳۲۰ روزنامه «اردیبهشت» را بعنوان ارگان این جمعیت بنیان گذارد. این روزنامه را او بکمک باقر عاملی در ۱۲ صفحه بطور هفتگی، فقط تا چهار شماره، توانست منتشر کند. پس از انتشار شماره چهارم آن روزنامه او را توقیف کردند (در کابینه فروغی).

خبر تشکیل حزب توده ایران در همین ایام باورسید و اورققا و دوستان و همکاران نزدیک و دور خود را جمع کرد و افکار آنان را، برای پیوستن به حزب آماده ساخت. مقدمات کار فراهم شد. چند حوزه ای نیز تشکیل داده شد تا رفیق ما محمود بقراطی با ماموریت تشکیلاتی از طرف کمیته مرکزی بخراسان آمد و باین طریق با تشکیل کمیته ایالتی خراسان تشکیلات حزب ما در مشهد علنی شد. پس از آن مجدداً «اردیبهشت» را بوسیله رفقای تهرانی ما از توقیف خارج کردند و بعنوان اولین ارگان کمیته ایالتی خراسان دست بانتشار آن زدند. این اولین ارگانی است که در تمام تشکیلات حزبی ما منتشر می شد. در کابینه اول قوام «اردیبهشت» نیز، هم چون تمام روزنامه های دیگر، باز توقیف شد و اصولاً امتیاز آن لغو گردید. تا اینکه در ۹ فروردین ۱۳۲۲ امتیاز روزنامه «راستی» را توانست بنام خود بگیرد و در ۱۷ فروردین همانسال بعنوان ارگان کمیته ایالتی خراسان اولین شماره آنرا منتشر ساخت «راستی» تا کنون نیز بهمین عنوان مرتب منتشر میشود.

در تشکیل اتحادیه کارگران خراسان فعالیت های سابقه دار او در تشکیلات کارگری آنجائتا نیز بسیار داشته است. گنابادی در ۱۳۲۲ از سبزوار بنماینده کمی مجلس شورای ملی انتخاب شد. و از آغاز ورود به تهران از طرف کمیته مرکزی به عضویت هیئت تحریریه «رهبر» انتخاب شد و در تمام دوران فعالیت خود در تهران در «رهبر» نیز کار میکرد.

در نخستین کنگره حزبی به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد و پس از آن مسئولیت تبلیغات کل با او واگذار گردید - گنابادی مردی است بسیار متواضع و محبوب. این از خصوصیات بارز او است. در اجتماعات حزبی کوشش او در این است که هیچگونه وجه تمایزی بین خود و سایر رفقای حزبی باقی نگذارد.

جشن بین‌المللی سینماها

در شهر «کان»

در پائیز امسال در شهر «کان» جمعیت زیادی برای شرکت در مراسم جشن بین‌المللی سینماها گرد آمده بودند و بزحمت محلی برای اقامت پیدا می‌شد. در این شهر فرانسه، جشن بین‌المللی نمایش فیلمهای سینمایی در جریان بود. تهیه این جشن قبل از وقوع جنگ پیش بینی شده بود. لیکن وقایع سالهای اخیر مانع تشکیل شدن آن گردید. فقط امسال، بیش از بیست کشور متمدن دنیا متجاوز از صد فیلم برای مسابقه بشهر مزبور فرستادند، تا ترقیات و پیشرفت های فیلم برداری سینمایی جهانی را نمایش بدهند.

بعضی از کشورها علاوه بر فیلمهایی که فرستاده بودند، اعلان های «کمکی» مقتضی نیز ارسال داشته بودند. مثلاً انگلیسها با دو گروهان تیر اندازان اسکاتلندی آمده بودند و آنها با شلیته های چهارخانه خود در خیابان بسیار عالی ساحلی این شهر بیلاقی رژه می‌رفتند. عکس های زیباترین زمان مشهور زینت بخش لوحه های آگهی های انگلیسی بود. از پاریس نیز بهترین زنانی را که بعنوان نمونه یا مدل در مغازه های مدکار می‌کردند باین منظور آورده بودند.

آگهی های سینمایی شوروی ساده و بی پیرایه در ساحل لاجوردی رنگ مدیترانه نمایان بود. از صفحه یکی از لوحه ها چهره خندان جوانکی از تربیت شدگان مدرسه صنعتی نظاره می‌کرد و پهلوی او هم ژنرالی از اهالی استالینگراد دیده میشد که پالتوی نظامی خود را روی دوشش انداخته بود. روی یک صفحه هم ملکه افسانه ای کوههای اورال جلوه گری می‌کرد. روی لوحه سوم یک نفر سرباز شوروی بانیم تنه پنبه ای آچیده ای دیده میشد که از عمارت رایشتاک بالا میرفت تا پرچم پیروزی را بر فراز شهر برلین، که بخاک افتاده بود، نصب نماید. در مقابل این آگهی ها، دائماً جمعیت زیادی جمع میشدند. آنجا، هم کارگردانان نامی سینمایی، هم روزنامه نویسان، هم جهانگردان جوان را با توبره بشتیهای سفری شان میشد ملاقات نمود.

جشن بارژه گلها افتتاح گردید. گردونه های رنگا رنگ و با شکوه در خیابانها حرکت می‌کردند. در میان یکی از آنها برج کاخ کرمل دیده میشد، که یک کپارچه از گل ساخته شده بود. از برج مذکور شانزده کبوتر سفید پرواز مینمودند. این خود یک نوع نشانه ای بود که میفهماند استادان سینمایی شوروی با چه نظریاتی در جشن بین‌المللی شهر «کان» حضور یافته اند. میفهماند که آنان در تصویرها و فیلمهای خود فقط مقاصد صلح طلبی و اجتماعی نوع بشر را

جلوه گر نموده اند .

در جشن مزبور فیلمهای فرانسوی ، امریکائی ، انگلیسی ، مکزیکی ، لهستانی ، ایتالیائی ، چکوسلواکی ، مصری ، و حتی فیلمهای هندی نمایش داده شد . اتحاد شوروی فیلمهای مستند خود موسوم به « برلن » و « جوانی کشورما » و فیلم رنگی « گل سنگی » و همچنین فیلمهای زیبای « تغییر عظیم » و « زویا » ، « آدم شماره ۲۱۷ » و « سلام به مسکو ! » و فیلم علمی مشهور « قبیله خورشید » را جمع یزبورهارا نمایش داد .

اینموضوع جالب توجه است که جشن بافیلم شوروی موسوم به « تغییر عظیم » افتتاح گردید .

همه روزه در تالار بزرگ مهمانخانه شهرداری ، که با پرچم های دولت هائی که در جشن شرکت نموده بودند تزیین شده بود ، از ساعت ۱۰ صبح تا دو ساعت بعد از نصف شب فیلمهای سینمائی نمایش داده میشد . تالار دائمی پر از جمعیت بود . ستاره های سینمائی ، کارگردانها ، هنرپیشه ها ، رژیسورها ، نقاشان و بیش از دو بیست و پنجاه نفر روزنامه نگاران ممالک مختلف در شهر « کان » جمع شده بودند .

قبل از آغاز جشن همه تصور میکردند که امریکائیها نمایش درخشانی از موفقیتها و پیشرفتهای خود خواهند داد . روزنامه هاراجع به فیلمهای شوروی تقریباً هیچ مطلبی ننوشتند . ولی موفقیتی که فیلم « تغییر عظیم » بدست آورد ناگهانی بود . پس از آن فیلم « آدم شماره ۲۱۷ » و « گل سنگی » به عرض نمایش درآمد .

در یکی از بزرگترین مجلات فرانسه خبر راجع به جشن نمایش فیلمهای سینمائی را تحت عنوان « سلام ، رفیق ! » درج نموده بودند .

نمایش فیلمهای شوروی در « کان » برای بسیاری از مردم بمنزله وحی و الهام بود . واقعاً هم اگر بهترین فیلم های شوروی را با فیلمهاییکه سایر ممالک نمایش دادند مقایسه کنند فقط بیک نتیجه خواهند رسید . و آنهم بنفع فیلمهای شوروی خواهد بود .

نباید گفت که در جشن مزبور فیلمهای جالب توجهی از کشورهای دیگر نبوده است . مثلاً فرانسویها يك فیلم بسیار خوب موسوم به « نبرد برای ریلها » نمایش دادند . فیلم مکزیکی « ماریا سکانده لاریا » نیز حسن استقبال شد . مهارت زیاد فیلمهای ترکیبی نقاشی والت ویزنی که بجای هنرپیشه های جاندار تصویر های نقاشی و ترکیبی در آن انجام وظیفه میکنند مشهور است . ولی باز هم باید تکرار کرد که اگر بطور کلی قضاوت بکنیم فقط بیک نتیجه خواهیم رسید و آن عبارت است از این که : صنعت سینمائی شوروی از حیث اهمیت و عمق

مضمون و موضوع مقدم بر همه است .

قبلاً کراراً اتفاق افتاده بود که در شهرهای دیگر فرانسه غیر از کان شاهد نظریات تماشاچیان فرانسوی دربارهٔ فیلمهای شوروی بوده‌ام . در واسط تابستان دریکی از شهرهای کوچک فرانسه بودم و شب بسینما رفتم . آنجا با بتکار انجمن «فرانسه و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» فیلم مستند شوروی راجع برژنهٔ ورزشی نمایش داده میشد . توی تالارتنگ و خفه جای سوزن انداختن نبود . جلوی در ورودی هم جمعیت زیادی ازدحام نموده، منتظر سانس بعدی نمایش بودند . فیلم باشوروشوق عجیبی استقبال میشد . تماشاچیها باهیجان فوق‌العاده برای ورزشکاران شوروی و شهرمسکوی شوروی دست میزدند .

در محلات کارگران پاریس پیوسته آهنگهای از فیلمهای شوروی بکوش میرسید . جوانان کارگر فرانسه را، تاریخ شجاعت بینظیر «زویا» فوق‌العاده تهییج و منقلب میکند . با وجود اینکه نمایندگان سینما توگرافی انگلیس و امریکا که به «کان» آمده بودند هرچه در قوه داشتند جدیت میکردند و میخواستند فیلم‌های خود را بمقام اول ارتقاء بدهند ، ولی حتی آنها هم مجبور شدند رجحان و برتری مصنوعات سینمایی شوروی را تصدیق نمایند . در ایام اخیر قضاوت و تصمیم داوران جشن نمایش فیلمهای سینمایی انتشار یافت . فیلمهای سینمایی شوروی تالی ترین امتیاز را که عبارت از هشت جایزه است بدست آورد .

اولین جایزهٔ بین‌المللی نصیب بهترین فیلم مستند شوروی موسوم به «بران» گردید . فیلم شوروی موسوم به «گل سنگی» بعنوان بهترین فیلم رنگی مورد تصدیق قرار گرفت . در شهر «کان» راجع باین فیلم کراراً پر شورترین احساسات ابراز شده است . جایزهٔ بین‌المللی دیگری برای فیلم «جوانی کشورما» (که فیلم رژه ورزشی سال ۱۹۶۶ شوروی میباشد) داده شده است . این فیلم همچنین بدریافت جایزهٔ صلح نایل گردید . جایزهٔ اول به «چیرسکوف» صحنه ساز معروف سینمایی شوروی اعطاء شد . اولین جایزهٔ ملی نصیب فیلم زیبای «تغییر عظیم» گردید . اولین جایزهٔ بین‌المللی همچنین نصیب فیلم علمی مشهور موسوم به «قبیلهٔ خورشید» شد . جایزهٔ رئیسوری فیلم موسوم به «آدم شماره ۲۱۷»، نیز به «روم» رئیسور شوروی داده شد .

باین ترتیب از حیث تعداد جوایز ، سینمای شوروی با هشت جایزه ، در میان تمام ملت‌های دیگر مقام اول را احراز نمود . پس از آن فرانسوی‌ها بودند که پنج جایزه گرفتند . در جزو فیلمهای فرانسوی که باخذ جایزه نایل شد باید فیلم زیبای «نبرد برای ریلها» را خاطر نشان نمود . سینمای امریکائی در این جشن سه جایزه گرفت . سینمای چکوسلواکی نیز دارای سه جایزه شد . برای فیلمهای انگلیسی هم دو جایزه اعطاء گردید .

از پیش ۰۰۰

رواهیچ

گویند کس ندیده است ، باچشم ، مرگ خویش .
 من مرگ خویشتن را ، دیدم بسی زبیش !
 دیدم که لاشه ام را ، بردند سوی گور .
 دیدم که بچه ام را ، کردند زیر خاک .
 دیدم که رفته ام من ، یکسر از این سرا ؛
 بی آنکه کس بگوید ، چون رفت ، چون بزیست ؟
 من کودکان خود را ، ویلان برهگذر ،
 دیدم ز بعد مرگم ، گویان : پدر پدر .
 بارنگ زرد و مجزون ،
 جویای قرص نان .
 دیدم که کس نخواهد شفت ، آهشان .
 دیدم که کس نداد است آبی و نانشان .
 دیدم زن علیلم ، نادان و ناتوان ،
 گوید که من فلانم هم بستر فلان .
 بی آنکه کس زرافت پاسخ به او دهد ،
 خنده زنند بروی ؛ او گریه از تعب .
 آنانکه میستایند ، اکنون ، من و ترا ،
 فردا برند از یاد ، این خاطرات ما .
 باوصف این میندار کوشش فرونیم ؛
 گفتیم تا بدانند ، دانسته میرویم !

مبارزات منشی در ایران بعد از اسلام

۱- عرفان

مقدمه - مختصری از سیر تاریخی عرفان از بعد از اسلام تا امروز - علل پیدایش
عرفان - ریشه های عرفان ایران - شقایق و آراء مخصوص عرفای ایران - تاثیر
عرفان در محیط امروزی - نتایج اجتماعی حاصله از آن

ایده نولوژی مبارزه وقتی صورت تحقق بخود میگیرد که طبقات رنج دیده و
زحمت کش بخواهند بر علیه طبقات حاکمه و ممتاز که کلیه حقوق بشری را از آنان
سلب کرده اند بر خیزند .

این مبارزات یا بصورت جنبش های عظیم و انقلابات شدیدی که باعث زیر و
رو شدن آنی اجتماعات بزرگ شده و در اندک مدتی کار را یکسره می نماید در می آید
و یا در طول زمان و مرور ایام نسبت به پیش آمد های تاریخی سیرهای صعودی و
نزولی می بیند اینگونه مبارزات که بصورت تطورو «اولوسیون» را بخود میگیرد گاهی
پس از طی جهش هائی به هدف اصلی مبارزه نزدیک می شود و گاهی هم از اصول
اولیه خود عدول کرده ، کم کم یا محو میشود و یا بصورت های دیگری
مبارزه خود را ادامه میدهد. مبارزات دسته اول را که با انقلاب و یکسره شدن کار
منتهی میشود مثبت و نوع دوم را مبارزات منفی مینامیم .

در ایران بعد از اسلام يك نسوع مبارزاتی شروع شد که باید آنها را جزو
دسته دوم شمرد ؛ چون مبارزات شعوبیه و زنادقه و عرفا و غیره که ما در این سلسله
مقالات میکوشیم سیر تحول تاریخی و علت پیدایش و نتایج حاصله این قبیل
مبارزات را تا آنجا که میشود روشن سازیم .

* * *

پیشوایانی که تا بحال در دنیا ظهور کرده اند، از دینی و غیر دینی، کوشیده اند
که بزعم خود ناراحتی بشر را تا آنجا که میتواند رفع نمایند و جاده پر بیخ
و خم زندگی را تا جائی که دسترسی دارند هموار کنند .

قانونگذاران ، پیمبران ، پیشوایان سیاسی و اجتماعی و غیره همه باین منظور
نظر داشته اند؛ منتهی بعضی از آنان رنج های بشر را معلول بدی اوضاع مادی او
تشخیص داده اند و بسرخی ناراحتی آدمی را منبعث از ناگواری وضع معنوی او
دانسته اند . بهر صورت و هر تمبیر هر دو دسته کوشیده اند تا مگر بوسائل و وسائلی
که در دسترسشان بوده و یا با دستورها و فرامینتی که ممکن بود بشر از آنها پیروی

کند زندگی رو زمره پیروان خود را سر و صورتی دهند و باین وسیله تا آنجا که میشد از رنج ها و مصائب و ناراحتی های آدمی بکامند .
از جمله این پیشوایان باید عرفای اسلامی را نامبرد که برای نیل باین مقصود از خود عقائد و آرائی اظہار نمودند و پیروان خود را باجرای آن عقائد تجریس و تشویق کردند. باین نکته باید توجه داشت که چون عرفان بعد از اسلام باز ندگی روزمره و فرهنگ مردم این سر زمین سر و کار داشته بحث تفصیلی آن کار این مختصر نیست، چه برای توجیه تحولات این عقیده و تغییرات عمده ای که در قرون متمادی کرده است باید کتابها نوشته شود و در اینجا فقط اشاره مختصری بشیرو تحول و طرز پیدایش و کیفیت عقائد و تأثیرات آن در محیط و اجتماع امروزی خودمان مینمائیم .

- مختصری از سیر تاریخی عرفان از بعد از اسلام تا امروز

و علل پیدایش آن

این اصل مسلم است که هر پیش آمد تاریخی و هر تغییر و تبدیل فرهنگی که در کشوری رخ دهد معلول علل مادی است که یا برور زمان و یا بوسیله انقلاب و دگرگون شدن وضع در آن مملکت پیش میآید و البته پیدایش افکار گوناگون و یا اشخاصی که از بین عامه مردم و اجتماعات بشری برخاسته اند و مؤسس مسالک و مذاهب مختلف شده اند نیز از این علل مبری نمی توانند بود .
بنا بر این پیدایش عرفان و باگرمین آن نیز نمی تواند علنی جز علت مادی داشته باشد، منتہی بملت دور شدن از زمان پیدایش این فکر و گذشت قرون متمادی بر این عقیده باید در کشف این علل دقت زیاد تری کرد تا وضوح این اصل مسلم در این موضوع زیاد تر شود. لذا برای کیفیت تحولات عرفان اسلامی در این مملکت بد نیست که اشاره بسیار مختصری بچگونگی تغییرات و انقلاباتی که در این مدت رخ داده است و تأثیراتی که این انقلابات در تصرف و عرفان ایران کرده است بنمائیم .

در ایران قبل از اسلام اوضاع و احوالی در جریان بود که اگر بگوئیم تصور آن امروز برای ما تا حدی مشکل است راه اغراق نه پیموده ایم . بین طرز تفکر و فرهنگ و معارف مردم آن روزگار و مردمی که در عهد اسلامی زندگی میکردند واقعا تفاوت از زمین تا آسمان است .

در آن موقع دین رسمی ایران مذهب زرتشت بود که دینی است اصول احکام آن تقریبا بر اساس اصالت ماده نهاده شده . بهمین مناسبت در مطالعه کتب دینی زرتشت کمتر بافکار اید آلیستی و صوفیانه و عارفانه برمیخوریم؛ مذهبی است که مردم را بکار و کوشش و کاشتن درختان و آباد کردن مزارع و پرورش احشام و معدوم کردن هوام میخواند؛ در این کیش جشن و اعیاد جنبش و شادی بر ماتم و سوگواری غلبه دارد، در آنجا اثری از ندبه کردن و زاری و بیقراری نمودن برای مرگ زرتشت و یا اقوام و کسان و اعوان و انصار او نیست؛ همه جا صحبت از حرکت و جنبش و بهتر نمودن وضع مادی مردم این سرزمین

است. (البته این دین هم برور زمان و دهور روزگار دستخوش تغییرات عظیم شده و کم کم رنگ اصلی خود را ازدست داده است.)

بهین علت در آن روزگار تا هنگامیکه مردم این سرزمین بشیر و قدرت خود متکی بودند و از تولید بازوان توانای خویش استفاده می نمودند در هیچ جا بافکاری نظیر افکار عرفان بعد از اسلام بر نمی خوریم. اما مجاورت با هندوستان و داشتن روابط تجارتمی و اقتصادی با چین و پیش آمد های ناگزار تاریخی (چون حمله اسکندر - هرج و مرج ها و انقلابات متعاقب حمله اسکندر - چندین قرن جنگ های خونین ایسران و روم - وجود طبقات ممتاز و غیرممتاز در کشور - فشار موبدان بر مردم خاصه طبقه روشنفکر و منور کشور و مایوس شدن مردم و غیره و غیره) کم کم اینگونه افکار از آن ممالک بایران رخنه کرد و بصورت مسلک میترائیسم و مذهب مانی مردم را بخود جلب نمود و تا زمان پیدایش اسلام و نفوذ آن در ایران کم و بیش در شتون زندگی مردم مؤثر واقع شد و تأثیر اینگونه افکار و مسالک و مذاهب را در عرفان اسلامی بعداً شرح خواهیم داد.

در ایران بعد از اسلام از نقطه نظر تاریخی تحولات شگرفی روی داد که در کلیه شئون زندگی مردم این کشور تأثیرات بسزائی کرد. تسلط عرب بر ایران و انقلابات و نهضت هاییکه از این تسلط در سراسر خاک این مملکت رخ داد که سرانجام به ایجاد حکومت ایرانی طاهریان ختم شد - پیدایش ترکان سلجوقی و انقلابات عظیمی که بواسطه ظهور آنان قسمتی از ایران را فراگرفت - قتنه غزان و بلوآهای متعددی که در خراسان اتفاق افتاد حمله و حشیانه مغول و زبرور شدن آنان در این کشور - حمله تیمور و فتنه هاییکه از یورش او در این سرزمین برخاست - ظهور صفویان و ظهور اثرات شوم ایلغار مغول و یورش های تیموری - قتنه و آشوب افغانان - لشگر کشی های نادر - پیدایش قاجاریه و نفوذ ممالک استعماری در این کشور تا انقلاب مشروطه همه پیش آمدهائی بود که هر کدام در موقع و زمان خود تأثیرات عمیق و شگرفی در فرهنگ و معارف و افکار ملت ایران نموده است. کلیه مسالک و مذاهبی هم که بعد از اسلام در این کشور پا گرفته اند از تأثیرات این پیش آمدها و انقلابات بی نصیب نمانده اند.

مسلک عرفان نیز که از دیر زمانی پایه و اصول آن در این کشور نهاده شده بود در این کشمکش تاریخی تغییرات عجیبی نمود؛ تا حدی که باید گفت افکار و عقاید عرفانی قرون اولیه اسلام با عرفان قرون ۷ و ۶ قابل مقایسه نیست و عرفان قرون ۷ و ۶ با عرفان دوره صفویه و قاجاریه نیز قابل مقیاس نمی باشد - سیر تحول عرفان اسلامی را در این کشور باید بآدمی تشبیه کرد که در قرن اول هجری متولد شده و در قرن ۳ و ۲ دوره صباوت و کودکی خود را گذرانده و در فاصله بین قرن ۷ و ۳ دوره جوانی و بسط نفوذ و قدرت و ترقی او بوده و از اواخر قرن ۸ و اوائل قرن ۹ هجری بمید یکمرتبه شکسته و پیر شده و در این روزها یا بکلی نابود شده و از میان رفته و یا در حالت نزع و جان کنندست.

وضع اواخر دوره ساسانیان ایجاب می کرد که این مملکت در مقابل هرگونه

تجاوز می‌کردند که از خارج بآن میشد سر تسلیم پیش بیاورد؛ جنگهای متمادی و بی‌دری و بی‌نتیجه خسرو پرویز، هرج و مرج و درهم افتادگی وضع مملکت پس از وی، شورشها و بلواهایی که گاه و بی‌گاه در قسمت‌های مختلف کشور اتفاق می‌افتاد، ضعیف شدن نیروی حیاتی و مادی و اقتصادی کشور که نتیجه قطعی پیش‌آمدهای فوق بود، نشار طاقت فرسای روحانیون و دستگاه حاکمه مملکت بر طبقات زیر دست، امتیاز طبقاتی که در اواخر دوره ساسانی وضع خاصی پیدا کرده بود، پیدایش افکار نو و جدید در بین توده‌های روشن‌کشور چون افکار مزدک و غیره چنان زمینه را حاضر کرده بود که اعراب توانستند در اندک مدتی که بی‌شک در تصور خودشان هم نمی‌گنجید یک امپراطوری چندین صد ساله را قبضه کرده، بساط جدیدی بجای بساط قدیم بگسترانند.

ابتدا که اسلام در این مملکت قدم گذاشت صورت و وضع خاصی که امروز در نظر ما دارد نداشت. بلکه این مذهب در آن روزگار ظاهراً جلوه بیشتری در انظار مردم این کشور نموده بود. چه اسلام آمده بود تا امتیاز طبقاتی را لغو کند، دستگاه دولتی را که همه بدبختی مردم از آن بود زیر و زبر نماید و شاید اگر بتواند سر و صورتی باوضع از هم گسیخته مملکت بدهد. توده مردم هم که از وضع ناگوار خود بجان آمده بودند صلاح و صرفه و نجات خود را ظاهراً در این مذهب میدیدند. البته اعراب هم از این پیش‌آمد استفاده کرده، پس از جنگ قادسیه و نپاوندن با چند زد و خورد کوچک تا سرحدات شرقی خراسان پیش راندند؛ اما اندکی از تسلط این قوم نگذشته بود که اوضاع دیگرگون شد و کم و بیش اهالی این کشور دانستند که آنهمه آرزوها جز تبلیغاتی بیش نبود. چه عربی که بعنوان متحد کردن امم و از بین بردن طبقات و مساوی دانستن افراد بشر وارد سرزمین پهنای ایران شده بود، یکباره با روی کار آمدن امویان تغییر قیافه داد و آن همه حرف‌افرا موش شد؛ یکمرتبه نژاد عربی بر همه نژادها برتری پیدا کرد و عمال امویان در ممالک مغنوحه، خود را نژاد ممتاز و کل سرسید آفرینش تصور کردند، خویشان را ممالیک و مردم دیگر را موالی نام نهادند و آنها را بنده و برده واجب‌الاطاعه خود تصور کردند، افتخارات نسبی و جنسی خود را بر خ موالی می‌کشیدند و آنان را مورد طعن و شتم و هزار گونه خفت و خواری قرار میدادند؛ حتی آنها را یک پسر یا مادرشان غیر عرب بودند مورد توهین واقع می‌شدند و بنام علوج و هجین که خود یکنوع توهین بود خوانده می‌شدند! این پیش‌آمد در مردم ایران سخت موثر افتاد، چه تمدن و آداب و رسوم و زندگی اقتصادی و سیاسی خود را با اعراب می‌سنجیدند و در تمام این مراحل واقعا عرب را واپس مانده‌ترین اقوام و عقب‌افتاده‌ترین ملیت‌ها و نژادها می‌دیدند، این بود که کم‌کم نهضت بردامنه و عجبیبی در سراسر این کشور برضد عرب پا گرفت؛ جمعی دست بنهضت‌های سیاسی زدند و عده‌ای از راه رخنه کردن در مذهب نهضت‌های شگفتی برپا نمودند، جمعی دیگر که از همه جاما یوس بودند بیطرف ماندند و دست بدعا و انابه برداشتند. عرفای قرن اول هجری را در ایران باید در بین این جمع جستجو کرد.

در قرن اول هجری عارف بمفهوم و معنای خاصی وجود نداشت، در بین توده

های ملت يك مشت مردمی بودند که ظواهر دین را سخت مراعات میکردند و تمام همشان مقصور بجا آوردن آداب و رسوم مذهبی میشد و سعی وافعی داشتند که سنن مذهبی را هر چه نیکوتر و گاهی هم چربستر از آنچه دستور داده شده بود بجا آورند، بیشتر اوقات خود را در گذراندن نماز و نوافل و یا روزه های ممتد و تبری از منتهیات می گذراندند، لباس ژنده در بر می کردند و غذای مختصری می خوردند و باقل معیشت قناعت می نمودند، بای پیاده بیکه میشدند و انواع رنجها و زحمتها را بر خود هموار میکردند، بجهاد میرفتند و جان خویش را بر سر عقیده خود می نهادند و بطور اختصار عارف قرن اول کسی بود که برای نیل بکمال، تمام سنن و رسوم دین را بجا می آورد و بر ریاضات خاصی تن میداد و این جماعت که باید آنها را قدسین یا زهاد خوانند پایه و اساس و شالوده تصوف را گذاشتند.

قرن دوم هجری مصادف شد با نهضت های شدید ضد عربی و تهییج احساسات ملی مردم و تفاخر نمودن آنان بر نژاد و ملت و پیشینیان خود. و این نهضت ها بطوریکه گفته شد، با جنبه سیاسی داشت که بدست ابو مسلم خراسانی ها و مازنی ها اداره میشد و با صورت دین بخود می گرفت، یعنی نهضت ها بصورت و شکل ادیان مختلف که بسیارشان ظاهرا و باطنا بادیین اسلام مقابرت داشتند، انجام می یافت؛ چون مسلك سید جامگان ماوراءالنهر (پیروان المقتح) و مذهب بابک خرم دین و مسالك و مذاهبی که زنادقه و پیروان آنها پایه و اساس آنرا گذاشتند. این نهضت ها غالبا بجائی منتهی نمی شد و اغلب با سرسختی و پافشاری مسلمین توأم میگردد و از بین میرفت و یا تزویر و خدعه خلفای وقت و آمرین محلی ریشه و بنیان آنها را قطع میکرد و ایرانیان که بخوبی می دیدند که سرانجام همه کوشش های آنها عاقبت باینجا منتهی میشد که حکومت ازدست عرب اموی بدست عرب عباسی منتقل شود و آنچه را که میخواستند از حاصل رنج و زحمت خود بدست نمی آوردند، کم کم از این پیش آمده ها مایوس شده، خود را بعقاید عرفان نزدیکتر می کردند؛ بهمین مناسبت در قرن دوم دسته ای از مردم پیدا شدند که دارای زندگی خاص و عجیبی بودند و ظاهر احوال آنها با سایر مردم فرق داشت و يك نوع افکار و احوال و اقوال مخصوصی داشتند و مردمان دیگر این طایفه را صوفی و یا عارف می نامیدند. اینها نیز چون اسلاف خود وصول بکمال را در ریاضت بدن و نفس کشی میدانستند، چنانکه مالک دینار که یکی از این قبیل مردم بود ۴۰ سال خرما نخورد و سالها گذشت که دهان بشیرینی و ترشی نیالود و دیگری بنام محمد و اسع در بیشتر عمر خود نان خشك در آب میزد و میخورد، یا رابعه عدویه ۱۲ سال خرما نخورد و بانواع ریاضیات خو گرفته بود، مسافرت این زن بیکه و ریاضت ها و مشقاتی را که در بین راه از دل و جان کشید هنوز زبانش اهل تصوف است. این طایفه توکل غیر محدودی بغداد و امید خارق العاده ای برحمت او داشتند و بوحدهت وجود مخصوصی که شالوده عقیده «یا ننیتم» و حدهت وجودی عرفای بعدی شد معتقد بوده اند؛ عقیده داشتند که دین را ظاهر و باطنی است و عارف باید بهاطن دین گروید نه بظاهر آن فریفته گردد و بطوریکه در طرز تفکر و عقیده عرفا بعداً شرح خواهیم داد

عقاید مانوی ها در این قرن زیاد در تصوف اسلامی تأثیر کرد و عرفای این دوره زیاد از طرز عقیده مانویها متأثر شده بودند و از همین لحاظ مردمیکه احساسات ملیشان در این دوره تخریب شده بود باین طایفه بنده احترام می نگریستند و بسیاری نیز با نان میپوستند و از همین نظر باید گفت تصوف در اواخر این قرن به صورت حزب یا مسلکی درآمد.

در قرن سوم عرفان حالت خاصی پیدا کرد. چه در این قرن افکار زنادقه و مخالفین فکری و باقیمانده گان شعوبیه نشر عجیبی یافته بود و اغلب متفکرین باین دسته از مردم می پیوستند و از اینگونه افکار استقبال میکردند. از طرف دیگر مذهب بعارضه با اینگونه عقائد برخاسته بود و هر چه در حیز قدرت داشت بکار میبرد تا مگر این نوع طرز تفکر را از بین ببرد.

عقائد و آراء علمای یونان و هند نیز که از اواخر سده قبل از راه ترجمه وارد عالم اسلامی شده بود در این قرن اثرات عمیق خود را در علوم و ادبیات و افکار متداول زمان بخشید و بطور کلی تمام این موضوعات در عرفان این قرن تأثیر بسزائی داشت. عرفای این دوره کم کم متوجه شدند که راه وصول بکمال ریاضت تنها نیست. این بود که بیشتر بجنبه عقلی موضوع توجه کردند.

جنید بغدادی که از عرفای مشهور این دوره است گوید: «۶۰ سال ریاضت کشیدم تا دانستم کار بر ریاضت نیست» و دیگری از این طایفه گوید: «سی سال بیاسبانی دل همت گماشتم تا دانستم که راه نه اینست» باز از جنید بغدادی روایت است که «خنک آنکس که او را در همه عمر یکساعت حضور بوده است» از گفته های ابن عارف چنین بر می آید که طاعت و عمل را علت تامه نجات نمی دانند و نفس کشی و میراندن بدن را راه وصول بکمال نمی پندارد.

با مقایسه گفته های عرفای قرن ۳ و ۴ و قرن دوم بخوبی مشهود می شود که عرفای این دوره از عرفان چیز دیگری می فهمیده اند و بیشتر بعقائد خود جنبه حال و ذوق و عده ای هم جنبه عقلی و علمی داده اند و از این راه اساس و شالوده محکمی برای عرفان اسلامی ریختند.

در این عصر عرفا بتفکر و تعقل و امان نظر بیشتر اهمیت میدهند و افکار فقها و متشرعین و زهاد و نساک را نه تنها اهمیتی نمی گذاشتند بلکه برای وصول بمقصود، خطرناک هم میدانستند و بقول خودشان آراء زهاد را سد راه حقیقت می پنداشتند.

عرفای این دوره از نقطه نظر کلی بیشتر توجه بوحدت وجود داشتند. البته وحدت وجودی که قرنهای لازم است تا بصورت عقائد جلال الدین رومی و شمس تبریزی و بعدها حافظ در آید.

در قرن پنجم عرفان صورت دیگری بخود گرفت. زیرا این قرن مصادف شد با تسلط ترکان سلجوقی و سلطه ترکانان بر ماوراء النهر و خراسان و پیدایش انقلابات عظیم در شرق ایران که زائیده هجوم سلجوقیان و طرز حکومت و سیاست آنان بود؛ و البته این حوادث و پیش آمدها و انقلابات در طرز تفکر کلیه مردم آن زمان سخت مؤثر بود و از جمله در نحوه تفکر عرفا نیز مؤثر شد و بخصوص این

که سلجوقیان بواسطه نداشتن حسب و نسب ایرانی برای تحکیم حکومت خود ب مذهب توسل جستند و از همان اوان ورود خود بخاک ایران، دسته دسته اسلام آوردند و بعزت سجدی اجمالی خود تصعب عجیبی در این دین پیدا کردند تا آنجا که طبری - بیک برای نجات خلیفه وقت، بیغداد شافت. و آلب ارسلان و ملکشاه صله های گرانها بفقها و علمای دین حنیف دادند و مساجد بزرگ بنیان نهادند و نظام الملک وزیر صاحب تدبیرشان مدارس نظامیه در ممالک وسیع ایشان دائر کرد و در کلیه این مدارس بترویج دین مبین و اشاعه مبانی و اصول مذهب پرداخت و بطور کلی دروس فلسفه و منطق و موازین علمی را غنغن کرد که در آن مدارس نیاموزند، کتب فلسفی و علمی در این دوره کتب ضلال شد و خوانندگان آن اهل ضلال بشمار رفتند و این امور باعث غلبه مشرعی و مطالبان علوم دین بر اهل علم الیقین و سایر دسته های منور الفکر شد. و البته این موضوع در تصوف سخت موثر افتاد و عکس العمل شکفتی در افکار عارفان این عهد نمود.

عارف این دوره دیگر عمر خود را در ریاضت و مشقت و با پاسبانی دل نمی گذرانند، بلکه بیشتر بافکار خود جنبه حال و ذوق میداد از این دورد ببعده کم کم در عرفان عقل و دین جای خود را بحسب و عشق داد و عرفا سعی کردند در مقابل قشری بودن علمای دینی و سختگیریها و تصعب و خامیهای آنان خلق را بحال و ذوق و عشق و سماع و رقص و دف و نی بخوانند.

ابوسعید ابوالخیر که از عرفای بنام و ائمه این دوره است، مردی قلندروش و رند و در عین حال مطلع و عمیق بود و غالب عمر خود را در سیر و سفر و یاسماع و ولیمه و مهمانی و وعظ و بند ب مردم گذرانیده، غالباً خلق را بحال و ذوق و سماع و رقص و آواز میخواند. در حضر و سفر، در مسجد و خانقاه، مجالس بزرگ سماع ترتیب میداد و مریدان خود را بشرکت در اینگونه مجالس تشویق و تحریص مینمود. از طعن مدعیان نمی هراسید و گوشش بحرف صاحب غرضان بدسکار نبود. جوانان را بعشق و حال و مجالس سماع میخواند و بر پیران بانگ میزد که از این بکند و نفس باقیمانده استفاده کنید. در مجالس و عظم خود کمتر آیات قرآن و احادیث پیغمبر استناده مینمود و بیشتر باشعار شری سلف و یا بر باعیات بسیار لطیفی که خودش ساخته بود، اکتفا میکرد و البته با این وصف، از تکفیر ظاهرینان و لعنت اهل دین بی نصیب نبود.

اغلب عارفان ایندوره چون بواسطه نفوذ فوق العاده مذهب نمی توانستند اصول عقاید خود را، که در بسیاری از مواضع با موازین دین نمی ساخت، فاش بگویند، دست با اصطلاحات خاصی زدند؛ چون: وقت - حال - بسط - قبض - ابن الوقت و غیره که بعضی از این اصطلاحات را بعداً توضیح خواهیم داد. و از آنجا که مذهب بشعر چندان علاقه ای نشان نداد و شعرا را مردمی دیوانه و یری زده میدانست و حدود دین هم بر آن مرتب نبود، اینطایفه بیشتر افکار و عقاید خود را بصورت اشعار دلفریب برای مریدان خویش تقریر میکردند که امروز از آن ابیات برای ما کجینه های گرانهای باقی مانده که قسمت اعظم ادبیات فارسی را تشکیل میدهد. عرفای ایندوره از مباحثات و مجادلات مذهبی بطور کلی

کناره گیری کردند و هر قدر که علمای اعلام در مباحثات و مجادلات خود عمیق تر میشدند ایشان بحال و ذوق خودشان بیشتر دلبستگی پیدا میکردند و واقعاً جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر خواسته بودند. ولی با همه این احوال از دست ظاهر بینان جان بدر نمی بردند و با اندک انحرافی و یا کوچکترین مخالفتی که بامشرعین پیدا مینمودند طالبین دین حنیف، دمار از روزگار آنان بر می آوردند. قتل منصور بن حسین حلاج در قرن پیش و سوزاندن عین القضاة همدانی و کشتن احمد پسر شیخ ابوالحسن خرقانی در این قرن گواه بر این مطلب است.

در قرن ششم شمشیر ملانماها برنده تر شد و بطور علانیه و آشکارا با فلسفه و منطق و عرفان مخالفت آغاز شد. خواندن مقاولات اینطایفه از طرف مقامات دین ممنوع شد و خودشانهم مهدورالدم بقلم رفتند. هر دهانی که از آن حکایتی جز دین بیرون می آمد خرد میشد و هر قلمی که بخدمت دین کمر نمی بست شکسته میگردد از علوم آقدر که بکار دین می آمد استفاده میشد. حسابرا تا حدی که بتوان موضوع ارت را دریافت فرا می گرفتند و نجوم بکار تفسیر آیات نجومی قرآن میرفت. فلسفه کم کم فراموش شده بود و از آن تا آنجا که بکار اثبات مبدأ و معاد و نبوت می آمد استفاده میشد و این قبیل طرز استنتاج را کلام نام گذاشته بودند. تفسیر های متشرعین این قرون بر قرآن گواه صادقی در تأیید این مقال است. علمای دین و فقها بر فلاسفه ردمی نوشتند و گفتار و اقوال آنها را بقول خودشان ضلیل میدانستند و هر کس را که از کتب آنها استفاده میکرد ملحد و کافر مینمیداشتند. لفظ دانشمندان اصولاً بر فقیه و متشرع اطلاق میشد و دستار دانشمندان دستاری بود که فقها بر سر مینهادند. مملکت هم بطرز ملوک الطوائفی اداره میشد چه مرکز خلافت که از قرون پیش سستی گرفته بود در این قرن مرکز مجادلات و کشمکش های شخصی شده بود و اوامر و نواهی خلق را در بیرون بغداد و نواحی آن نمی خواندند. مملکت وسیع سلجوقیان تجزیه شده بود و هر گوشه اش بدست ترکی سلجوقی و یا یکی از عمال و بزرگان آنها اداره میشد و غالباً بین آنان در سر موضوعات بسیار جزئی آتش جنگ و جدال زبانه میکشید. عاملین و حکام نواحی بر دم زور میگفتند و انواع استخفاف هارا بر آنها روا میداشتند و از این میانه طبقه پائین مملکت یعنی زارعین و کسانی که دست و پائی نداشتند بیشتر از همه رنج می دیدند و دم نمی زدند. این دو امر، یعنی تکفیر متشرعین بر اهل فضل و فشار حکام و عاملین بر طبقه پائین مملکت و عدم توانائی این دودسته از دفاع خویش، باعث شد که کار عرفا در این قرن رونقی بسزایافت و دسته دسته مردمی که از وضع زندگی خود بجان آمده بودند و مفری نداشتند و توانائی جنبش و هیجان بوسیله مذهب و حکام و طبقات آمر از آنها گرفته شده بود، سخت در پیرامون این طایفه جمع شدند و کار عرفان بالا گرفت. در این قرن تصوف با اصطلاحات فلسفی آمیخته شد و عرفا از اصول فلسفه در گفتار خود استفاده کردند. بطوریکه در بسیاری از نوشته های عرفانی آن دوره صورت قیاسات ارسطو بنحو خاصی مشهود است و مثل اینست که عارفان این قرن میکوشیدند که عقاید و آراء خود را بخلاف اسلاف و گذشتگان خویش با براهین عقلی و منطقی ثابت کنند و بخصوص از خطابیات

منطق در رد اقاویل دشمنان خود و بیان عقائد خویش زیاد استفاده کردند. افکار افلاطون و طرز احتیاجات او در قضایا بطور شهود در آثار منظوم و منشور آنان دیده میشود شیخ فریدالدین عطار از بزرگترین عرفای این دوره است و مطالعه آثار او نمونه کامل افکار عارفان این قرن است. قرن هفتم خصادف شد با هجوم مغول و ایلغار این قوم وحشی، که باید آنرا بزرگترین مصیبتی دانست که در دوران تاریخی این کشور رخ داده است. اداره امور مملکت در این عهد بدست سلطان محمد خوارزمشاه که مردی بی تدبیر و مغرور بود سپرده شده بود و مادرش ترکان خاتون بدستیاری و پشتیبانی ایل و تبار خویش که همه از ترکان قنقلی و مردمی مزدور و قسی القلب و سخت گیر بودند تقریباً کلیه امور کشور را اداره میکرد. عمال خسوارزمشاه هم مردمی طماع و بی کفایت بودند و عاملین آنان هم که پدهات و قصبات میرفتند از هیچ نوع آزار و اذیت و اهانت و خشونت نسبت بطبقه محروم و بیچاره کشور کوتاهی نمی کردند. ترکان خاتون و اعوان و انصار او هم، بجای تألیف قلوب و استمال امرای محلی که نفوذ معنوی در مردم داشتند، آنانرا بخوارزم میخواندند و در حبس و بند و قید نگاه میداشتند و چه بسا که بتناوبین مختلف آنها را میکشند و یا در جیحون غرق مینمودند.

این امور باعث دلسردی بیشتر مردم از دستگاه حکومت و نگرانی کافه خلق از اوضاع کشور و عدم اطمینان آنها بدستگاه حاکمه شده بود. لشکر کشی خوارزم بیهوده؛ که از روی کمال بی تدبیری انجام گرفت، مسلمانان واقعی مملکت را که هنوز برای خلیفه وقت جاه و مقام خاصی تصور میکردند برانگیخت و از دستگاه خوارزمشاه بیزارشان کرد. عدم توجه سلطان محمد بعلما و عرفا و بی احترامیهایکه از جانب وی و مادرش باین طایفه میشد، باعث شد که این گروه نیز دسته دسته از ممالک خوارزمشاهیان مهاجرت کرده بیلاذ دور تری بروند و همین مهاجرت دسته جمعی که از ناحیه نورین مملکت شروع شد در روحیه مردم تاثیر بسزائی بخشید. غرق کردن مجدالدین کبری که از عزیز ترین مریدان نجم الدین کبری، که خودش بزرگترین پوست نشین خاتقاه صوفیان آن زمان است، بود؛ یکی از خبیثهای جبران نا پذیر سلطان محمد بسود که باعث دلسردی و اعراض کلیه طبقات کشور از او و خانواده اش شد. همین بی تدبیرها و بی کفایتی ها زمینه را برای هجوم مغول بر این مملکت تهیه میکرد.

از نقطه نظر فرهنگی و معارف، در آن دوره قوت عجیبی در سراسر کشور مشاهده میشود؛ چه بازار خود فروشی رونق شگفتی یافته بود و خوارزمشاه هم از متدینین و ملا نماها سخت پشتیبانی میکرد. مجالس مناظره ای از فقها و مشرعین تشکیل میداد و خودش از استماع اقوال آنها مثلذ میشد. پیش امام نضر رازی، فقیه مشهور، درس فقه و کلام میخواند و باو احترام عجیبی میگسداشت و غالب مقامات حساس مملکت را چون شغل قضا و ریاست مدارس و مشاغل دیوانی را باین قبیل اشخاص سپرده بود و بهمین علل این درازستان کوتاه آستین نفوذ فوق العاده ای در کشور یافته بودند و آنی از تحقیق خاق غافل نمی شدند. علمای

این دوره ابداع و ایشکاری در علوم نگردند و غالباً کارشان تفسیر اقوال گذشته‌گان و حاشیه و تعلیق نوشتن بر شروح اسلاف خود و شرح و تفسیر نمودن آیات قرآن و مبادی دین بود .

البته احترام فوق العاده خوارزمشاه باین طایفه بانها میدان داده بود که هر قدر می‌خواهند بتازند و خون بدل ارباب کمال و اهل ذوق نمایند و آن دسته از مردم نیز از این جهت از دستگناه دولتی سخت بیزار شده بودند. خلاصه عدم تدبیر خوارزمشاه و اطمینان عجیبی که بمادر خود داشت، سخت گیریهائی که ترکان قنقلی یعنی اعوان و انصار ترکان خاتون روا میداشتند ، ناراحتی هائی که عوامل خوارزمشاهی در قرا و قصبات و دهات برای مردم ایجاد کرده بودند ، تحریکاتی که از نقطه نظر دینی درسراسر کشور روی میداد و دلسردی علما و عرفا از دستگناه حاکمه، چنان شیرازه مملکت را از هم پاشیده بود که ترمیم آن جز با انقلاب خونین و یاهجوم مغول مثل اینکه ممکن نبود. و از همین لحاظ آندسته از مردم که اینهمه ناراحتی ها را تحمل نمی توانستند کرد و از طرفی توانائی جنبش و قیام از آنها سلب شده بود و پیش آمد های ناگوار آنها را از دنیا و مافیها مایوس نموده بود ، در پیرامون متصوفه حلقه زدند و از این راه کار عرفا در این قرن رونق عجیبی یافت و تعداد آنان بنسبت شگفتی ترقی کرد .

در قرن هفتم تصوف رنگ فلسفه بخود گرفت و صورت مکتبی از مکاتب قدیم را پیدا کرد و در بین علوم ، متداوله آن زمان جای خاصی یافت. این عربی ، شیخ عراقی و صدرالدین قونوی که از عرفان بنام این دوره اند کتبهائی بسبک علوم منطقی در این باب نوشتند .

تعلیم و تربیت عرفان در این دوره صورت خاصی پیدا کرد و مرشدان و پیران طریقت در خانقاههای خود مریدان خویش را بوضع معینی تربیت میکردند و تقریباً خانقاهها که تعداد آنها در این قرن نسبت بقرون قبل زیاد تر شده بود، صورت مکاتب و مدارس را پیدا کرده بود که در آن درس های علمی و اخلاقی بر مریدان میاموختند. یک نوع تصوف و عرفان دیگری نیز در این قرن موجود بود که باید آنرا «حقیقت عرفان» یا «عرفان خالص» نامید .

از سلسله جنبانان این طریقه باید شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی را نامبرد . این دسته از عرفا باین قیود و روابط نبودند و قید و رابطه را برای عرفان زبان بخش میدانستند و همان حقائق عرفانی را بالحن مخصوصی که سخت دلنشین است بیان مینمودند .

فلسفه (۱) راسد راه و مذهب (۲) را مانم رسیدن بحقایق تصور میکردند و

۱- اولین کس کاین قیاسکها نمود
گفت نار از خاک بی شک بهتر است

نزد انوار خدا ، ابلیس بود
من ز نار و او ز خاک اکدر است

فلسفی کو منکر فکراست وطن
گسو بروسر را برای دیوار زن
بقیه در ذیل صفحه بعد

اصولاً با خاتمه داری و یادخول فلسفه در عرفان و استفاده از منابع و قیاسات فلسفی در تصوف سخت مغالط بودند. تصوف را امری وجدانی که بادل و جان مردم سروکار دارد میدانستند نه امری فلسفی و عقلی. خالق را براه عشق و محبت میخواستند و می کوشیدند تا این دو صفت را در درم-ریدان خویش بحد کمال رسانند. البته این نسوع تربیت تقریباً از قرن سوم شروع شده بود و در این قرن داشت وضع مخصوصی پیدا میکرد و پایه و اساس نوینی برای عرفان میشد که مغولان سر رسیدند و اصولاً اساس و اصول تمدن ممالک اسلامی را زیر و زبر کردند. از جمله این نحوه فکر عرفانی، که شاید تصوف را از حالت رکود و خمود در میاورد، نیز جزو سایر مظاهر تمدن این کشور محو و نابود شد.

بناسباتی، که باید در تاریخ خوارزمشاهیان جستجو کرد، چنگیز خان در رجب سال ۶۱۶ در مقابل حصار اترار که سرحد شمال شرقی ممالک خوارزم شاهی بود با لشکریان خود ظاهر شد. از این تاریخ روزگار ویرانی ایران و تبااهی مردم این سرزمین شروع گردید شهرهای بزرگ و ثروت و جمعیت چون خوارزم، سمرقند، مرو، بلخ، نیشابور، هرات، ری و غیره یکی پس از دیگری در فاصله بسیار کمی از سکنه و ثروت خالی شد، در هر یک از این شهرها که در آن روزگار آبادترین شهرهای خاور بود هزاران هزار مردم کشته شدند.

علما و فضلا و دانشمندان این بلاد نیز چون سایر مردم ستم دیده آن در زیر تیغ مغولان خون آشام جان دادند. اهل حرفه و صنعت بداخله مغولستان کوچانده

بقیه از ذیل صفحه قبل

هست محسوس حواس اهل دل	نطق آب و نطق خاک و نطق گل
جان خود را می ندانی ای ظلم	صد هزاران علم دانی از علوم
در بیان جوهر خود چون خری	نیک دانی فایده هر جوهری
خود نمی دانی که جوزی یا عجوز	نیک میدانی یجوز از لایجوز
بی بصیرت عمر در مصنوع رفت	عمر در معمول و در موضوع رفت
بسر قیاس اقتراسی قانعی	جز به مصنوعی ندانی صانعی

مثنوی

۲- اذ اظهر الحقائق بطل الشرايع.

آنجا که الست آمد ارواح بلی گفتند

این مذهب و ملت ها میدان که نبود آنج

دیوان شمس

گر بسجده آدمی مفخر بدی

دنگ هر رزاز پیغمبر بدی

ابلهان تعظیم مسجد می کنند

در جنای اهل دل جند می کنند

این مجاز است آن حقیقت ای خران

نیست مسجد جز درون سروران

مثنوی

شده‌ند جوانان بعنوان حشر (اسیر) باسارت رفتند و زنان و کودکان نیز در زیرسم ستوران این قوم خونخوار جان دادند .

کتابخانه ها ، مدارس ، دارالتعلیم ها ، مکاتب و کلیه آثار فرهنگی باخراب و ویران شد و با طعمه آتش بیدادگری این قوم وحشی گردید . این لشکر کشی را باید ببلای ناگهانی تشبیه کرد که از چین شرقی تا مرکز اروپا (وین) دامن پیرو جوان و خرد و کلان را گرفت. سبتای، فرمانده خونخوار چنگیز، در فاصله بسیار کمی از قراقرم مرکز این قوم از همه جا بی خبر، خود را با عده ای معدود بوین رسانیده تمام ممالک سر راه را با خاک یکسان کرد و آثار تمدنشان را بدست نیستی سپرد . حمله مغول و ایلغار آسان ضربتی عجیب بر پیکر علوم و معارف و فرهنگ این کشور وارد کرد و باید گفت اصولاً آنچه را که در قرون متمادی برای مردم این کشور اندوخته شده بود بر باد داد . کشت و کشتار های بی حد و حصر، خرابیهائی که در این کشور شد، مفسد اخلاقی که این قوم با خود از صحرای گویی و قراقرم برای اهالی این کشور بارمغان آورد ، خرافات، جهل، و نادانی ، هزاران هزار از این گونه مفسد که لازمه زندگانی این اقوام بود و با آنان بره آورد به ایران آمد و از همه بالاتر توحش و بربریتی که در این مردم حکمفرما بود و مدتها بر اهالی این کشور تحمیل شد، دست بهم داد و یکمرتبه این مملکت را چنان بقتل برد که پس از هفتصد سال هنوز ساکنین محروم و مستمکش این مرز و بوم نمیتوانند از آن آثار شوم سر باز زنند .

این ضربت چنان ناگهانی و شدید بود که برای مدت یکقرن اهالی این کشور را، که علل واقعی آنرا نمیتوانستند درک کنند، گیج و مبہوت کرد. بهمین مناسبت آثار شوم این حمله ناگهانی را باید در قرون بعد تجسس کرد. چه قرن هفتم که مصادف با یورش اینطایفه شد، دنباله نهضت های علمی قرون پیش بود و با همه کشتار هایی که مغول کرد هنوز علما و ادبا و فلاسفه و دانشمندان و عرفا و نویسندگانی در گوشه و کنار پیدا میشدند، که نیمه جانی از این پیش آمد و حشتناک برای آنان باقیمانده بودند و نیز شمه ای از مردم صاحب نظر و دوراندیش که اوضاع آشفته دوات خوارزم شاه را دیده بودند، چنانکه گفته شد از آن دیار مسافرت کرده بکشورهای دیگر رفتند. وجود ایندسته از علما و عرفا و نویسندگان نه تنها مفتم بود؛ بلکه باز تاحدی از انحطاط کلی تمدن و فرهنگ این مملکت جلوگیری کرد. اینست که در این میان به عرفای بزرگی چون حمید برهان الدین محقق ترمذی ، صدر الدین قونوی ، جلال الدین رومی وغیره برمیخوریم که باقیمانده عرفانی را که از اسلافشان با آنها رسیده بود حفظ کردند و در این موضوع از خود تفنن هایی هم کردند . مردم ممالک اسلامی که در این قرن با دومیه مملکت بزرگ حمله مغول و جنگهای صلیبی دست بگریبان بودند سخت کوفته و خسته شدند و ملجأ و پناهی می جستند که مگر تاحدی در پناه آن بیاسایند. این امر علت شد که باز یعرفان و تصوف بیشتر گرا می شدند .

سلاطین سلجوقی آسیای صغیر، مقدم بهاء الدین بدر جلال الدین رومی را گرامی داشتند و خلق نیز در پناه تعلیمات آنان ظاهراً نفسی براحت می کشیدند، جلال الدین رومی هم در همان هنگام که تیغ صلیبیون از خون مسلمانان رنگین بود

میکفت که :

سخت گیری و تعصب خامی است
 تاجینی، کارخون آشامی است
 شمس الدین محمد تبریزی که مردی قلندر و جهانگرد بود مردم ستمکشیده را برضا و تسلیم و توکل میخواند. عارفان دیگر نیز در گوشه و کنار آبی بر آتش دل مردم و بقعیده خودشان مرهمی بر ریش بندگان خدا میگذاشتند. این بود که دسته دسته و جوقه جوقه بخدمت این اقطاب و پیران و مرشدان میرسیدند و آنانهم از ایشان دستگیری میکردند.

دسته کثیری هم از مردم، که در مقابل فشار این دو هجوم از همه جا مایوس شده بودند، تنها راه علاج را در عرفان و تصوف میدیدند تا مگر باین وسیله اعصاب خود را تعدیر کنند و زمانی از غم زمانه برهند - خلاصه در سراسر ممالک اسلامی، که سنگ فتنه او آسمان می بارید و شعله بیداد بخشک وتر میگرفت، پناهگاهی بهتر از خاقاها و روابط صوفیان نبود. بهین علت در این زمان بورزا و حکام و حتی به بسیاری از والیان و شاهان بر میخوریم که عارقد و سنگ ارادت این طایفه را بسته میزنند. تشرف ملک کیقباد بدست مولانا بهاء الدین و ارادت لولوالدین پروانه وزیر، بمولانا جلال الدین رومی از این قبیل بوده است. عرفاهم از این موضوع بنفع خود استفاده میکردند و زمینه را برای روزگاره‌های بعد تهیه میدیدند.

از قرن ۸ تا ۱۰ دوره آشوب و جنگ و جدال و خونریزی و کشمکش های داخلی بود. چه سلاطین مغول، بنا بقاعده ایلی، خود نمی توانستند ممالک وسیع مفتوحه خود را روی اصول صحیحی اداره کنند. این بود که پس از چنگیزخان بلافاصله ممالک اومیان چهار پسرش تقسیم شد و در زمان منکوقاآن، هلاکوخان مامور ادامه فتح مشرق شد و او خود، چنگیزخان تازه‌ای بود که با لشکریان وحشی خویش، مازاد ممالک مشرق را تا آنجا که میتوانست نهب و غارت کرد. سلاطین پس از وی که ایلخانیان نامیده میشدند، هر چند که تمدن شگرف ایران تا حدی آنها را ادب کرد، ولی بطور کلی خصایص ایلی را از آنها نگرفت و بهمین علت بود که مملکت دائماً گرفتار آشوب و پراکندگی و بدبختی بود. امور کشور بدست وزرای آنان اداره میشد و غالباً این وزرا یکی پس از دیگری یا بامر پادشاهان و یا بسعی ساعیان کشته میشدند. این موضوع در تمام شئون دولتی رواج داشت و همین امر در مزاج مردم تأثیر بسزائی کرده بود و روز بروز آنها را باوضاع بدبین تر میکرد.

در قرن هشتم، تقریباً ایران بوضع ملوک الطوائفی اداره میشد. خراسان را ملوک سرداران در تحت تسلط داشتند. هرات را آل کرت اداره میکردند. آذربایجان متنازع فیه آق قوینلوها و قره قوینلوها بود. فارس و توابع آن بدست آل- اینجو و بعداً آل مظفر اداره میشد و این سلاطین جزء دائماً بر سر موضوعات بسیار ناچیز باهم در جدال و نزاع بودند و مردم بیچاره و ستمدیده آن سرزمین ها هم، بدون دانستن علت موضوع، در سهوی و هوس این خانها، کشته و اسیر میشدند و خانانهاشان بر باد میرفت. خاندانها مقرض میشدند و شهر ها خراب میشد، تاپک قنودال و یا پادشاه محلی آبادان میگشت و در نتیجه فقر و بیچارگی و درویشی و مستمندی عجیبی گریبان گیر توده های بدبخت کشور میگردد. فساد اخلاق که

نتیجه مستقیم فقر و بدبختی است بعدی در این روزگار شیوع داشت که نگفتنی است سخن گر چه محرمی . پادشاهان وقت در درون دربارهای خود از هیچگونه مفسده اخلاقی روگردان نبودند و البته این فساد که کانون آن دربار و خانه روحانیون زمان بود کم کم بازاری شد و کافه مردم این روزگار بانواع واتسام فساد های اخلاقی دچار شدند .

دوستی ها خلل پذیرفت و دشمنی ها جای آنرا گرفت . جوانمردان جا خالی کردند و میدان را بنا جوانمردان دادند . هیچکس بر جان و مال خود ایمنی نداشت چه هر روز دسته ای نوروی کار می آمدند و دسته کهن را از بین بردند . منازعات احقانه ، ناامنی ، فساد اخلاق ، فقر و بیچارگی که علت لعل همه بود چنان اوضاع را مشوش کرده بود که شاید تا آن روزگار در تاریخ ایران سابقه نداشت . در این گیرودار زاهدان هم که از زهد و ورع اسمی و از صفای باطن جز نام نشنیده بودند چون طفیلی های مودی ، بجان مردم افتاده و بانواع وسائل اسباب بدبختی و فناء آن بیچارگانرا فراهم میکردند . در ظاهر مردم را بتوبه و انابه میخواندند و در باطن از هیچ فسقی فرو گذار نمی نمودند . در خانه خم می شکستند و شب از غایت مستی بدوش دیگران بخانه میرفتند . (۱)

جامعه روحانی که باید باخلاق پسندیده و ریاضت نفس و صفای باطن آمیخته باشد در این روزگار بحیله گری و ظاهر سازی مبدل شد و بقول عارف این دوره :

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان

فرصت خبث نداد ار نه حکایت ها بود

در این گیرودار تازه تیمور سر رسید و با یورش های خود ته بساط تمدنی که باقی مانده بود بر باد داد و پس از مرگش هنوز جسد بیجانش گرم بود که ممالک مفتوحه اش تقسیم شد و دو باره خوانین محلی و شاهان و سلاطین کشور های مفتوحه در ممالک و زمین های خود کوس لمن الملکی زدند و اوضاع بروز اول خود برگشت .

شدت حمله ناگهانی مغول و یورشهای تیموری و بساط فتو دالهای داخلی ، قدرت هر گونه جنبشی را از مردم سلب نمود و کم و بیش مردم باین نکته فقط توجه کردند که کاری از دستشان بر نمی آید . آنچه شدنی است و بجنبش و جدوجهد کاری از پیش نمیرود . اینست که عارف این زمانه میگوید :

بجد و جهد چو کاری نمیرود از پیش
بکرد کارها کرده به مصالح خویش .
جنگهای مغول و تیمور و کشمکش های داخلی و طرز اداره مملکت ، که از صورت قدیم خود بصورت اداره ایلی مغول درآمد ، باعث ویرانی مملکت و خرابی دهات و در نتیجه تباهی حال توده مردم شد و نتیجه مستقیم آن فقر و بی چیزی و درویشی و مستندی بود که بر مردم ستمدیده این کشور رو کرد . همین فقر باعث هزاران بدبختی دیگر شد . عارف این زمانه هم در زیر این درویشی و حشتناک کارها را بالمره بحالم غیب و اگذار نمود و باین نکته متوجه شد که

۱- ز راه میکده دوشش بدوش میبردند امام شهر که سجاده میکشید بدوش

سودوزیان و مایه چه خواهد شدن ز کف از بهر این معامله غمگین مباش و شاد
با

سودا ئیان عالم پندار را بگو سرمایه کم کنی که سودوزیان بکیست
از جمله ارمنانهای که مغول بانود باین مملکت آورد خرافات بود چه این
قوم در پست ترین مظاهر تمدن زندگی میکرد و با تمام آن مظاهر باین کشور روی آورد.
این اقوام عقائد و آرائی داشتند که بسیار بدوی و اولیه بود. این عقائد و آراء کم
کم در اذهان توده مردم تأثیر کرد و البته جایی که بیشتر ممکن بود مورد تأثیر
این آراء شوم و خراب شود عرفان بود. بهمین علت در این دوره کم کم عرفان صورت
درویشی و قلندری و پر سه زدن و چله نشینی و ریاضت کشیدن و ورد و ذکر خواندن
بخود گرفت. عارف این زمانه گوشه ای میطلبید که با نجایانه از همه آفات برد و
مرکزی میجست که بدگر خفی یا جلی خود ادامه دهد تا مگر باین وسیله بمقام شامخ
فناء فی الله رسد.

تنرها میکرد تا پیراهن نخواهد و آب کم میجست تا تشنگی بدست آرد. موضع تاریک
و سرد و خو بردن باغم و درد را چشمه حیوان و جان باقی میدانست. بطور خلاصه
باید گفت که تغییر وضع ناگهانی مردم وزیر و روشدن وضع اقتصادی کشور و نفوذ
افکار ابتدائی مغول، باعث شده که مردم در این دو قرن روز بروز فقیر تر و مستمند
تر و در نتیجه مایوس تر و نا امید تر و در عین حال خرافاتی تر شدند و این موضوع در
تصوف تأثیر بسزائی نمود. دیگر در این قرون از حافظ که بگذریم بکسی نظیر عرفای
قرنهای پیش بر نیخوریم که دارای افکاری بلند و سخنانی بزرگ باشد. از این تاریخ
بعده عرفان که داشت در قرن هفتم سر و صورتی بخود میگرفت و بصورت مکتب
خاصی جلوه گیری میکرد بقیافه درویشی و قلندری در آمد و بیدایش صفویان هم باین موضوع
کمک مؤثری کرد و بکرتبه از قرن دهم بعده عرفان از راه خود بکلی منحرف شد و
بصورت خاصی درآمد.

در اوائل قرن دهم، وضع عمومی کشور ما طوری بود که مردم بجان آمده
و ستمکش، حکومت واحدی را که بتواند همه آن آشوب ها و پریشانیها خاتمه
دهد، بجان می طلبیدند. صفویان صفوی، که زمینه از پیش برایشان مهیا شده بود، از این
پیش آمد استفاده کرده، بموقع دست بکار بر آوردن نیات توده مردم شدند و از این
رو پایه حکومتی را نهادند که توانست از سال ۹۰۶ تا نزدیک به دو قرن با کمال قدرت پایدار
بماند. در این مدت از نقطه نظر سیاسی برای کشور ترم گزی حاصل شد. بواسطه سر و صورت
یافتن وضع اقتصادی کشور و پیدا شدن روابط تجارتمی و اقتصادی با ممالک اروپا
جنبشی در سراسر کشور پیدا شد و لشکریان قزلباش توانستند پس از مدتها فتور و
سستی با سلاطین عثمانی و ازبک و استعمار طلبان بر تقال دست و پنجه ای نرم کنند. ولی
از نقطه نظر فرهنگ و علوم، این دوره منحط ترین و عقب افتاده ترین ادوار فرهنگی
ایران بشمار میرود. چه قرن دهم مصادف شد با زمانی که می باید اثرات شوم و جبران
ناپذیر حملات مغول و تیمور پدیدار شود. بهمین علت در سراسر دوره صفویان
بعالم و دانشمندان و شاعر و نویسندگان و عارفی که قابل مقایسه باشخصیت های قرن هفتم
و پیش از آن باشد اصلا بر نمی خوریم.

صوفیایان در ابتدای نهضت خود خویشن را صوفی و عارف نشان دادند. شاه اسمعیل علاوه بر اینکه پادشاه وقت بود، پیر و مرشد و قطب صوفیان صفا نیز بشمار میرفت و مریدان پابجا زیاد داشت که غالباً در جنگها با او شرکت مینمودند و در راه قطب و مولای خود جان نثار میکردند. جدش شیخ صفی‌الدین اردبیلی، در میان صوفیان صنوی مقام والائی داشت و پایه کرامات و مقامات او را از بزرگترین اولیا و انبیاء جهان بالاتر بردند. بعدی که یکی از مریدان کتابی بنام «صفوة لصفاء» بتقلید اسرار التوحید در شرح احوال و کراماتش برشته تحریر در آورد و مقام او را تقریباً بمقام خدائی کشانید.

سلاطین پس از شاه اسمعیل زیاد از این موضوع استفاده نکردند و کم‌کم از مرحله تصوف و عرفان عدول نمودند و بمذهب و تدبیر بیشتر رغبت نمودند. شاه عباس بزرگ خود را کلب آستان علی نامید و شاه عباس ثانی بملا محسن کاشی که خود امام جمعه‌اش کرده بود، افتد امیکرد و بغانه ملا رجعلی میرفت و از او کسب افاضات دین مینمود و ملا محمدعلی مشهدی را در مناهبای رمضان غالباً با فشار دعوت مینمود. ارادت شاه سلطان حسین بفقها، محدثین و حافظین دین نبی زیانزد خاص و عام است. این نکته را نیز نباید متوجه بود که همه سلاطین صنوی از این قبیل نبودند. بسیاریشان مردمی رئسولاً بالی و قلندر بودند. مثلاً شاه طهماسب پس از یک عمر بنگه کشی و شرابخواری استغفار کرد و تائب شد و خودش در این باره گفته است

یک چند پی زمرد سوده شدیم یک چند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود بهر ننگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

شاه اسمعیل ثانی بعدی در منہیات افراط کرد که جان خود را بر سر آن نهاد و شاه عباس ثانی، که برای مدت کوتاهی نومسلمانی یافته بود، در افراط منہیات، مشهور زمان خود بود. شاهان صنوی مردمانی سخت گیر و ناراحت بودند. شاه عباس فرزند خود را کشت. کشاورهای بی روه شاه اسمعیل ثانی و شاه سلیمان، که تفصیل آنها را در تواریخ باید دید، دلیل بر این مدعاست. با همه این احوال این پادشاهان ظاهراً مردمی دیندار بودند. شاه عباس در سال ۱۰۰۵ از طوس تماشند پیاده به زیارت امام هشتم شتافت و در سال ۱۰۱۰ از اصفهان پیاده بمشهد رفت. شاه صفی مبلغ زیادی پول جهت تعمیر بقعه نجف و عمارت آنجا صرف کرد. شاه عباس ثانی هر وقت که از تهران میگذشت بز زیارت شاهزاده عبدالعظیم میشتافت و بطور کلی سلاطین صنوی مال فراوانی صرف ساختمان بقاع متبر که کردند. زیارت قبور و توجه مردم ببقاع متبر که و ندورات خلق در این راه و دست تولی و تشفع بیدامن اولیا، دین زدن، تبری از خلفای ثلاث و تولی باولاد علی، مجلس تند کر بزرگسان دین، روضه خوانی و صب شیخین و غیره از یادگارهای آن زمان است و از این دوران بود که رواج یافت

عرفان در این دوره بوضع عجیبی افتاده بود. صوفیایان اولیه عرفان و قنوت را باهم مخلوط کرده بودند و همچون بخصوصی بنام تصوف ساخته بودند. صوفیایان صنوی مردمی بودند که ذکر جلی میگردنند و باشمشیر بر سر اعداء دین میکوفتند. بطاق ابروی مردانه علی قسم میخورند و رنده جام شراب را بمشق مولای خود در می

کشیدند. روزها، کشکول بدست، در کوچه و بازار حق دوست میکشیدند و شب آنچه از برسه زدن گیرشان میآمد خرج مسی و مطرب میکردند. عرض آنکه تصوف و عرفان قرون قبل، در این دوره بدرویشی و مداحی و یا هو کشی و برسه زنی تبدیل شد، خاتقاهها، که در زمان پیشین مرکز تربیت عملی و علمی عرفان بود، صورت دیگری بخود گرفت در این پس در خاتقاه صوفیان صفا، مستانه باعلی میکشند و با بنک و باده سرانالحق آشکار مینمودند و جمال حق را بقول خودشان در جمال بری چهرگان سیمین سیما میدیدند. او آخر دوره صفویان تصوف و عرفان بصورت درویشی خاصی که شاید اندکی هم با دین آمیخته شده بود درآمد.

درویش دوره صفوی، خاصه او آخر این دوره، از مبادی عرفان و چگونگی و کیفیت آن بی خبر بود. همینقدر بواسطه نفوذ تشیع ارادتت خاص بپولای خود می-ورزید و اگر روزگار دست میداد سفری هم بپند میکرد و از پیران طریقت آنجا همت میگرفت و باز میکشت.

تصوف ایران را از این تاریخ ببعده باید تا حدی در هندوستان جستجو کرد، چه عدم عنایت پادشاهان وقت باین چنین مردم و تغییر وضع موقتی که برای کشور، بمدد بعضی از شاهان صفوی چون شاه اسمعیل و شاه طهماسب و شاه عباس، پیش آمده بود اجازه رشد و نمو عرفان را در ایران نداد. پادشاهان صفوی هم هر چند که خود از خاندان عرفا بودند ولی همینکه سلطنت رسیدند شیوه اصلی رافراموش کردند و گویا صوفیگری آنها هم مقدمه ای برای استقرار برابری سلطنت بود و چون باصل رسیدند از مقدمه در گذشتند و کم کم بدین، خاصه تشیع، با تمام خصوصیاتش، روی آوردند تا کار بجائی رسید که در بینشان مردی چون شاه سلطان حسین برخاست که همه عمر خود را صرف در حفظ بیضه شریعت غرا کرد. پس از صفویان او شاع میلکت چندی دچار آشوب و هرج و مرج بود تا نادر ظهور کرد. سلطنت او هم بلشگر کشی و فتح و غلبه گذشت زندیان نیز نتوانستند از نقطه نظر سیاسی کار مهمی انجام دهند و باید گفت از زمان نادر که بگذریم بعد از صفویان، ایران دوباره به هرج و مرج و ملوک الطوائفی و خاننغانی گرفتار شد تا قاجار به سر رسیدند و برای مدتی توانستند باین هرج و مرج ها خاتمه داده و مرکزیتی درین کشور تولید کنند.

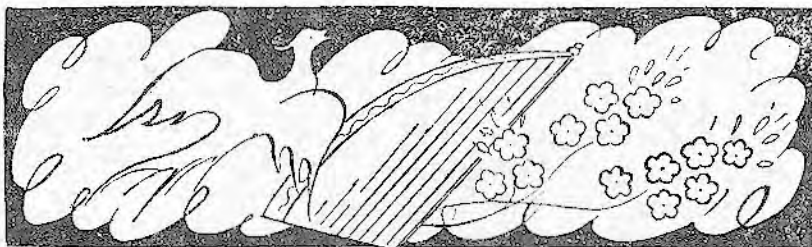
متأسفانه از او آخر دوره زندیان و اوائل قاجاریان ببعده، نفوذ اجانب در این کشور زیاد شد و پس از سقوط هندوستان، ایران مورد نظر دول استعمار طلب واقع گردید و کلیه شئون ملی و هنری و فرهنگی ما دستخوش منافع دول استعماری شد. از جمله عرفان نیز از حالت خود عدول کرد و بصورتی که امروزه بینم افتاد. اصول و فروع تغییر یافت و مشتی درویشان هندی، شاید با اشاره صاحبان خویش، از هندوستان باین مملکت رو آوردند و مسند عرفای قدیم را اشغال کردند و طرحی برای تصوف ایران ریختند که نگفتنی است...

بطوریکه از مطالعه این مختصر برمیآید تصوف اسلامی زائیده افکار ما بوسانه ای بود که کم و بیش از او آخر قرن اول هجری برای جمعی که در مبارزات سیاسی و مذهبی شکست خورده بودند پیداشد و هر چه در قرون منمادی این شکست ها زیادتر میشد عرفان بیشتر قوت میگرفت. از قرن سوم ببعده کم کم عرفان بصورت

حزب مخصوصی در آمد و کم و بیش وضع علمی بخود گرفت و در قرن هفتم داشت کاملاً حالت ونصح اجتماعی می یافت که بواسطه بلغار مغول وزیر و روشن بساط تمدن و فرهنگ کشور آن نیز، چون سایر مظاهر تمدن این مملکت، دگرگونه شد. ازدوره صفویان ببعد دوره اضمحلال عقیده عرفان شروع شد و امروز عرفان بمعنی واقعی خود یان نیست و نابود شده و یادرحالت جان کندن و نزع است. درویشی و قلندری، که اکنون در بین عامه مردم مرسوم است، چیزی است که اصلاً شباهتی بمرغان اصلی نداد و باید گفت دستاویزی است که طبقات حاکمه و ممالک ستعمار طلب از آن، بنفع خود و ضرر توده های زحمتکش این کشور، استفاده می کنند. تا مگر باینوسیله چون هزاران وسائل دیگر از جنبش های توده ها و حرکت و تکان خوردن مردم جلو گیری نمایند.

خلاصه عرفان در دوره های اول اسلامی ملجاء و پناهگاه محرومان و مأیوسان بود و بعداً بصورت گریزی از مذهب و مفری از ناراحتی های اجتماع شد و آنچه امروز هست علتی قوی برای بدبختی نگاهداشتن مردم بیچاره این کشور و توده های زحمتکش آنست.

این بود مختصری از تکامل تاریخی عرفان در ایران بعد از اسلام در شماره بعد مباحث دیگری را که در آغاز این گفتار فهرست آنها داده شده است مورد گفتگو قرار خواهیم داد.



عاشق است

خوش میکند نگاه!

پیغام دلنواز!

نرم و یلان، یلان!

غنچ و دلال او!

شیرین و سوزناک!

اندوهی و غمی!

گویند: «عاشق است...»

بیست و پنجم تیر ۱۳۳۵

پا می کشد ستاره چوبان در آسمان
 خاموش، در سپیدی لرزان صبحگاه
 آهسته میخرامد و بر بام خانه ای
 خوش، خوش، ز خواب شیرین بیدار میشود
 در صبح زود، دختر دهقان عشقبار
 دل میدهد که تا شنود از نسیم صبح
 دختر، نهاده بر رخ اختر نگاه ژرف،
 بر بام خانه گام زنجان و نشیدخسوان،
 میآید اندک، اندک از پلکان فرود
 تا می رسد بجایگه گاو شیرده
 آهسته مینوازد و پرسد ز حال او
 حیوان تند رم زده را رام می کند،
 میدوشد اندک، اندک از گاو خویش شیر.
 وان گاو، بسته بر رخ دختر نگاه پاک،
 او نیز می سراید آهسته نغمه ای،
 که قطره ای ز گوشه چشمانش میچکد
 سر مست یادگاری و رؤیای مبهمی
 آمیخته است در دل او بانشاط و وجد،
 از ناله های دختر دهقان شود بدید
 کاین گفته با حکایت حالش موافق است
 ز نهای روستائی، از گسوشه و کنار،
 محمد علی اسلامی

ترقی، آسایش و فرهنگ (۱)

ژان لانزون

Jean Longevin

ارزش تمدن امروزی ما را، با پایه های علمی و فنی آن و با ترقیات و سیم آن که، انسانیت را بسوی آزادی راهنمایی میکند، گمان نمی کنم بتوان واقعاً مورد تردید قرار داد. جز کسانی که این تمدن را مورد حمله قرار میدهند، کسان دیگری از آن عیبجوی نمیکنند. ولی نباید فراموش کرد که طرفداران با اهمیت آن نیز، اگر درباره نظم و ماهیت آزادیهایی که این تمدن بما عرضه میدارد دچار اشتباه شوند، دشمنان خطرناکی خواهند بود.

ترقی تکنیک (فن)، که ارتباط کاملی با پیشرفت در قسمت های دیگر زندگی دارد، دو منظره جداگانه را نشان میدهد: نخست جنبه کمی و دیگر جنبه کیفی آن که بی اهمیت تر از آن دیگری نیست.

جنبه کمی ترقی، همان ازدیاد بازده (راندمان) کار است بوسیله ماشین های جدید و روش های نوین. امروز برای بدست آوردن مقدار معینی از یک محصول مشخص، ساعات کار بسیار کمتری از زمانهای پیشین لازم است. اگر نیازمندیها و حوائج زندگی امروز ما، همانها که در سابق بودند بحال خود باقی بمانند، مدت کار لازم برای ایجاد آنها بسوی کاهش خواهد گرائید و در دنبال آن به بیکاری و تعطیل بسیاری از دستگاه های تولید منجر خواهد شد. و یا اگر «مصرف» کاملاً تقسیم شده، مورد کنترل قرار گیرد، به افزایش ساعات آسودگی و بیکاری هر کس خواهد انجامید.

این نکات بجای خود، ولی نباید فراموش کرد که این تحول، بآن اندازه که در برخی از صنایع مهم (مثل اتوبوس سازی و بلورسازی) مشاهده میگردد، سریع و فوری نیست. این تحول بعقل چندی بکندی صورت میگیرد.

قبل از همه باید ماشین ها را مورد استفاده قرار داد. اکنون مثلاً برای حساب کردن کار انباشته شده در یک لکوموتیو، باید در نظر بگیریم که در یک زمان طولانی، عده بیشماری از کارگران، برای اینکه بتوانند در آن ماشین (لکوموتیو) شئی مفیدی را بدل بشئی مفید دیگری کنند (از حرارت و فشار و بخار آب نیروی حرکتی ایجاد کنند) شریک و سهیم بوده اند. مجموع کار

این مقاله از شماره ۸۶ سال ۱۹۴۶ (تازه ترین شماره) مجله La Pensée چاپ پاریس ترجمه شده است.

این کارکنان درروی يك لکوموتیو نیز، خود باعدهٔ زیادی روابط تولید بهم آمیخته است. کسانی هستند که این مجموع را خیلی بیشتر از حد لزوم، یعنی خیلی بیشتر از کاری که برای راه انداختن يك لکوموتیو لازم است، می‌انگارند. ولی باید در نظر داشت که ساختمان ماشین و نگاهداری کردن از آن نیز خود کارهای صرف نظر کردنی نیستند. اگر پس ازین برای استحصال کفش های پایمان و یا گندم خورا کمان، ساعات کار کمتری از آنچه در سابق لازم بود مصرف شود، می‌توان ساعات بیشتری را صرف آماده ساختن و فراهم کردن آهن کرد که برای خوراک مانیت، بلکه هر روز مقادیر بسیار زیادی از آن (در زمان صلح) برای ساختن وسائل نقلیه، تراکتورها و دیگر ماشین های استحصالی بکار خواهد رفت.

آماری که در دست است، يك افزایش مداوم نیروی کاری را، که برای استخراج فلزات و صنایع سنگین کاررفته است و میرود، بمانشان میدهد. باین طریق که از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۴ این مقدار از چهار درصد به هفت درصد مجموع نیروی کار رسیده است. در عین حال که تمام سازندگان اشیاء مفید و کارکنان غیر استحصال کنندهٔ دو اثر دولتی و بازرگانی ها نیز، موازی هم رو با افزایش میروند. در سال ۱۹۰۱ مجموع نیروی کار این گونه اشخاص نزدیک به صدی ۸ و امروز بیش از صدی ۱۱ مجموع نیروی کار را نشان میدهد.

درده سال (و شاید کمتر) اخیری، که استفاده از انرژی اتمی بطور تکامل نیافته ای شروع شده است، بدون شك مقداری از زحمات از گردن مردم جهان برداشته شده است، ولی از این نیرو در رهبری مردم جهان بر راههای جدید استحصال، کمتر استفاده شده است. و فعلا برای توجه باین نکته، فعالیت و پشتکار عدهٔ بسیار زیادی از محققان و کارمليونها کارگر لازم است.

تکنیک در تمام شعب مختلف صنعت، بیک میزان و با يك انتظام تسرعی نمی‌کند. اگر دیده می‌شود که برخی از صنایع بصورت های تکامل یافته ترو بهتری درآمده اند. در مقابل برخی دیگر هستند که کمتر تغییر شکل یافته اند. مثل صنایع نجاری، کار در کشتار گاهها، ساختمان ها و منازل روستائی و غیره. . . این گونه مشاغل، با تکنیک های عقب ماندهٔ خود، وقت بسیاری از مردم را موقوف بخود می‌کنند. تنها کار کشتار گاهها تقریباً بهمان اندازهٔ صنایع فلزکاری بزرگ تقاضای کار گردارند. این بسیار روشن است که وقتی ترقی و پیشرفت در رشته های مختلف صنعت نامساوی است، آسایشی که ازین ترقی برای کارگران حاصل می‌شود نیز ناچار نامساوی خواهد بود و کارگران رشته های مختلف صنعت از این آسایش بطور نامساوی بهره مند خواهند شد. تنها يك تشکیلات منظم

اقتصادی، در کادر يك اجتماع بسامان که به تضادهای طرز استحصال و شکل مالکیت پایان دهد، بپهه کس اجازه خواهند داد که از پیشرفت های عمومی تکنیک در هر رشته ای که هست سود بردارد .

ترقی در تکنیک، می باید هنوز برای مدت های درازی، در راه افزایش مواد مورد مصرف مردم بکار برده شود . مخصوصاً در برابر خرابکاریهای وحشت آور جنگ اخیر و شرایط سخت تغذیه و مسکن، که میلیون ها انسان را در هر سال بسوی مرگ و نیستی می کشاند و زندگی گروه بیشمار دیگری را نیز بهدر می دهد . تاهنگامی که هنوز در يك گوشه جهان گرسنه ای ، بی خانمانی و یا برهنه ای یافت می شود وظیفه انسانیت بطور اعم، ایجاب میکند که بدون اندیشیدن بکوچکترین راحتی و «آسایشی» برای او کار کنیم .

در ضمن باید دانست که غلط است اگر بگوئیم بحران های جدید اقتصادی و بیکاری های عمومی فقط و فقط جنبه های تکنیکی دارند . بسیار ساده است که این بحران ها نتیجه حتمی وضع و موقعیت مخصوص طرز استحصال در رژیم سرمایه داری است .

ترقی تکنیک از لحاظ کمیت دائماً ادامه دارد؛ ولی آنقدر آهسته که کمتر می توان بآن فکر کرد .

مقدار استحصال مواد مورد مصرف، در عرض یکسال هرگز از ۵۰ درصد صد بیشتر افزایش نمی باید (آنهم تنها در طول سالهای بی بحران) . و همین افزایش اندک استحصال را نیز، برای ده ها سال دیگر، باید در راه بالا بردن سطح مصرف مردم بکار برد . باضافه که تمام خرابیهای جنگ اخیر را نیز از محل همین افزایش اندک سالیانه باید ترمیم کرد .

تمام آنچه که گذشت به جنبه کمی ترقی و پیشرفت تکنیک مربوط است . جنبه کیفی آن نیز اهمیت بسیار زیادی را داراست . دیگر تنها کافی نیست که ساعات کار مصرف شده برای ایجاد يك شیئی را در زمان حاضر ، با روزگار سابق مقایسه کنیم . زیرا «ماهیت» و طبیعت محصولات نیز فرق کرده است .

در رشته های قدیمی صنعت ، این تغییرات دیدنی و قابل ملاحظه است . يك محصول کارخانه ای مثل اتوموبیل سواری با ماشین ولاستیک آن ، باشیشه ها و نشیمنگاههایش ، ساعات کار بسیار زیادتری را، از آنچه برای ساختن يك گاری ارابه ای سابق لازم بود ، احتیاج دارد . منزل های مابالوله کشی ها، با آسانسور و با حرارت مرکزی آن بسیار تکامل یافته تر از سابق هستند و مدت بیشتری را برای ساخته شدن خود لازم دارند .

از طرف دیگر هر روز رشته های جدیدی از تکنیک ایجساد می شود . صنایع عکاسی، سینما ، رادیو ، هواپیمائی و بسیاری از صنایع شیمیائی و دواسازی و غیره از این قبیل هستند . حتی کشاورزی نیز چیزهای تازه بیار می آورد . مثل تنباکو ، توتون ، نی شکر ، درخت های کائوچو و بسیاری از میوه ها و گل هایی که برای پدران و اجداد پیشین ما اصولاً ناشناس بوده اند . بهر راه ایجدا این محصولات جدید ، احتیاجات جدیدی نیز بظهور میرسند که خود کارهای اضافی دیگری را تقاضا می کنند . ما که زیاد از زندگی پیشینیان خودراضی نیستیم ، ما که در پی تغییر دادن و دلچسب کردن زندگی گذشته هستیم ، برای ارضای این تقاضا های بزرگ خود می باید کار و کوششی بسیار طولانی را بعهده بگیریم .

از آنچه گذشت درمی یابیم که کیفیت و ماهیت محصولات صنعتی نیز تغییر یافته و هم چنین (این یکی شاید موضوع مهم اصلی است) ماهیت و کیفیت کار نیز دگرگون شده است . دیگر نباید تنها به بحث های ساده ای در باره سوار کردن زنجیر وارو تیلوری کردن Taylorisation ماشین ها و یا به گفته گو هائی درباره « انسان برده ماشین » راجعی شد . . . این مانور های ابتدائی در راه تکامل صنعت ، نشان می دهد که ماشینساز شده و در هم پیچیده فعلی ، باید از بین برده شود و ماشین هائی که کار کردن بروی آنها مثل بیجان شدن یک پیچ آسان باشد بزودی اختراع گردد . کارگر حقیقی که از بین بس خواهد بود ، تهیه کننده ابزار است . میزان کننده ای است که بکمک متخصصان فن نمونه های کامل را ایجاد می کند و دستگاههای استحصالی را میسازد ، آنها را مهیا می کند و نگاهداری می نماید . این نوع کارگر از اغلب متخصصان بسیار گرانبهائی گذشته نیز بهتر و لایق تر خواهد بود . این کارگر مردی است با ارزش واقعی و کار او برای آموختن ، آموزش دادن ، متشکل کردن و تصمیم گرفتن بدرد می خورد . باید بگذاریم خود ماشین ها منظمآ کفش بسازند تا بتوانیم کفش دوز زمان سابق را مبدل به یک متخصص هوانوردی کنیم . باین طریق از بشریت هرگز چیزی کاسته نخواهد شد .

این بحث ما را بانجا می کشاند که چند کلمه نیز در اطراف مفهوم جدید فرهنگ و ترقی نیروی فکری بشر بگوئیم . مشاغل امروزی ما و آموختن آنها یک تشکل فکری مخصوص و یک نوع معرفت بسیار وسیع را لازم دارد . کار کوچکترین گاراژدار ها با مکانیک ، با الکترونیک ، با قوانین رؤیت ، با شیمی ، و حتی با کارهای معدنی و سنگ شناسی تماس حاصل می کند . از علم زیبایی شناسی در طرح ریزی شکل وسائل نقلیه و سایر ماشین ها استفاده می شود . اگر یک گاراژدار بکار خود دل بسته باشد می تواند نشریه ای نیز بیابد ، که از شغل او برای اوصحبت کند ، از کارخانه ها و از جاده های مملکت خود او و مالک

خارج برایش چیزهایی بنویسد. کشاورز نیز امروز باید دریابد که علم جدید قوانین شیمی وارث را در خدمت او نهاده است و گذشته از اینها يك روستائی در شیرفروشی خود، ماشین کره گیری را سوار و پیاده میکند و از هوا سنج و دستگاههای فشار استفاده مینماید.

بسیار نادرست خواهد بود اگر پیشرفت فرهنگ ملتی و با اجتماعی را تنها، به ازدیاد ساعات آسایش و آسودگی آن ملت مربوط کنیم. پیشرفت فرهنگ با تحول وضع زندگی، بطور اعم، بستگی دارد. و بیش از آن، با شرایط و وضع «کار» مربوط است. اگر استحصالی را بصورتی در آوریم که کارگر بدان علاقه مند شود، با اجازه دهیم که در قسمتی و یا اندکی از مدت زندگیش برای تحقیق در پیرامون کار خودش، در موضوع تاریخ، در باره تحول و در باره موقعیت خود در اجتماع و در جهان فکر کند و به جستجو پردازد؛ تنها درین صورت است که ارتباط حقیقی فرهنگ را با تکنیک صورت واقعت داده ایم.

این کار را کاملاً میتوان کرد. هم چنانکه اکنون باین موضوع، در اتحاد جماهیر شوروی چنان توجه کرده میشود که در میان کارگران و دهقانان آنجا کمتر کسی هست که تنها به آشنائی یافتن با شغل خود راضی باشد. همه درین می اندیشند که شغل خود و کار خود را تکمیل کنند. در باره آن بحث میکنند، می گویند و می نویسند و در ساعات آسایش خود با وسعت میجالی که دارند به هنر و ادبیات و دیگر علوم می پردازند و از همه اینها بهره میبرند و چیزی می اندوزند. در اجتماع شوروی، در اثر علاقه مندی کارگران به علوم و ادبیات، دیگر نه دو طبقه جدای «روشنفکر» و «کارگر» وجود دارد و نه، در وجود يك فرد، دو قسمت مستقل: یکی انسان و دیگری متخصص فن. در آنجا يك انسان کامل می توان یافت. تنها باین طریق انسانیت حقیقی را پس ازین بواقعت خواهیم رساند. دیگر ازین پس «قلم» در محو کردن «ابزار» کار سعی نخواهد کرد. بلکه در تکمیل آن خواهد کوشید. ازین پس علوم انسانی منابع اصلی خود را باز خواهند یافت. و عمل در روی ماده- شاید مثل اعجازی که «آنته» در موقع تماس یافتن با زمین میکرد (۱)- ارزش و ثمرات حقیقی خود را باطرزی بسیار جدید نشان خواهد داد.

ترجمه ج. آ.

(۱) Antée پسر نپتون- Neptune یکی از پهلوانان افسانه ای یونان است. می گویند او در کشتی و زور آزمائی با دیگران هر وقت با زمین تماس حاصل میکرد نیروی تازه ای از آن کسب مینمود، عاقبت نیز فقط با جدا کردن او از زمین توانستند مغلوبش سازند. «مترجم»



يك بحث علمی در اطراف انحصارها کارتل ها و تر است ها

دکتر ابریم

مقدمه

بیشتر افراد روشنفکر و اعضای احزاب چپ دنیا و تمام کسانی که دارای طرز تفکر مترقی هستند به دو «تز» زیر، که برای اولین بار توسط مارکس در اواسط قرن نوزدهم بشکل يك تئوری جامع اجتماعی بیان گردید، عقیده دارند. ولی بین آنها فقط عده انگشت شماری دارای اطلاعات کافی راجع به وضع واقعی فلبی و جزئیات آن هستند و می توانند مثالهای کافی در پیرموان این دو «تز» بیان کنند. در این مقاله سعی خواهد شد اطلاعات کافی در بساطه این دو «تز» در دسترس خوانندگان گذارده شود.

دو «تز» مورد نظر عبارتند از:

(۱) نمایی به انحصار Monopoly Tendency - مارکس منقاد بود که پیشرفت در تکنیک و یا تولید محصول، موجب پیدایش واحدهای بزرگ اقتصادی Big Business units یعنی کارخانه ها و کمپانیهای بزرگی، برای محدود کردن محصول و یا صرفه جویی در مخارج تولید، خواهد شد. این واحدهای بزرگ بتدریج رقیبان خود را که از پیشه وران و صنعتگران خورده پا و بازرگانان و کارخانه داران جز، تشکیل می شوند، از بین میبرند و کلیه امور مهم اقتصادی و اجتماعی را بدست میآورند. در نتیجه، سیستم سرمایه داری رقابتی، تبدیل به سرمایه داری انحصاری Monopoly Capitalism خواهد گردید.

(۲) تز دوم مارکس عبارت از همان تئوری ماتریالیسم تاریخی Historical Materialism وی می باشد. مارکس مدعی بود که طبقه حاکمه هر کشور، یعنی کسانی که امور اجتماعی (سیاسی، فرهنگی، بهداشتی و غیره) را در اختیار خود دارند، از اشخاصی که عوامل تولید محصول را در دست گرفته اند تشکیل می شوند.

هر بحث زیر، اول مونیوپول ها و انحصارهای سرمایه داری را تعریف و تشریح خواهیم کرد و ماهیت واقعی و اهمیت اجتماعی آنها را به نحوی منظم و علمی مورد رسیدگی قرار خواهیم داد و با اتکاء به منتهای متعدد و تاریخی ثابت



نابند
 حلقه زندانیان
 (۱۸۹۰)
 از
 ولسان وان فوگ
 ۱۸۹۰ - ۱۸۹۳

آینی دیوارها
 هنوز هم رنجبران جهان را در میان خود
 می فشارند.

خواهیم کرد که هر دو «تز» مارکس در اصل صحیح هستند. یعنی اولاً) بیش بینی مارکس راجع به تمایل به مونوپل کاملاً صحیح است و تاریخ اقتصادی بعد از وی آنرا تأیید نموده. و ثانیاً) نفوذ سرمایه داران بطور کلی (کسانیکه وسائل تولید را در دست دارند) در امور اجتماعی باندازه‌ای زیساد است که در حقیقت می توان گفت حکومت واقعی هر کشوری بدست صاحبان وسائل تولید اداره می شود.

نکته مهمی را نیز لازم است قبل از ورود در بحث تذکر دهیم :
برای اثبات هر یک از دو مطلب بالا مثالهای واقعی و متعددی آورده خواهد شد. بیشتر این مثالها از گزارش های رسمی دولت های انگلستان و آمریکا استخراج شده است که عاری از گونه جنبه های تبلیغاتی می باشند باین علت کاملاً Objective و قابل اعتماد هستند .

بحث ما به دو قسمت اساسی تقسیم می گردد : در قسمت اول که درین شماره بچاپ میرسد انحصار هارا بطور کلی تعریف و تشریح و طبقه بندی کرده ایم و اهمیت اقتصادی آنها و روش عملشان را بیان خواهیم نمود. در قسمت دوم درجه ازدیاد پیشرفت انحصار ها را علی رغم قوانین منع مونوپل در کشور های انگلستان و آمریکا و آلمان شرح خواهیم داد و کنترل آنها را در امور اجتماعی وبخصوص سیاسی ذکر خواهیم نمود .

I- تعریف ، طبقه بندی ، اهمیت اقتصادی و طرز عمل مونوپل ها
کلمه «انحصار» در واقع همان بمعنای لغت «مونوپل» می باشد و لغت های «کارتل» Cartel و «تراست» Trust چنانکه خواهیم دید شکل های مختلف انحصار ها را تشکیل میدهند .

تعریف مونوپل - در یک رشته فعالیت اقتصادی که در نتیجه آن یک یا چند کالای اقتصادی تولید می شود ، وقتی «انحصار» وجود دارد که کلیه و یا قسمت مهمی از محصول آن فعالیت اقتصادی در کنترل یک «مقام - Authority» در آمده باشد ، بنحویکه «مقام» مزبور بتواند میزان محصول را و در نتیجه بهای آنرا یا کاملاً در اختیار خود بگیرد و یا دخالت قابل ملاحظه ای در تعیین میزان آن داشته باشد .

اگر کلیه محصولات یک کالا در کنترل یک مقام باشد می گوئیم انحصار کامل Complete Monopoly وجود دارد و اگر فقط یک قسمت مهم آن باین صورت درآید ، انحصار غیر کامل Partical or Incomplete Monopoly است . شرایط پیدایش انحصارها - از تعریف بالایی توان نتیجه گرفت که مهمترین شرط پیدایش انحصارها عبارت از وسعت و یا اندازه واحد تولید unit of Production می باشد . بدین معنی که انحصار در رشته هایی پیدامی شود که در آنها با طبیعت و یا طبق مقتضیات اقتصادی و صرفه جویی ، واحد تولید خیلی بزرگ باشد . بنحویکه سرمایه دارهای کوچک نتوانند باسانی وارد آن رشته اقتصادی شوند و با صاحبان واحد های بزرگ تولید ، رقابت کنند و در نتیجه کلیه و یا قسمت اعظم محصول در اختیار یک مقام درآید .

باین دلیل مهمترین انحصار ها در رشته های زیر که دارای واحد های

بزرگ تولید می باشند پیدا شده اند: استخراج معادن (بخصوص ذغال، آهن، نفت) برق، گاز، راه آهن، تلگراف و تلفن و اتومبیل.

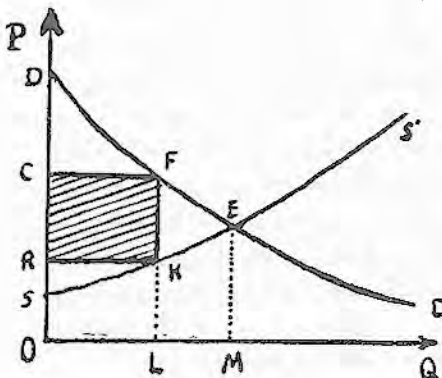
طرزکار انحصارها از لحاظ اقتصادی - بطور کلی می توان گفت که انحصارها میزان محصول خود را محدود می نمایند (یعنی کمتر از میزانی که در شرایط رقابت آزاد محصول بوجود میآید کالا تولید میکنند) و از این راه قیمت اجناس را بالا نکه میدارند. در نتیجه نه فقط مصرف کنندگان کالا مجبور می شوند اجناس خریداری را قیمت گزاف ابتیاع نمایند، بلکه دو حالت زیر نیز پیدا می شود:

۱) سود فوق العاده ای که بیشتر از سود معمولی Normal Profit است و با اسم سود انحصاری Monopoly Profit موسوم است عاید آنها میشود.

۲) بر تعداد بیکاران افزوده می شود. زیرا در هر آن تعداد اشخاصی که بکار اشتغال دارند مربوط است به میزان محصول. اگر میزان محصول پائین بیاید تعداد این اشخاص نیز بهمان نسبت کمتر خواهد شد یعنی بر تعداد بیکاران افزوده خواهد گردید.

در اینجا باید متذکر شد که انحصارها فقط می توانند یا میزان محصول و یا بهای کالا های خود را طبق دلخواه ممین کنند، یعنی آنها نمی توانند هم میزان محصول خود و هم بهای آنرا مستقلا تعیین نمایند. مثلا اگر انحصاری میزان محصول خود را Q واحد تعیین کند مجبور است این محصول را به بهای P بفروش برساند. عبارت از قیمتی است که تقاضای مردم را نسبت به کالای انحصار مساوی Q نشان میدهد. اگر انحصار بخواهد اجناس خود را بیشتر از این قیمت یعنی به بهای $P + p$ بفروشد تقاضای مردم برای کالا کمتر از Q خواهد بود. یعنی قسمتی از محصول بفروش نخواهد رفت.

برای کسانی که به ریاضیات علاقه داشته باشند و مایل باشند مطالب بالا را دقیقاً مطالعه کنند اظهارات و استدلالهای بالا را در یادداشت زیر بشکل هندسه ترسیم در می آوریم (۱)



(۱) فرض کنیم اگر روی محور OQ تعداد واحد های محصول را نشان دهیم و روی محور OP بهای هر واحد آنرا اندازه بگیریم، تقاضای مردم برای کالا بقیمتهای مختلف بشکل منحنی نظیر DD' (Demand Curve) در خواهد آمد و میزان تولید کالا بقیمتهای مختلف یعنی بر حسب تغییرات در مخارج تولید، آن بشکل منحنی SS' (Supply Curve) خواهد بود. بقیه در ذیل صفحه بعد

مونوپلهای دولتی - قبل از وارد شدن در بحث لازم است بگوئیم که در بعضی موارد برخی از انحصارها از قبیل تلفون، تلگراف، پست و برق در انحصار مقامات و یا شرکتهای دولتی درمیآیند و در حقیقت طبق تعریف فوق مونوپل تشکیل داده میشود. ما در اینجا کاری با اینگونه انحصارها نداریم و فقط مونوپل های شخصی را مورد بحث قرار خواهیم داد.

مونوپلهای افقی و عمودی Vertical and Horizontal - اگر چندین واحد تولید که همه مشغول یک نوع فعالیت اقتصادی باشند با هم متحد شوند و به تولید اشتغال ورزند میگوئیم مونوپل و یا ترکیب «افقی» بوجود آمده است. در صورتیکه اگر واحدهایی که فعالیت اقتصادیشان مکمل یکدیگر است دست بهم داده انحصاری تشکیل دهند میگوئیم مونوپل یا ترکیب «عمودی» بوجود آمده. مثلاً اتحاد معادن ذغال با یکدیگر مونوپل های افقی بوجود خواهد آورد ولی اتحاد معادن ذغال با معادن آهن و کارخانه ها و آلات ماشین های آهنی یک مونوپل عمودی درست خواهد کرد.

قبل از شرح فورمولهای مختلف مونوپل ها لازم است اشاره کرد که تقسیم بندی زیر از گزارش وزارت بازرگانی انگلستان Board of Trade که برای کمیته بالفور Balfour Committee تهیه شده بود اقتباس شده و مثالهای مختلف هر شکل مونوپل از کتاب مشهور «فیتز جرالذ Fitzgerald» راجع به مونوپل های انگلستان (۱) گرفته شده است. ضمناً از مطالعات «رابینسون E. A. G. Robinson» استاد اقتصاد در دانشگاه کمبریج نیز که در کتاب موسوم به

بقیه از ذیل صفحه قبل

مثلاً اگر بهای هر واحد کالا LF باشد میزان تقاضای آن کالا عبارت از OL خواهد بود. هم چنین اگر میزان محصول کالا OL باشد مجموع مخارج تولید هر واحد آن LK خواهد بود. (فرض کنیم مخارج تولید شامل سود معمولی سرمایه دار نیز باشد)

اگر کالای مزبور تحت شرایط رقابت آزاد تولید شده بود و بفروش میرسید نقطه E محل تقاطع دو منحنی، نقطه تعادل Equilibrium را نشان میداد. یعنی بمقدار OM کالا تولید شده و بقیمت ME بفروش میرسید و از این راه سود معمولی عاید سرمایه دار میگردد.

ولی اگر کالای مذکور در شرایط انحصار باشد، مونوپل می تواند میزان محصول را به مبلغ OL محدود نماید. در این حالت قیمت فروش هر واحد کالا اجباراً LE و مخارج تولید آن LK خواهد بود. باین علت انحصار (مونوپل) مبلغ $LF - LK = KF$ روی هر واحد کالا بعنوان سود انحصار دریافت خواهد کرد. مجموع سود انحصار مساوی است با $OL \times KF$ یعنی مساوی است با سطح مستطیل RKFC. هم چنین دیده می شود که با باین آوردن میزان محصول، از OM به OL بهای کالا را از ME به LF بالا است برده.

« انحصار Monopoly » وی منتشر شده است استفاده کامل شده . لازم است تأکید کرد که در این بحث فقط از تفحصات و تبعات اشخاص و مقامات نامبرده یعنی از جنبه Objective کار آنها استفاده شده است و هرگز کاری با عقاید و نظریه ها و طرز قضاوت آنان در باره خوبی و بدی انحصارها نداریم .

اشکال مختلف مونوپلها - برای اینکه طبق تعریف انحصارها، يك مقام بتواند کنترل تمام و یا قسمت اعظم محصول يك کالا را بدست بیاورد لازم است یا سایر واحدهای تولید را تحت اختیار خود بیاورد و یا با آنها تیبانی کند و قراردادهایی در باره میزان تولید محصول و یا بهای فروش آن منعقد نماید . در عمل ، چنانکه در زیر بیان خواهد شد ، بیشتر مونوپلها از يك عده واحد های تولید که دارای يك سیاست مشترك تولید و فروش می باشند ، تشکیل شده اند . این واحد های تولید ممکن است به طرق مختلف یا با هم تشریک مساعی نمایند و سیاست مشترکی را اتخاذ کنند و یا تحت اختیار مطلق يك «مقام» در آیند .

در اینجا انحصارها را بر حسب درجه استقلال واحد های مختلف و بر طبق عمر و یا مدت دوام آن به سه دسته تقسیم میکنیم .
I- انحصارهای کوتاه مدت یا موقتی - خواص مشخصه این دسته انحصارها بشرح زیر است :

الف - عمر این انحصارها نسبتاً کوتاه است و در بیشتر موارد یا در تاریخ تعیین و یا پس از دادن پیش آگهی کوتاهی تشکیلات انحصار برچیده میشود .
ب - واحد های مختلف تولید که اینگونه انحصار را تشکیل میدهند هم از لحاظ فنی و هم از لحاظ مالی مستقل مانده و فقط موظفند طبق موافقت نامه کتبی و یا شفاهی نسبت به بها و یا میزان تولید کالای خود عمل نمایند . این انحصارها ممکن است به یکی از صورت های زیر در آیند :

۱- موافقت نامه های غیررسمی و یا تیبانی دوستانه Gentlemen's Agreement تحت شرایط اینگونه انحصارها ، شرکتهای مختلف بطور غیررسمی موافقت مینمایند که قیمت کالای خود را بیک میزان معین نگه دارند و یا بازار فروش را بین خود تقسیم میکنند . مثالهای این نوع موافقت نامه در کشور انگلستان در مورد کارخانه های نانوائی و خیاطی و فروشندگان بنزین و شیر یافت میشود .

۲- مؤسسات تنظیم بهای اجناس - اینجا واحدهای مختلف ، مؤسسه ای تشکیل میدهند که مسئول تعیین میزان بهای حد اقل (مینیموم) کالا می باشد . کلیه واحدها موظفند در فروش اجناس خود این قیمت های حد اقل را رعایت کنند یعنی هیچکدام حق فروش بقیمت نازلتری ندارند . مهمترین مثالهای اینگونه انحصارها در انگلستان کمپانی های کشتی رانی هستند که حد اقل نرخ حمل و نقل کالاها را تعیین میکنند .

۳- مؤسسات کنترل میزان محصول - اینگونه انحصارها که اغلب هنگام بروز بحرانهای اقتصادی Stumps تأسیس می شوند برای محدود کردن محصول واحد های تولید بکار برده می شوند . هر يك از واحد های شرکت کننده تمهید میکند که قسمتی از ماشینهای های خود را بیکار کند و محصول خود را به میزان معینی

محدود نماید. واحد های مختلف از این راه عرضه کالا را کم میکنند تا از تنزل بهای آن جلوگیری کرده باشند.

بهترین مثال های این نوع موافقت نامه ها عبارتند از قرارداد مورخ ۱۹۲۴ شرکت های قماش انگلستان، کارتل های ذغال که در بدو امر در آلمان تأسیس می شد، و هم چنین کارتل های بین المللی رزین، قند و شکر و مس و قلع و روی که بعداً با آنها اشاره خواهد شد.

۴. مؤسسات پولینگ Pooling Associations - این مؤسسات میزان محصول را بنحویزیر محدود میکنند و بهای آنرا بالا نگه میدارند. هر يك از واحد های شرکت کننده در موسسه «پولینگ» موظف است مبلغی بابت هر واحد محصول خود به موسسه بپردازد. مبالغی که باین نحو جمع آوری میشود «پول Pool» نامیده می شود که هر چند ماه يك بار بین اعضای موسسه قسمت میشود. بامسکن است قسمتی از محصول از پرداخت پول معاف باشد و مبلغ جبریمه روی مازاد پرداخت شود. در هر صورت این مقررات منجر به باین آمدن میزان محصول میگردد. مثال های این نوع انحصارها عبارتند از:

۱) قراردادی که چندی پیش میان شرکت های راه آهن انگلستان منعقد گردیده بود.

۲) موسسه آسیابهای ایرلند شمالی

North of Ireland Corn Millers' Association

۳) موسسه شرکت های فلزات ساختمانی

National Light Casting Association

۵. مؤسسات توزیع Allocation کنترتها - اینگونه مؤسسات انحصاری توسط کارخانه ها و بنگاههایی که بکار های مقاطعه اشتغال دارند تشکیل میشود و برای جلوگیری از تنزل بهای کنترتها بکار برده میشود. باین نحو که هر وقت کاری به مقاطعه گذاشته شود موسسه مذکور یکی از انحصار های خود را برای دادن تقاضا و یا «Offer» تعیین میکند و سایرین را از رقابت با آن عضو منع میکند. بهترین مثال اینگونه مؤسسات موسسه لوله های آهنی انگلستان Cast Turn Pipe Association می باشد.

پس دیده میشود که تمام شکل های مختلف انحصار های کوتاه مدت، به منظور ازدیاد سود واحد هایی که در آن شرکت میکنند تأسیس می شود. برای نیل باین مقصود یا بهای حد اقلی برای اجناس تعیین میکنند و یا بوسیله یکی از طرق بالا میزان محصول را محدود می نمایند.

II- انحصار های غیر ثابت^(۱) (کارتلها) - دسته دوم مونوپلها از آن

هایی تشکیل شده اند که از لحاظ طول عمر و درجه استقلال بین انحصار های موقتی و انحصار های دراز مدت واقع شده اند. این دسته اغلب بشکل کارتلها بوجود می آیند و بیشتر در کشور آلمان رواج داشته اند. خواص مشخصه این دسته عبارت است از:

1) Intermediary and Transitinal

الف - عمر انحصارها بعلت وجود منافع متناقض Conflict of Intrests بین واحد های مختلف دراز نبوده و معمولا یا یکی از اعضای انحصار های دیگر را کاملا تحت اختیار خود آورده و تبدیل بدسته سوم مونوپلها که در زیر خواهد آمد میشود و یا بعلت تقض قرارداد منعقد و یا بپیدایش رقیبان جدید، انحصار بر چیده می شود .

ب - واحد های مختلف انحصار، از لحاظ تشکیلات فنی و مالی مستقل هستند ولی در امور فروش کالا آزادی عمل خود را از دست میدهند و محصول تمام واحد ها توسط موسسه مشترک بفروش میرسند . این انحصارها ممکن است بیکی از سه صورت زیر در آیند :

۱- کارتل موسسات فروش - این واحد های تولید بنگاهی برای فروش کلای خود تاسیس میکنند و محصول خود را تسلیم آن بنگاه می نمایند تا از رقابت بین آنها جلو گیری شود . بهترین مثال این نوع عبارت از موسسه ای بود که بوسیله دو کمپانی بزرگ نخ انگلستان English Cotton Co. and P. Coats برای این منظور بوجود آمد . بعد از مدتی دو کمپانی مذکور با هم متحد شدند و بشکل سوم انحصارها درآمدند .

۲- کارتل سندیکاهای فروش - این نوع کارتلها بیشتر در کشور آلمان رواج داشته اند . در این مورد واحد های مختلف ، سندیکائی را که اغلب بصورت شرکت سهامی ثبت شده و سهام آن بین واحد های مذکور قسمت شده است تشکیل میدهند . این سندیکا مسئول فروش محصول تمام اعضای خود میباشد . برای محدود کردن میزان محصول، بهر يك از واحد ها سهمی تخصیص داده شده است که اگر میزان محصول آن از این سهم تجاوز نماید مجبور است برای مازاد جرمه بردارد . در حالت عکس ، یعنی اگر محصول واحدی کمتر از سهم او باشد مبلغی بعنوان اسهام روی کسری واحد کشیده میشود .

طرز عمل سندیکا اغلب بقرار زیر است : هر يك از اعضای انحصار محصول خود را بقیمت معینی به سندیکا می فروشند . سپس سندیکا کلای جمع شده را به بالا-ترین قیمت بفروش میرساند و سود فروش یعنی تفاوت کالا را پس از کسر مخارج فروش بین اعضای خود، به نسبت سهم های تعیین شده قسمت میکنند . بهترین مثال اینگونه کارتل ها کارتل مشهور ذغال آلمان موسوم به Rheinisch-Westphalian Coal Cartel می باشد .

دو نمونه خوب اینگونه کارتل ها در انگلستان عبارت بود از کارتل ذغال در ۱۹۳۰ و کارتل نمک موسوم به Salt Manufacturers Association . این نوع کارتل ها معمولا پس از مدتی در اثر تحولات داخلی تغییر شکل داده و به یکی از دو صورت زیر در می آیند :

الف - ممکن است یکی از اعضای انحصار که بزرگتر از سایر اعضا، میباشد سندیکای فروش را و هم چنین سایر واحد های تولید را تحت اختیار خود در بیاورد . مثلا شرکت Vereinigte Stahlwerk A. G. در آلمان که در سال ۱۹۲۶ تقریبا نصف آهن و فولاد سندیکای مربوطه را تولید مینمود، کم کم انحصار

آهن و فولاد را تحت اختیار خود در آورد. همچنین شرکت Wintershall که در سال ۱۹۳۳ مسئول تولید ۰/۰۴۱ محصول پتاس سندیکای پتاس آلمان بود سیاست تولید و فروش این ماده را تحت اختیار خود در آورده بود.

ب - نیز ممکن است واحدهای يك سندیکا پس از مدتی همکاری بایکدیگر قرارداد برای « اشتراك سود » که طبق آن مجموع سود واحد های مختلف به نسبت معینی میان آنها قسمت شود ببندند. این نوع قراردادها به Financial Community of Interests و بزبان آلمانی بنام Interessengemeinschaft که مخفف آن I. G. است موسومند. این نوع انحصار مخصوص کشور آلمان است.

بهترین نمونه این تحول انحصاری عبارت از انحصار مواد شیمیائی مشهور آلمانی I. G. Farben میباشد. پس از تحولات متعدد این انحصار مبدل به انحصار های دسته سوم گردید.

نکته مهمی که لازم است در اینجا تأکید گردد این است که شرح فوق بطور واضح نشان میدهد که منظور تأسیس انحصارها عبارت از کسب سود انحصاری Monopoly Profit بوسیله بالا بردن قیمت اجناس میباشد. زیرا چنانکه دیده شد، انحصارها یا مستقیماً بهای حد اقل اجناس را تعیین میکنند و نمی گذارند کسی اجناس خود را بقیمت نازل تری بمعرض فروش گذارد و یا محصول اجناس را محدود میکنند و بطور غیر مستقیم قیمت آنها را بالا میبرند.

III- انحصارهای درازمدت و ثابت (تراست ها) - این مونوپول ها یا

مستقیماً و یا در اثر تغییر و تحولات انحصارهای دسته دوم طبق شرح بالا پیدامی شوند. چنین مصطلح گردیده که این دسته انحصارها را با اسم « تراست Trust » می شناسند. اگرچه ما در زیر خواهیم دید که اصولاً « تراست » ها فقط يك شکل بخصوص این انحصارها را تشکیل میدهند. خواص مشخصه این دسته انحصارها عبارتند از:

الف - عمر آنها نسبتاً دراز می باشد.

ب - واحد های مختلف که انحصار را تشکیل میدهند استقلال فنی و مالی خود را از دست داده، تحت اختیار مطلق يك مقام واحد در می آیند.

لازم است در اینجا اشاره شود که این دسته انحصارها از لحاظ اجتماعی دارای اهمیت خاصی میباشند. در حقیقت هنگامیکه صحبت از انحصارها و مونوپول ها میشود بیشتر کارتلها (دسته دوم انحصارها) و بخصوص تراست ها (این دسته انحصارها) مورد نظر میباشند. در حقیقت انحصارهای بزرگ دنیا، که در زیر با آنها اشاره خواهد شد، جزو این دسته مونوپولها میباشند.

شکل های مختلف انحصارهای درازمدت - این دسته انحصارها ممکن است به یکی از صورت های زیر پیدا شوند:

۱) تراست ها - در حقیقت يك شکل مخصوص از انحصارهای درازمدت را تشکیل میدهند. گرچه بعضی اشخاص تمام انحصارهای درازمدت را بنام « تراست » می خوانند. در این شکل شرکت های مختلف سهام خود را به هیئتی از اشخاص،

که بنام « تراستی Trustee » یعنی « امانت داران » خوانده میشوند، می‌سپارند .
 این هیئت مسئول اداره کردن امور مالی و فنی شرکت میگردد .
 این شکل مونیوپل ها فقط در آمریکا در اواخر قرن نوزدهم معمول بود و اکنون کاملاً از « مد » افتاده است . بهترین مثال این نوع ، انحصار نفتی موسوم به Standard Oil Co. در سالهای ۱۸۷۴-۱۸۹۲ میباشد . درحقیقت شکل تراست را حقوق دانهای آمریکا برای زیر بار نرفتن Evasion قوانین منع انحصارها اختراع کرده بودند .

۴) تعویض سهام Exchange of Shares - یکی دیگر از راههای تأسیس یک انحصار ثابت ، عبارت از تعویض سهام بین سهام داران یک یا چند شرکت و تشکیل دادن هیئت مدیره های مشترک میان آنها است . این شکل انحصارها همیشه بدرجه شکل زیر نمی باشد .

مهمترین شکل انحصار های درازمدت که فعلاً در دنیا متداول است بیکی از دو صورت زیر در میآید :

۳) سیستم شرکتهای تابع و یا فرعی Holding Company - در این شکل یک شرکت کلیه و یا اکثر سهام سایر شرکتهای را خریده ، بدینوسیله امور مالی و فنی آنها را در اختیار خود میگیرد . شرکتی که سهام را خریداری میکند با اسم مادر شرکتها Parent Company و شرکت های تابع با اسم شرکت های فرعی Subsidiary Company نامیده میشوند .

این شکل انحصارها هم در آمریکا و هم در انگلستان فراوانند ، بهترین مثال آن در آمریکا همان Standard Oil Co. و انحصارهای منحصصان مالی معروف Samuel Tisull و Scheveringen میباشد . در انگلستان مثالهای آن عبارت است از مونیوپل شیمیائی معروف به Imperial Chemical Industries و انحصارهای فولاد موسوم به United Steel Companies و Vickers و Baldwins و انحصار گرامافون و رادیو موسوم به Electric and Musical Industries میباشد .

۴) ترکیب شرکتها Merger, or Amalgamation در این نوع از انحصارها، یک یا چند شرکت خود را منحل نمایند و دارائی خود را یعنی کارخانه ها و ماشینها و غیره را به شرکت دیگری منتقل میکنند و بدینوسیله یک واحد بزرگتر تولید را تشکیل میدهند. این عمل را بزبان انگلیسی Merger و یا Amalgamation یا Consolidation و یا Absorption می نامند . مثالهای معروف این نوع انحصارها در انگلستان عبارتند از انحصار معروف توتون و سیگار موسوم به Imperial Tobacco Co. و مونیوپل قند و شکر معروف به Tate and Lyle و مونیوپل و بسکی معروف به Distiller Co. و مونیوپل حمل و نقل مسافر موسوم به London Transport Board .

در پایان طبقه بندی انحصارها، لازم است تذکر داد که ممکن است یک انحصار، مخلوطی از دو یا چند شکل مونیوپلها باشد . یعنی یک انحصار ممکن است در حالیکه سهام بعضی شرکتها را خریده و آنها را تابع خود میکند، دارائی برخی شرکت های منحل شده را نیز بخرد و بخود منضم کند و یا با برخی کمپانیها نیز قرارداد کارتل،

برای محدود کردن محصول و غیره منعقد نماید .

علل اتخاذ يك شكل مخصوص مونوپل توسط واحد های تولید

عللی که يك عده واحد های تولید را وادار میکند با يك شکل مخصوص انحصار باهم همکاری کنند، ممکن است قضائی و یا اقتصادی و با هر دو اینها باشد .
 علل قضائی - در تاریخ های مختلف در هر کشور، قوانین مخصوصی در باره انحصارها موجود است که ممکن است تشکیل برخی از اشکال مونوپل را منع و یا تشویق نماید و حتی اجباری کند . بدیهی است که واحد های تولید مجبورند در اتخاذ يك شکل مخصوص مونوپل، این قوانین را در نظر بگیرند تا صورت ظاهری آنها با این قوانین منطبق شود. در قسمت دوم مقاله این نکته به تفصیل مورد بحث قرار داده خواهد شد .

علل اقتصادی - همچنین ممکن است اتخاذ يك شكل مخصوص انحصار طبق

شرح زیر بعلم مالی و اقتصادی صورت گیرد :

الف - دسته اول انحصارها (انحصار های کوتاه مدت) اغلب در میان واحد هایی که از لحاظ مخارج تولید یکسان نمی باشند تشکیل میشود . این انحصارها در مرحله بحران های اقتصادی Slumps یعنی موقعی که بیشتر واحدهای تولید مجبور به کاستن محصول خود هستند، تأسیس میشوند و اغلب پس از رفع بحران برچیده میگردند . علت برچیده شدن آنها این است که واحد هایی که مخارج تولید آنها کمتر است Low Cost firms حاضر نیستند در شرایط معمولی محصول خود را بر حسب تقاضای سایر واحدها محدود نمایند و از بردن سود اضافی، که در نتیجه کمی خرج برای آنها عاید خواهد شد، صرف نظر نکنند .

ب - دسته دوم انحصارها (انحصار های غیر ثابت - کارتلها) که بیشتر در آلمان رواج داشته، موقعی تشکیل میشوند که بیم رقابت بعضی از واحدهای تولید که وارد انحصار میشوند شدید باشد . یعنی برای اینکه تمام واحدهای تولید در محدود کردن محصول خود و رعایت کردن قیمتهای حد اقل (مینیموم) بر حسب سیاست انحصار رفتار نمایند و هیچیک از آنها نتواند از انحصار جدا شود و نقشه انحصار را مختل سازد لازم است قرارداد های رسمی میان واحدهای تولید در موضوع تولید و فروش کالا منعقد شود و مؤسساتی برای نظارت در رعایت این قراردادها و تسهیل اجرای آنها تشکیل شود . مخصوصاً باید اشاره کرد که چنانکه در قسمت دوم مفصلاً شرح داده خواهد شد، دولت آلمان تشکیل اینگونه انحصارها (کارتلها) را تشویق میکرد .

ج - دسته سوم انحصارها (انحصارهای ثابت و درازمدت) نیز در شرایط

بخصوصی بشرح زیر بوجود می آیند :

« تراست » های سابق که در آمریکا متداول بود، فقط وسیله ای برای رعایت نکردن و فرار Evasion از قوانین ضد انحصار آن کشور بود و پس از وضع قوانین جدید این شکل متروک گردید .

« تعویض سهام » هنگامی صورت میگیرد که واحدهای مختلف مایل به اتخاذ

يك سیاست مشترك و همکاری نزدیک باشند ولی مایل نباشند استقلال فنی و مالی

خود را بکلی از دست بدهند .

« شرکت های تابع Holding Company در یکی از چند شرط زیر بوجود می آید :

۱) هنگامی که شرکت های مختلف قصد تأسیس تشکیلات واحدی را به منظور تمرکز امور اداری تولید و یا فروش کالا داشته باشند . ۲) موثقی که منظور تولید یک مونوپل و یا ترکیب عمودی Vertical Integration میان چند واحد باشد ۳) و یا در حالیکه به سود مونوپل است که هر یک از اعضای آن تحت عنوان تجارتمی Trade Name مستقل خود مشغول فعالیت باشند .

« انحلال و ترکیب شرکت ها » Merger اغلب در مورد مونوپل های افقی صورت میگیرد و این وقتی عملی میشود که از لحاظ فنی و تکنیکی صرفه واحد های مختلف در آن است که تولید کالا را در یکجا تمرکز بدهند . Large Scale Production .

نقشه های ملی و بین المللی برای کاستن محصول Restriction Schemes

علاوه بر مونوپل های مشروح در بالا ، در خلال بیست سال صلح بین دو جنگ اخیر، طبق شرح زیر یک عده نقشه های مهم ملی و بین المللی، که اغلب توسط دولت مربوط تهیه می شدند ، برای محدود کردن و حتی بائین آوردن میزان محصول بعضی از کالا های مهم بازرگانی تنظیم گردیده و بهرورد اجراء گذاشته شده است .

چنانکه همه میدانند این نقشه ها (۱) علنا برای رفع بحران های اقتصادی که بعلت زیادی عرضه کالاها نسبت به تقاضای مؤثر مردم (در آمد بولی آنها) بوجود آمده بود، تهیه گردیده بودند، یا بعبارت دیگر اقتصاد دانهای کنونی « ظرفیت اضافی » Excess Capacity تولید ، موجب بائین آمدن بهای کالا ها شده بود و بائین علت تولید کنندگای آن کالا ها بدول متبوع خود متوسل شده و آنها را وادار به اجرای اینگونه نقشه ها می نمودند .

گرچه در اینجا محل کافی برای بحث مفصل در اطراف این نقشه ها نیست؛ ولی نظر باینکه پس از رفع تحفظی فملی در جهان، احتمال اجرای اینگونه نقشه ها میرود؛ بیورد نیست اگر در اینجا بحث مختصری در اطراف این موضوع آورده شود .

۱ - کاستن (بوسیله سوزاندن) محصول قهوه در برزیل - محصول قهوه در برزیل از سال ۱۹۰۷ به بعد تحت کنترل دولت بوده است . نظر به ازدیاد باغچه ها و محصول قهوه در سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۳۱ دولت مجبور شد در آن سالها و همچنین در سالهای بعد، دست باقدمات شدیدی برای کاستن محصول و سوزاندن آن بزند . تا سال ۱۹۳۷ دولت برزیل در حدود ۳۵ میلیون کیسه قهوه را که هر یک بوزن ۶۰ کیلو بودند از کشاورزان خرید و سپس سوزاند ! این محصول معادل کار دو ساله یک میلیون کشاورز بود بشرط اینکه در هر سال ۶ ماه متمادی کار کنند .

۲ - کاستن (بوسیله سوزاندن) گندم در کانادا و آتازونی - بسرای جلوگیری از تنزل بهای گندم، دولت کانادا از سال ۱۹۲۳ به بعد دست به اقداماتی برای

۱) اطلاعات مربوط باین نقشه ها از کتاب « Markets and Men » نوشته

« Rowe » استخراج شده است .

کاستن زمین های مزروعی و سوزاندن قسمتی از محصول زد. این اقدامات تا سال ۱۹۳۱ به نحو جدی و شدیدی ادامه داشت. از سال ۱۹۲۹ به بعد دولت اتازونی نیز دست با اقدامات متشابهی برای جلوگیری از تنزل بهای گندم زد و مرحوم روزولت از سال ۱۹۳۳ به بعد، از راههای مختلف محصول گندم را به نحو مؤثری باین آورد.

۳ - قرار داد بین المللی برای کاستن محصول قند - اول در سال ۱۹۲۶ کشور کوبا طبق نقشه ای محصول خود را ۰/۱۰ باین آورد ولی چون سایر کشورها از آن بیروی ننمودند قیمت قند بنحو محسوسی بالا رفت. سپس در سال ۱۹۳۱ طبق طرح «شدبورن Chadbourne» يك قرار داد بین المللی میان کشورهای کوبا، جاوه، پرو، آلمان، لهستان، چکوسلواکی، بلژیک و هنگری برای کاستن محصول قند منعقد گردید و بهرورد اجراء گذارده شد. این قرار داد تا سال ۱۹۳۵ ادامه داشت.

۴ - قرار داد بین المللی برای کاستن محصول رزین - در سال ۱۹۲۲ انگلستان طرحی برای باین آوردن محصول رزین مالایا و سیلان بهرورد اجراء گذاشت. این طرح تا سال ۱۹۲۸ ادامه داشت. در این تاریخ کشور هلند حاضر بشرکت در طرح فوق نبود. در سال ۱۹۳۴ يك قرارداد بین المللی میان انگلستان (سیلان و مالایا) و هلند (جزایر هند شرقی) و هند و چین فرانسه برای محدود کردن محصول رزین منعقد گردید و بهرورد اجراء گذاشته شد. طبق این قرارداد سهمیه محصول هر يك از کشورها از سال ۱۹۳۴ الی ۱۹۳۸ تعیین گردیده بود.

علاوه بر قراردادهای فوق، قرارداد های دیگری نیز برای محدود کردن و باین آوردن میزان محصول قلع و مس و آلومی نیوم و فولاد و برنج منعقد شده و اجراء گردیده اند.



ماه زخشب

بایرانم، بایران گرامیم، بایران جاودانیم .
س.ن

در آن نیم شب بهار سال ۱۱۳ هجری، که در روستای «کازه» نزدیک مرو، در خانه حکیم بلخی، که از سرهنگان اسیر خراسان بود، کودکی نرینه بجهان آمد. ۸۲ سال بود که چهار فرسنگ آن طرف تر، در روستای «زرق» در کنار رود «رزق» که از شعب رود مرغاب بود، یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی کشته شده بود.

درین ۸۲ سال، با آنکه یاد او هنوز از دلها نرفته بود و گروهی از پاک نژادان آت سرزمین هنوز بزیارت خاک اومی رفتند، زمانه چه رنگها نگیخته و چه شعبده ها و نیرنگها بکار برده بود! نه تنها خویشاوندان حکیم، بلکه صد ها هزاران از مردم این سرزمین، با آه و دروغ و درد روی از جهان در کشیده و بنا کامی، جهان بفرزندان رنجور خود گذاشته بودند. نه تنها مردم مرو درین غم بی پایان باینک دیگر هم داستان بودند؛ بلکه آن سوی تر، در سرزمین بلخ هم، که حکیم در جوانی از نابکاری کار گزاران خاندان اموی از آنجا گریخته بود، همین اندوه بردردیوارها نقش بسته بود. هر کاروانی که از یک گوشه ایران شهر بگوشه دیگر میرفت و طرایفی را، که جهان متمدن خواستار و دلداره آن بود، با خود می آورد و آنها را بزروسیم و گوهر بدل میکرد و در میان آن همه زیبایی ها و شگفتی های صنعت و هنر ایرانی، ناله ها و شکوه های دل شکاف پیران و جوانان و مردان و زنان ایران شهر را هم با خود می آورد.

صد سال بود که خاک ایران شهر بیای بیگانگان آلوده شده بود. شاهنشاه ساسانی، در برابر این مردم خود کام راه گریز پیش گرفته و باین سرزمینی، که حکیم بلخی آنها پناه گاه خویش قرار داده است آمده بود. اما تازیان هنگامه جوی، هم چنان در پی وی می آمدند و رو بشمال پیش میرفتند. تنها از یک سوی،

در آذربایجان و از سوی دیگر در دیلمستان و طبرستان و از یک سوی هم در خراسان، ایرانیان پاك نژاد دست از جان شستند و دلپیرانه سدی از تن خویش در برابر این مردم کشان کشیدند. از سال ۲۳ هجری، که تازیان بخراسان نزدیک شدند و بدوازه های این سرزمین زرخیز رسیدند، تا سال ۸۸ که دیگر مانعی در برابر خود ندیدند، ۶۵ سال تمام مردم خراسان و ماوراء النهر منتهای دلاوری و جان فشانی را کردند. چه بسا جوانان دلیر که در میدانهای جنگ از پادار آمدند. چه بسا همسران جوان که بی شوی ماندند و چه بسا کودکان که بی پدر شدند! امادیگر کار از کار گذشته و دیر شده بود. نواحی دیگر ایران یوغ فرمان برداری تازیان را بگردن نهاده و باین سرشکستگی تن در داده بودند.

روز بروز تازیان، در سر زمین پدران حکیم بلخ نیرومند تر میشدند. فرزندان دیار کم کم بی باین برده بودند که دیگر جان فشانی در میدانهای جنگ چاره کار و داروی درد نیست. چه سود که دلاوران دیار بیهوده جان خویش را فدا کنند؟

راهی دیگر در پیش باید گرفت. باید مردم ایران شهر را، که هنوز خون ایرانی در رگشان روانست بجنبش واداشت. باید در پیر و جوان و زن و مرد روحی دمید که تار و بود وجودشان را برانگیزد.

حکیم بلخی از کسانی بود که در نخستین روز، با فرزاندگانی که این راه را پیش گرفتند همداستان شد. آن شب تنی چند، از مردان بلخ در خانه دوستی پنهانی گرد آمدند و نیمه شب سوگند خوردند که تاجان در تن دارند ازین راه دور و دراز بازنگردند. هر يك از ایشان را بگوشه ای فرستادند که آنجا این آتش مقدس را برافروزد و اگر اخگری در زیر خاکستری نهفته است، آنرا شاره زب کند. حکیم مأمور مروضه شد. در چهار فرسنگی شهر، در روستای کازه، بازن جوان خویش در خانه متوسطی فرود آمد. روزها در پی کار خویش بشهر میرفت و شب بدین خانه روستایی بازمی گشت. هفته ای دو شب جوانمردان مرو، که با حکیم هم قسم شده و انجمنی مخفی فراهم ساخته و برای جنبش ایرانیان زمینه می چیدند، در همان خانه روستایی گرد می آمدند.

این جوانمردان، افراد حزب بزرگی بودند که در سراسر ایران مخصوصاً در خراسان و سیستان و ماوراء النهر سازمانی نیرومند داشتند و در همه جا پراکنده بودند. بدخواهانی که هزاران بار مزه دشمنی این جوانمردان چشیده و گرفتار سر پنجه دلیرشان شده بودند، ایشان را با سامی توهین آمیز چند مانند «خارجیان» و «عیاران» می خواندند. چون مردانه نمی توانستند با ایشان برابری کنند می کوشیدند با آنها تهمت بزنند.

آن شبی که در خانه حکیم بلخی کودکی نرینه بجهان آمد، جوانمردان

مروهه آنجا گرد آمده بودند. جوانمردان، برای اینکه مقصود خود را ازین گونه اجتماع پنهان نگاه بدارند و کار گزاران حکمران تازی را بفریبند، پیش آمد های کوچک مانند بیماری و رفتن و باز آمدن از سفر و جشن های خانوادگی مانند زناشویی و ختنه سوران و اسم گزاران و ولادت فرزند و حتی سوگواری های روزمرگ و هفته و ماه و چله و سال را وسیله می کردند و بدین گونه باهم می نشستند و نقشه کار خویش را میکشیدند.

آن شب هم، جوانمردان مرو در خانه حکیم ببهانه ولادت این فرزند گرد آمده بودند. از پدر و مادر رنج کشیده، که همه عمر را در حسرت و ناکامی زیسته بودند، کودک ناتوان و نحیف در آن شب بجهان آمد. این پسر راهشام نام نهادند.

هشام پسر حکیم، در آن روستای کازه، که یکی از میعادگاه های جوانمردان مرو بود، در دامن مادر در نجور خویش، پرورش یافت. ضعف و لاغرگی مادر زاد و تنگ دستی پدر و مادر و گرفتاری مردم آن زمان در دفع بدبختی های بزرگتر وی را در معرض آفات گوناگون قرارداد. بهمین جهت در کودکی، بیماریهای سخت بر او چیره شد و هنگامی که هشام از خانه پدر و مادر بیرون آمد، تا با کودکان هم سن خود در کشتزارهای اطراف مرو بازی کند، کوتاه قد و لاغر اندام و سیاه چهره بود و سری کل و رویی زشت داشت که نشانه آبله در همه جای آن دیده میشد و یک چشم او را از کار انداخته بود.

حکیم، فرزند را نزد یکی از جوانمردان مرو بدبستان گذاشت. این مرد پیشوای جوانمردان شهر خویش و از همه دلیرتر و غیورتر و پرشورتر و بی باکتر بود. خون پاک ایرانی در رگهای وی می جوشید و برای اینکه مسلک مردانه خویش را بیشتر انتشار دهد، دبیرستانی گشوده بود و کودکان را در پیش خود می نشاند تا در ضمن آنکه الف و بار را بدیشان می آموزد، آنانرا از نخستین روزهای زندگی، درین جنبش بزرگ آماده کند.

هشام که این احساسات را از پدر هم ارث می برد از نخستین روزی که پابدبیرستان گذاشت، بیشتر از نوآموزان دیگر خود را مستعد نشان داد و از همان آغاز خلیفه کودکان و جانشین آموزگار خود شد.

این آموزگار و این دبستان چندین روح کودک آبله و خسارسیه چهره نحیف را مردانه پرورد و چنان نیروی جان بخش در او دمید که در ده سالگی این کودک در پی ماجرابی می گشت تا مردانگی خویش بیازماید.

در سر راه وی، که هر روز از روستای کازه بمرو بدبیرستان می رفت، یک فرسنگ که از کازه میگذشتند، درسه فرسنگی شهر، روستای آباد و خرم «ماخان»

بود که با چند ده دیگر بشرو تمندترین اعیان مرو تعلق داشت. این مرد محترم و ثروتمند ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم نام داشت و چون در همه خراسان نام وی پیچیده بود او را همه ابو مسلم خراسانی می گفتند.

پدران ابو مسلم، از مردم روستای سنجد در ناحیه فریدن از توابع اصفهان بودند و هم چنان که حکیم بلخی، پدر هاشم کودک ده ساله ما، از آزار و شکنجه پیدادگران اموی بدین سرزمین پناه آورده بود، ایشان هم از فریدن باین جا آمده و این روستا ها را خریداریه کردند. پدران ابو مسلم؛ از بازماندگان گودرز و از طبقه آزادان بودند و وی از فرزندان بزرگ مهر پسر بختگان، حکیم معروف ایرانی معاصر خسرو اول انوشیروان ساسانی، بود و به همین جهت مردم خراسان سبب بدین خاندان توجه خاصی داشتند.

ابو مسلم، اندک اندک، جوانمردان را گرد خویش فراهم کرده و پیشوایی ایشان را پذیرفته و سیاهی بزرگ از دلیرمردان خراسان فراهم ساخته بود و اینک دیگر شماره ایشان و نیروی ایشان بجائی رسیده بود که حاجت نداشتند در زیر پرده اندیشه های خود را بکار برند. حال دیگر لشکریان ابو مسلم، کودکانی را که از همان جوانمردان زاده بودند و زیر دست همان جوانمردان پرورده شده بودند، بخود می پذیرفتند تا هم از خرد سالی ایشان را در راه این جنبش بزرگ آماده کنند.

در سال ۱۲۴ هجری، که ابو مسلم آشکارا بر تازیان قیام کرد، کودک یازده ساله ای، هاشم پسر حکیم بلخی که در مرز زاده و در مرو بزرگ شده بود، نیز از زبردستان او بود.

ابو مسلم شب و روز، در راه رهایی سرزمین پدران خود، می کوشید و پس از اندیشه های فراوان، باینجا رسیده بود که یگانه راه نجات اینست که خلیفه اموی را که در دمشق نشسته و بنجه پیدادرا در همه کشورها و بیشتر از همه در ایران شهر فرو برده است و فرمانروایان ستمگر خویش را بدین سوی و آن سوی میفرستد که روستا های ایران را تاراج کنند و دسترنج روستائیان تیره بخت ایران را، برای کامجویی و شهوت رانی خلیفه، بدمشق بفرستند، از میان بردارد و از خاندان هاشمیان که با ایرانیان خویشاوندی دارند و با ابو مسلم نیز اتحاد کرده و سوگند خورده اند که با ایرانیان کافر ماجرای نمیکنند، کسی را بجایشان بنشانند. آن روزی که هاشم پسر حکیم بخدمت ابو مسلم درآمد، قیام ابو مسلم و یارانش آغاز شد. جوانمردان خراسان پس از آنکه مردانه بمیدان درآمدند و خراسان و ماوراء النهر و سیستان را در دست گرفتند، بفرماندهی ابو مسلم بسوی کوفه روان شدند و سر انجام پس از رنجها و کوششهای جانگسار مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی را از میان بردند و در ۱۳ ربیع الاول ۱۳۲ بوالعباس عبدالله

بن محمد معروف بسفاح را در شهر انبار در خاک ایران بخلافت نشانند. تا پنج سال پس از آن هم ابو مسلم زنده بود. در سال ۱۳۷، هنگامی که ابو جعفر عبدالله بن محمد معروف بمنصور دوانقی تازه بر همان تخت خلافتی که ابو مسلم آنرا استوار کرده بود نشست و بدست کارگزاران ایرانی فرمانروایی کرد، چون از نفوذ و نیروی ابو مسلم نگران بود، پنداشت بهترین راه اینست که او را از میان بردارد تا نیروی بالاترا از نیروی او نباشد. این بود که بغیانت، امیر بزرگ ایرانی را نزد خود خواند و بنا مردی او را کشت.

هنگامی که ابو مسلم کشته شد، هشام پسر حکیم جوانی ۲۴ ساله بود و ۱۳ سال بود که شب و روز با جنبش بزرگ ابو مسلم یاری کرده و در همه میدانها جان فشانی کرده بود.

سپاهیان و سالاران ابو مسلم، هر يك راهی در پیش گرفتند و هشام که درین میان ترقی کرده و بمقام سالاری رسیده بود راه دیار بدران خویش را پیمود و بمروباز گشت. در سال ۱۴۰، که تازه دوسالی بود بمروباز گشته بود، در دستگاه عبدالجبار بن عبدالرحمن از دی، که از جانب خلیفه بغداد بحکمرانی خراسان آمده بود وارد خدمت شد و چندی نگذشت که این جوان زیرک دانای کار آمد بوژی حکمران خراسان رسید. اما هر چه باین کار فرمایان تازی نزدیک ترمی میشد کینه او پا برجا تر میگشت و دشمنی های دیرین و انتقامهای چند پست از بدران خود را بیشتر بیاد می آورد.

سرانجام در سال ۱۴۹ هجری، این جوان سی و شش ساله مروزی، که اینک دیگر از هر راه و هر سوی آزموده و ورزیده و جهان دیده و سنجیده شده بود، هنگامی که در همان خانه روستائی کازه، که اینک پس از مرگ پدر و مادرش از مهربان ترین کسانش تهی شده بود، باز در راه ایران اندیشه میکرد، سری بغرسندی خاطر چنانند و دو دست مردانه را بهم مالید و گردن یرافراشت و نگاهی بر آسمان کرد که، در میان شب پائیز از بیرون اطلاق، پرده سیاهش را بروی جهانیان گسترده بود.

درین هنگام این جوان کوتاه قد باهوش چابک، غرزانه ترین مردم روزگار خود بود. در راه دانش رنجها برده و کتابهای فراوان خوانده و از هر دانش چیزی اندوخته و آموخته بود. مخصوصاً در علوم نهانی، که در آن زمان بسیار رواج داشت، زبردست شده و طلسم و نیرنگ و شعبده و کیمیا و سیمیا را به از هر کس می دانست و در کارهای شگفت، زبر دست ترین استاد زمانه خود بود.

کینه تازیان و انتقام چند پست بدران و از آن گذشته خون خواهی امیر

بزرگ ابومسلم خراسانی، این دانشمند را برانگیخت که راهی دیگر در جنبش خود بییابد.

آیین های ایران کهن از سرزمین خراسان و ماوراء النهر رخت بر بسته بود. پیروان دین بهی و آیین مزدیسنا، در همان زمانهایی که تازیان روز بروز پابرجا ترمی شدند، با آه و درد و دریغ راه غربت را پیش گرفته گروهی بهند و گروهی بچین رفته بودند. هشام مصمم شد آئینی تازه بجهان بیآورد. پدرش نیز که مردی دانشمند بود، در بازبینی روزهای زندگی، اندکی درین زمینه با او سخنی گفته بود و چنان می نمود که وی را بدین کار وصیت کرده است.

هشام مردی جهان ندیده و اندیشمند و پخته و روان شناس بود. سالها در جوانمردی راه پیموده و در میان مردم گشته بود. درین جهانگردیها و چنان فشانی ها بیشتر با مردم زیر دست زیسته و باآرزوها و خواهشهای دل ایشان پی برده بود. می دانست که این مردم خرده پا از بیادگران دلی پر خون دارند و از استمهای ایشان و وردستانشان بتنگ آمده اند. میدانست که این گونه مردم را جز پیشوای روحانی کسی نتواند بکارهای بزرگ وادارد. این بود که مصمم شد ازین راه بر مردم شهر خویش و روزگار خویش چیره شود.

روزی در بیرون شهر، جوانمردان را گرد آورد و خود در میانشان بر بلندی رفت و مردم را بخویش خواند.

این خبر در شهر مرو و در همه خراسان و لوله افکند. فرمانروایان بیگانه بر خویشان لرزیدند و بچشم خویش می دیدند که دشمنی توانا برخواست و کاخ آرزوی شان از هم فرو ریخت. چاره ها اندیشیدند و نیرنگها بکار زدند تا اینکه هشام پسر حکیم، پیشوای آزادان و جوانمردان مرو را، گرفتند و همچنانکه در باره همه میگردند، بند کردند و بغداد بردند و چندی او را در بند بداشتند تا اینکه خلافت بمهدی رسید و وی از بند رهایی یافت و باز راه دراز بغداد را برو پیش گرفت و این بار راهی می رفت که دیگر باز گشت نداشت.

بیامبر مرو مردی خیال پرست و شیفته کار خویشان بود. بهر وسیله که می بود می بایست پیش رود. در کاری که وی پیش گرفته بود نتیجه بیش از وسیله اهمیت داشت. وی نتیجه را می دید وسیله هر چه خواهی گو باش! وانگهی مگر دیگران، همواره از همین راه وی را از پا در نمی آوردند؟ اینک که همه بتزویر و دروغ، شکست در کار اومی آوردند، دست کم وی، بفریبی کوچک تر و دروغی مردانه تر دست بیازد.

مردی دانا، که بر همه دانش های روزگار خویش چیره باشد، ناچار نیروئی و پیشرفتی دارد که دیگران ندارند. هشام پسر حکیم، پیشوای جوانمردان

مرو و پیامبر آن روزگار، از آن پس از مردم دوری گزید. هر زمان که ناگزیر می شد در میان مردم شهر اندر آید نامی دگر گونه بر خویشان می گذاشت. زمانی خویشان را «هاشم» و گاهی «عطا» می خواند و بهمین جهت کسانی که پس از او، از وی سخن رانده اند در نامش اختلاف کرده اند.

برای اینکه در انجام کار بزرگ خویشان بهتر و بیشتر پیش رود، ناچار شد از زادنگاه گرامی خویش و از آن شهری که فراهم آمدن نگاه مردی و مردانگی و میعاد جوانمردان خراسان بود، باذرد و دریغ چشم بیوشد و سرزمین دوری را جایگاه برگزیند. این بود که بایاران و پیوستگان نزدیکش راه ماوراءالنهر را پیش گرفت و چون از رود جیحون گذشت، دست راست شاهراه سمرقند را گرفت و در سه منزلی سمرقند بشهر نخشب، که در آن زمان شهری دورافتاده و پناه گاه خوبی بود، فرود آمد و در دو فرسنگی شهر در دامنه کوه سیام بر سرچاهی دژی استوار ساخت و آنجا را جایگاه خویش و پیروان نزدیک و یاران و کسانش کرد.

از آن روز دیگر دیده کسی، جز دستیاران نزدیک، بر چهره هاشم پسر حکیم نیفتاد و هر زمان که در میان مردم آشکار میشد، روپوش یا قاپ و یا مقنعه ای از پارچه زرا ندود بر چهره داشت تا مردم روی او را نبینند و وی را چون مردی ناتوان و اندک مایه پندارند و در ضمن در پرتو آفتاب و در فروغ شمع، روپوش که بر چهره داشت بتابد و پرتو افکند و مردم را خیره تر و شوکت زده تر کند. از آن روز مردم روزگار، وی را بنام «مقنعه» خواندند چنانکه نام اصلیش هم فراموش شد.

مقنعه پیروان خود را فرمود که برای امتیاز از مردم دیگر، همواره جامه سفید بیوشند و بهمین جهت این گروه را «سفید جامگان» میگفتند و تازیان بزبان خود ترجمه کرده و «میضه» نام نهاده بودند.

روز بروز، بر شماره سفید جامگان افزوده میشد. اندک اندک، بر سراسر خراسان و ماوراءالنهر دست یافتند و لرزه در بنیاد حکمرانی بیگانگان ستمگر افکندند. این گروه نامردم تازیان و وزیردستانشان، جز آنکه ایشان را بد نام کنند و بدیشان تهمت زنند و کافرو زندقه بخوانند، چاره ای دیگر نداشتند. تا ازین راه مردم ساده و نادان را از ایشان دور کنند و شگفتا که هزار و دویست سال مردم ساده دل درین شبهه و فریب باقی ماندند!

پیامبر سفید جامگان، برای آنکه از نابکارها و خیانت ها و نامردیهای جاسوسان و فرستادگان بیگانه در زنهار باشد، از مردم روزگار خویش دوری می گرفت و همچنان دردژی که در دامنه کوه سیام ساخته بود، می زیست و چون

در آن روز گارزنان درین گونه کارها نبودند و بایگانگان کمترسازش داشتند، کار گزاران نزدیک خود را از زنان پیروان خود برگزید و نزدیک صد تن از ایشان را در آن دژ سیام گرد آورد و رابطه خود را با مردمی که در بیرون دژ بودند بدست ایشان سپرد.

در آن زمین، هنوز آئینی که تازیان با خود آورده بودند، چند اناث در خراسان و ماوراءالنهر ریشه نگرفته بود. چنانکه مردم نماز را هم بزبان پارسی میخواندند و پس از آنکه از دین بهی و آیین مزدیسنا دست شسته بودند، هنوز دین درستی نداشتند و ناچار کسی چون مقنع که میخواست نیروی برانگیزد و ایران گرامی خویش را از چنگال بیگانگان رها کند، بهترین وسیله اینست بود که مردم را بآیین نوین بخواند و بدین گونه در دلها راه باز کند.

سالاران بزرگ، که در میان پیروانش بودند مردمی کار آمد و دلیر بودند و روز بروز بر قلمرو آیین نوین می افزودند. دلیر ترین و کار آمد ترین سالاران سپاهش «عبدالله پسر عمرو» بود که دختر خویش را، بزنی بمقنع داده بود و او بود که نخست از مرو برخاست و از جیحون گذشت و در شهرهای کش و نخشب مردم را بوی خواند و راه را چنان باز کرد که مردم کش و نخشب همه بدو گرویدند. نخستین روستایی، از خاک کش که مردمش پیروی کردند، روستای «سویخ» بود که از آن پس نیز، تا سالها مرکز یاران و بساوران مقنع بشمار می رفت.

سالاری «عمرو» نام، از مردم سویخ پیشرو آن جنبش شد و مردم را بر حکمران آن دیار شورانید و مردم بر آشفتنند و آن حکمران بیگانه را کشتند و سرزمین نخشب و کش و قسمتی از خاک سغد و بخارا را بآیین تازه در آوردند و بدین گونه کار بالا گرفت و کسانی که با ایشان یاری نکردند بر جان خویش بلرزیدند و هنگامه ای شگفت و بیم و هراسی بزرگ در خراسان و ماوراءالنهر افتاد.

حمید پسر قحطبه، از جانب تازیان حکمرانی خراسان و ماوراءالنهر داشت و وی فرمان داد تا مقنع را بگیرند و ببند افکنند و این هنگام بود که مقنع از مرو گریخت و بسرزمین نخشب، در میان هوا خواهان خویش رفت. از آن زمان حمید پسر قحطبه همواره در پی مقنع و سفید جامگان بود و لشکریان بچنگ ایشان می فرستاد.

هنگامی که مقنع از ساختمان دژ خویش، در دامنه کوه سیام فراغت یافت، باهمان دانشها و فراستهایی که داشت و آن زبردستی که در کارهای شگفت بهم رسانیده بود، شبها طبقی فروزان چون ماهی تمام از آن چاه میان دژ بر می آورد

و با آسمان می فرستاد؛ چنانکه چون ماه تمام آسمان را می گرفت و جهان را روشن میکرد و پرتو زرینش بهمه جامی تافت و همه کس و همه چیز را در می گرفت و دوباره پس از چندی فرود می آمد و بجایگاه نخستین در بن آن چاه باز می گشت. مردم این طبق فروزان را بنامهای مختلف می خواندند «ماه نخشب» یا «ماه کش» یا «ماه چاه کش» یا «ماه سیام» یا «ماه کاشفر» و یا «ماه مقنع» می گفتند و بیش از هزار و دویست سال، این سخن در زبان مردم ایران گشته و بسا شاعران، که خوب رویان را بدان مانند کرده اند.

پیداست کسی که بدین گونه در دانش و هنر زبردست باشد و چنین طبقی نورانی و آسمان بیمای بسازد که هنوز کسی براز آن پی نبرده و ندانسته است که وی در ساختن آن چه هنر بکار برده است، تا کدام پایه کاروی بالا می گیرد و چگونه مردم روزگار، آنهم روزگار هزار و دویست سال پیش، بدومی گروند. گویند این طبق فروزان و این ماه پرتوافکن، چنان بزرگ بود که از دو ماه راه، آنرا در آسمان می دیدند و بهمین جهت بود که بیش از پیش گروه گروه زن و مرد و پیر و جوان برو گرد می آمدند و بیروی از فرمان او کمر می بستند.

در آن زمان، مردم خراسان و ماوراء النهر از کشته شدن ابو مسلم هنوز خشمگین بودند و از خلیفه تازی که دست بخونش آلوده بود کینه در دل داشتند. مقنع هم که دست پرورده و برداشته ابو مسلم بود، بالاترین وظیفه خویش را درین میدانست که انتقام این مرد بزرگ را از بیگانگان خانمان برانداز بگیرد. بهمین جهت مهدی خلیفه بغداد، سخت بیمناک بود و گروه گروه سپاهیان بجنگ مقنع می فرستاد. اما از آنها کاری نساخته بود و کار مقنع همچنان بسالا می گرفت.

مقنع در آیین تازه ای که آورده بود، معتقد بود که هر آیینی آیین پیشین را نسخ و لغومی کند و بهمین جهت آیین او نسخ آیین های پیش است و وی درین آیین جانشین ابو مسلم است. می گفت آفریدگار جهات چون جهان را آفرید در آدم حلول کرد و پس از او در پیکر نوح و موسی و عیسی و محمد در آمد و سپس در ابو مسلم حلول کرد و اینک در پیکر او در آمده است. می گفت آن پیمبران دیگر، همه نفسانی بودند و من روحانی ام، که در ایشان بودم و مرا این توانایی هست که خود را بهر صورت که خواهم بنمایم.

مقنع، این سخنان را تنها بنزد بکان و خواص اصحاب و پیروان خویش می گفت و نیز می گفت من از آسمان آمده ام و با آسمان بازمی گروم. بالاترین برتری که در آیین مقنع بود این بود که پیروان خویش را

همواره بنشاط و سرور و بهره‌جویی از زندگی دلبر می‌کرد و بدین گونه میخواست پیروان خویش را نیرویی بینگشده و بزندگی این جهان دلبسته و دلخوش کند و از نومی‌دی و بدینی بازشان بدارد؛ تا بدین گونه بردشوارهای جهان چیره شود و جنبش مردانه خویش را ب نتیجه ای که می‌خواست برساند. بدخواهان و دشمنان وی که بسبب وانگیزه واقعی تصمیماتش بی‌نمی‌بردند یا اینکه احیاناً می‌خواستند تهمت بزنند وی را پیرو مسلك ابا حیان می‌دانستند و می‌گفتند که وی زن را نیز مباح کرده و گفته است زن همچو گلیست و هر که از آن بیوید چیزی از آن کم نشود.

پیشوای سقید جامگان، هم‌چنان دردژ کوه سیام می‌زیست و برده داری داشت که واسطه او و پیروانش بود و هر روز دستورهای وی را بسالارانش می‌رساند. گردا گرد دژ کوه سیام، دژی بزرگتر ساخته بودند که پیروان و اصحاب نزدیک در آن جای داشتند. و هر روز يك بار در آن دژ رامی‌گشودند و آنچه برای زندگی خود می‌خواستند از بیرون دژ فراهم می‌کردند و سپس درهای دژ را می‌بستند و دیگر نمی‌گشادند.

درین میان، مهدی خلیفه بغداد، هم‌چنان از پیشرفت کاز سقید جامگان هر اسان بود و سرانجام ناچار شد خود روی بحراسان نهد و در نیشابور بماند تا از آنجا لشکری بدفع ایشان بفرستد. مقنع چون دانست که خلیفه بخراسان آمده است ترکان را، که در میان پیروانش بودند، بخواند و خون و مال مسلمانان را برایشان مباح کرد و ایشان در میان مردم افتادند و هنگامه ای شگفت پیاپی کردند.

حکیم احمد، فرمانده سپاهیان مقنع در بخارا، بسیاری خوشی و باغی و کردک، که سه تن از سرهنگان آن سپاه بودند، در اطراف بخارا بکشتار و تاراج دست زدند چنانکه مردم بخارا هر اسان شدند و نزد حسین بن معاذ، که از جانب تازیان حکمران این سرزمین بود، رفتند و او را بجزا ببری با سقید جامگان برانگیختند و او در رجب ۱۵۹ بالشکر خویش و مردم بخارا از شهر بیرون آمد و در روستای نرشخ این دو گروه بهم رسیدند و جنگ در گرفت.

در جنگ نخستین، لشکریان مقنع شکست خوردند و صلح کردند و بدی رفتند که دیگر کشتار و غارت نکنند و عهد نامه نوشتند. اما چون مردم بخارا باز گشتند ایشان حصار نرشخ را استوار کردند و آذوقه در آن گرد آورده و بساز بنای دشمنی گذاشتند. مهدی خلیفه، چون کار را دشوار دید، و زبر خود جبرئیل بن یحیی را بجنگ سقید جامگان فرستاد و مأمور کرد بخارا و از آنجا بتخشب رود و با مقنع جنگ کند.

چون جبرئیل بخارا رسید، حسین بن معاذ از ویاری خواست که نخست

حکیم احمد را از میان بردارند و گفت چون این مرد از میان رود، آسان بر مقنع می توان دست یافت. جبرئیل هم این پیشنهاد را پذیرفت. اما چهار ماه تمام لشکریان خلیفه و مردم بخارا نتوانستند کاری از پیش ببرند و هر روز گروهی از ایشان کشته می شدند و سرانجام، چاره جز آن ندیدند که حيله کنند و بنامردی تقبی بر حصار سفیدجامگان بزنند و بدین گونه قسمتی از آن را آتش زدند و ویران کردند و آنگاه در حصار ریختند و جمعی بسیار از لشکریان حکیم احمد را کشتند. سفید جامگان چون خود را گرفتار دیدند، بار دیگر صلح کردند و پذیرفتند که ایشان را بی سلاح نزد خلیفه تازی ببرند. اما چون باطناً از آن گروه مسلمانان ایمن نبودند، در نهان با خود سلاح داشتند.

جبرئیل فرمان داد که در نهان حکیم احمد را بسکشند. و خشوی را نیز از اسب فرو کشیدند و کشتند. سفید جامگان چون این عهد شکنی را دیدند سلاحهای پنهان خود را بیرون آوردند و بار دیگر جنگ در گرفت اما این بار هم شکست سفید جامگان رسید. جبرئیل سرهای کشتگان را بسفند برد تا سفید جامگان، که در آنجا بیشتر شده بودند سفیدیان نام از سالاران مقنع بر آنها ریاست داشت، ازین پیشامد بترسند. اگر چه سفید جامگان سفند هم مردانه ایستادگی کردند و جنگهای چند در گرفت، اما سرانجام آنها نیز شکست خوردند و جبرئیل از سفند بسمرقند رفت و آنجا نیز با سفید جامگان جنگهای بسیار کرد.

در سال ۱۶۱۱ بار دیگر معاذ پسر مسلم که حکمران خراسان بود، بصورت رفت و باز از آنجا بچنگ سفید جامگان سفند لشکر کشید و تا دو سال بسا ایشان می جنگید. در جمادی الاولی سال ۱۶۱۳ خلیفه بغداد، مسیب پسر زهیر رضبی را حکمرانی خراسان داد و او در ماه رجب بیخارا رفت و با کولارتکین نام ترک، که از سرهنگان سپاه مقنع بود، جنگ کرد، از سوی دیگر حکمران هرات که سعید حرشی نام داشت، بدژ سیام، که جایگاه مقنع بود، حمله برد و آنرا محاصره کرد و در اطراف آن دژ، برای سپاهیان خویش که بشماره بسیار بودند خانه ها و گرمابهایی ساخت تا تابستان و زمستان دست از محاصره نکشند.

با این همه مقنع و سفید جامگان، هم چنان ایستادگی کردند زیرا که در میان دژ خود چشمه آب و درختان و کشتزارها و کشاورزان داشتند و وسیله زندگی برای نزدیکان مقنع از هر جهت آماده بود و سپهسالاران وی از همان درون دژ بدستیاری لشکریان خود حملات دشمن را دفع میکردند.

در میان این دژ، دژ کوچک تری بر بالای کوه بود که همان قلعه مقنع بود و کسی نمی توانست بر آن دست بیابد. اما چون محاصره بسیار طول کشید و مردمی که در درون دژ نخستین بودند بجان آمدند و روز گسار بر ایشان تنگ شد، ناچار

سپاه سالارشان تسلیم سعید حشری شد و دژ را بتصرف کسان اوداد و لشکریانی که با او بودند پراکنده شدند.

هر کس دیگر جای مقنع بود همین که دژ نیرومند خویش را بدست تازیان می دید و پیروان خود را پراکنده می یافت، از پیشرفت کار خویش و دنبال کردن آن جنبش بزرگی که در چهار سال پیش بدان آغاز کرده و هزاران هزار مردم غیرتمند بزرگوار جوانمرد را با آن یار کرده و سرزمین پهناوری را جلوه گاه آن ساخته و بانگ آن جهان را فراگرفته بود، دست برمی داشت و یکسره نومید می شد و مانند دیگران زنهار می خواست و بازمانده زندگی را بخورد و خواب و خشم و شهوت می گذارند.

اما هشام پسر حکیم بلخی، که در میان جوانمردان مرو بیجهان آمده و زیر دست ابو مسلم خراسانی پرورده شده و جوانمردان خراسانش بیش از این بر گزیده بودند از این گونه مردان سست زبون نبود، که بدین باها از پای درآید و زندگی در ناامی را بمرگ در کاه رانی رحمتان نهد.

نه! پیشوای سفید جامگان، از آن کسانی نبود که تن بفرمانبرداری از بیگانگان در دهد و پس از آن همه کامیابی ها و سالیان دراز پیشوایی بر غیرتمند ترین مردان جهان متمدن زمان، نامی از بیگانه ای زشت و نابکار بستاند!

در میان دژ سیام توری بزرگ بود که هر روز نان صدتن در آن آماده می شد. آن شب آغاز زمستان سال ۱۶۳ هجری، که ماه نخبش آخرین بار در چاه سیام فرورفته و دیگر از آن بیرون نیامده و تاجاودان در آنجا مانده بود، هشام پسر حکیم بلخی، آن پهلوان نقاب پوش، آن جوانمرد سفید جامه دلیر، که هیچ چیز حتی میلیونها بیدادگر و مزدور برو دلیر نشده و او را بیمناک نکرده بود، در کنار آن چاه چردامن کوه، تصمیمی گرفت که هنوز هزار و دویست سالست کسی جرأت نکرده است چنان تصمیمی بگیرد و بکاری عزم کرد که هزار و دویست سالست با همه دعویهای برتری، هنوز هیچ کس از آدمی زادگان نتوانسته است بدان بزرگی کاری از پیش ببرد.

رگ ایرانی وی، با اجازه نمیداد که خود و نزدیکانش را در دست تازیان ناجوانمرد ببیند. شبانه آن نقشه را کشید و بامداد از خواب برخاست. آن تنور بزرگ را که چون کانون دوزخی بود، گرم برافروخت. چنان که آهن و منس هم در آن گداخته میشد و سه روز هم چنان آنرا تفته می کردند.

در پایان روز سوم، همسر مهربان خویش، دختر عبدالله پسر عمرو را که وفادارترین سالارانش بود و در آخرین زد و خورد در میان دژ جان در راه او داده و نام خویش را در دل جوانمردان باخون نگاشته بود بخود خواند. گفت

زنان را بطعام و شراب بنشانند و در شراب زهر کرد و هر زنی را يك قدح مخصوص داد و گفت چون من جام خویش را بر کشم شما نیز باید همه جام را یکباره بپیمایید. از همه آن زنان که در آن میان بودند، تنها يك تن که خیانت پیشه بود و از مرگ می‌هراسید و بی‌برده بود که سر نوشت او چه خواهد شد جام خویش را ننوشید و از گریبان خود ریخت و خود را مرده ساخت و در میان زنان دیگر انداخت و همین که فرصت یافت در گوشه ای پنهان شد و از پناهگاه بر این وقایع می‌نگریست. چندی نکشید که آن همه زنان يك يك از پا در آمدند. پیشوای جوانمردان بیای خاست و نگاهی بچپ و راست افکند جز خویشتمن کسی را سر پای ندید. دست لاغر خویش را بر پیشانی مردانه کشید، عرق سردی را که بر آن نشسته و بر روی پوش زربفت میریخت بر چید، روی پوش را بيك سو افکند «مقنع» از زیر نقاب بیرون آمد، جهان يك باردیگر توانست آن چهرهٔ مردانهٔ پنجاه ساله را بنگرد. آن چشم سیاه دلشکاف بار دیگر بر جهان، شگفت زده نگریست، نزدیک پرده دار خویش که همواره در دژ همراه او بود رفت، شمشیری را که بردستش بود از او گرفت و با آن شمشیر سر او را هم بر زمین افکند که این آخرین باز ماندهٔ دژ سیام هم بدست دشمن نیفتد. سپس يك يك مردگان را بغل می‌کرد و در آن تنور تفته می‌انداخت و سرانجام چون دیگر کسی نماند، باردیگر نزدیک تنور رفت، جامهٔ سفید بلند خویش را بیرون کرد و در کنار تنور گذاشت، نگاهی بر آسمان خون آلود مغرب کرد که شفق میرفت دامن خونین خویش را از آن برچیند، ماه نوی را که سه روز بود از آن افق پدیدار میشد نگریست، سر خویش را گرداگرد آسمان گرداند، با زمین و آسمان ایران خویش وداع کرد، دست راست را بحالت وداع بلند کرد و کف دست را رو بمغرب نگاه داشت و بهمین حال جستی بدان تنور گذاخته زد و در میان آن همه خاکستری، که از سوختن آخرین پیوستگانش در میان آتش گرد آمده بود، افتاد و هماندم دودی از تنور برآمد و اندام لاغر او چنان سوخت که جز خاکستری از او بجا نماند.

آن زن که می‌را در گریبان خویش ریخته و بدین گونه جان از آن همه جانفشانانی بدر برده بود، چون نزدیک آن تنور رفت اندک نشانی هم از پیکر او ندید. تو گوئی هشام پسر حکیم هرگز در جهان نبوده است. امانه، بزرگ تراز و چیزی در جهان نبوده است! هزار و دویست سالست که جهان در برابر بزرگی او شگفت مانده و نمی‌داند این نیروی کوه آسا، این مردانگی شگفت را بچه چیز مانند کند! هنوز جهان مقیاس و میزانی نیافته

مردم است که با آن همه جوانمردی را بسنجند.

۱۳۲۵

بامداد آن روزی که آخرین دود از تنوردز سیام برخاست، آن گروه ستمگران بازیردستان غارتگر خویش، فریاد زنان و هلهله کنان، در دژی پاسبان را گشودند، جز مال چیزی نیافتند که از آنجا ببرند و اگر اندکی با این مردانگی آشنا بودند می توانستند یادگاریکی از بزرگترین مردان جهان را نیز با خویش ببرند، یادست کم یادگار آن ملتی را که ازین گونه بهلوانان در دامن خود پرورده است!

از آن پس از سی و دوهزارتن بیروان نزدیک مقنع کسی در پای کوه سیام و بر سر آن چاه نماند؛ اما تا چهارصدسال پس از آن درکش و نقش و بخت را هنوز گروهی از سفید جامگان می زیستند و نام هشام پسر حکیم بلخی را در تار و بود دل خویش بافته بودند.

آن تخته‌ی که پیامبر سفید جامگان، در هزار و دوست سال پیش در آن واخی دوردست خاک ایران بر زمین پاشید هر سال نیش زد و سر از زمین بر آورد و در زیر آفتاب سر کشید و نیرو گرفت و هنوز میوه جاودانی خود را مینهد.

آذرماه ۱۳۲۵

سید علی آنتیمی

شکست ایده نولوژی علم الاجتماع بورژوازی

ترجمه: مهندس شرمینی

از: گ. آلکساندراف

(۴)

در دو مقاله پیشین، پس از معرفی جامعه شناسان بورژوا و مشخص کردن طرز تفکر آنان، آلکساندراف با ذکر مدارک و اسناد متقن و بسیار زیاد، نکات مشخص عقاید انحرافی ایندسته از علمای جامعه‌های فرسوده را نشان داد و اکنون در این مقاله، شمارا با خیال باقیها و خوابهای خوش ایندسته از جامعه شناسان، آشنایی سازد و افکار جهالتگیرانه و تجاوزکارانه علمائی را که خود حتی علم و دانش خود را در اختیار سرمایه و « توسعه بازارها » گذارده اند معرفی می‌کند.

پیش بینی درباره آینده -

علم الاجتماع در کشورهای خارجی، با جدیت و حرارت خاصی، مسئله کهنه و در عین حال تازه « طرق تکامل اجتماع معاصر » را بررسی مینماید. در طرح و مطالعه این سلسله مهم، دو تمایل متمایز آشکار شده است. یکدسته از این آثار موقوف به تجزیه و تحلیل مسئله امکان پیش بینی در زندگی اجتماعی و تعیین راههای آینده تکامل تاریخ است. در این زمینه معمولاً اکثریت باشکاکان و کسانی است که اعتقاد بچنین امکانی ندارند.

دسته دیگری از این آثار، به تفسیر سیاسی مسئله آینده کشورهای گوناگون و مسئله سازمان جهانی می‌پردازد.

« ادواردس »، بزرگترین جامعه شناس امریکائی، آشکارا بر علیه هر گونه اظهار نظر قطعی درباره تاریخ اجتماع بشری سخن گفته است. در کتاب خود بنام « جامعه شناسی عصر جدید »، (۱) ادواردس، از مورخان، جامعه شناسان و اقتصاددانان، میطلبد که اگر مایلند اعتماد و اطمینان مردم را جلب کنند، جداً از رمالان و ستاره شناسان و غیب گوئیان، که در تمام رشته های مربوط بزندگی انسان خرافات و اوهام وارد می‌کنند، دوری گیرند. بعقیده او، جامعه شناسی نباید کاری با این گروه مردم با سابقه و بدنام داشته باشد. باتکلیه بازمایشهای تلخ گذشته، این رهبر جامعه شناسان امریکائی توصیه میکند که علوم اجتماعی نباید در مسائل عمومی اجتماع و طرق تکامل آن، بررسی نماید. او میکوشد وظائف علم الاجتماع را بمطالعه مسائل خصوصی از قبیل مناسبات جنسی، فلسفه ازدواج و طلاق، آزادیهای فردی، دستگاه

1) Ross Ed. A. « New-Age Sociology » . D. Appleton - Century Co, inc . N. Y. - London . 1940.

مجازات، مسائل استعمال نوشابه و غیره ... محدود نماید .
 «رس» عقیده مند است که جامعه شناس قادر است يك مسئله محدود و مشخص را مطالعه و بررسی کند . اما پیش بینی نتایج و سراسر انجام جریانات متداخل و بفرنج اجتماعی ، خارج از توانائی و قدرت اوست .

چگونه ممکن است این تضاد آشکار را ، که بین کوشش عسده ای از جامعه شناسان ، برای گریز از مطالعه و بررسی مسائل مربوط بتکامل آینده اجتماع از يك طرف ، و علاقه مفراط ایشان از طرف دیگر در زمینه های سیاسی و تفسیر سر نوشت آینده ملل و کشورهای مختلف و سازمان جهانی ، مشهود است تغییر نمود ؟

این تضاد چنین تغییر میشود که چنانکه آزمایشهای فراوان تکامل علوم اجتماعی نشان میدهد ، یکنفر جسامه شناس بورژوا که نماینده طرز تفکر و علوم اجتماعی طبقه خود میباشد اگر درباره اصول ، اظهار نظر میکند هرگز منافع و امتیازات طبقه متمول را در جامعه سرمایه داری فراموش نمیکند . از اینرو او هیچ وقت قادر نیست در تقویم و درک حوادث و پدیده های اجتماعی حقیقت بین و منصف باشد .

از طرف دیگر این آقایان و سیاستمداران ، نمیتوانند از توجه و تعبیر سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی سیاستهای داخلی و خارجی دولتهای خود غفلت کنند . تا زمانی که این جامعه شناسان درباره مناسبات معاصر اجتماعی ، سیاست داخلی و خارجی کشورهای خود سخن میگویند ، گاه گاهی از عوالم خیال و تصور بزمین پرگناه مسائزول اجلال میفرمایند و سروکاری باحقایق مییابند و سازمان فسلان کشور را مورد عنایت یا انتقاد قرار میدهند . ولی همینکه سخن از سازمان آینده اجتماع بمیان آید ، صحبت بطرف وجهات تکامل کشیده شود ، تجزیه و تحلیل منطقی ناپدید می گردد و جای خود را بمباحث موهوم و تجریدی میسپارد .

مثلا «مانهایم» استاد دانشگاه لندن ، در کتاب خود بنام «انسان و اجتماع در عصر تجدید سازمان» (۱) مطالب بسیار جالبی ، درباره آزادی بشر ، در دوره های گوناگون تکامل اجتماع آورده است . ولی هنگامیکه رشته کلام بتأمین آزادی در اجتماع آینده میرسد ، استاد نامبرده بساظهارات بسیار مبهم ، و کلیاتی در لزوم ایجاد اجتماع کامل قناعت میکند . در چنین اجتماعی مقامات حساسی ، برای راهنمایی اجتماع پیش بینی میشود و بکمک همین مقامات است که آزادی برای عموم افراد تأمین میگردد .

دانشمند امریکائی «دیوئی» نیز بدکر کلیات و اصول نامشهوری راجع بدور - نای ترقی زندگی اجتماعی اکتفا میکند . بقیه او ، حس واقع بینی ما چندان عمیق نیست . از اینرو ضمن مطالعه و بررسی هدفهای ایده آل ، ما از واقعیت جدا میشویم . آرمانهای مافرصتها و امکانهای ما هستند . ولی فقط موقتی آرمانهای واقعی هستند که برای آنچه که امروز در حال تکامل و ترقی است امکان عملی شدن را بدهند .

1) Karl Mannheim « Man and Society in an Age of Recons-
 truction . Studies in Modern Social Structure » . Kegan Paul .
 Treuch and Co, Ltd . 1941 .

تصورات ما ممکن است این آرمانها را از موانع و اشکالات موجود رهایی بخشد و آنها را بلا مانع در برابر ما محسوس کند ولی اگر این آرمانها با واقعیت مرتبط نباشد، پرده‌ها و تصاویر زیبایی، که فقط در خواب دیده میشوند، بیش نیستند.

از این نقطه نظر، اثر بزرگ دانشمند امریکائی «ژوزف مایر» بنام «اصول علم الاجتماع از نظر روش علمی» (۱) بسیار جناب توجه است.

در کتاب خود، «مایر» بررسی مسئله اساسی که توجه علوم اجتماعی را بخود جلب کرده است، یعنی بمشالمة مسئله طرق تکامل آینده اجتماع میپردازد. «مایر» میپرسد بچه علت ترقی اجتماع تا کنون، نسبت بسرعت عجیب ترقیات مادی که در این اواخر صورت گرفته است، کند و بطی بوده است؟ ترقیات سریع مادی در قرن بیستم، بقیده «مایر»، معطل بشرفت هسای صحت و فیزیک بود که باعث تغییرات محسوس در طرز زندگی انسان شده است.

این ترقیات، بصورت تغییرات بزرگی در رشته صنایع، اداره دولتها، سطح عالی زندگی مردم، توسعه هایت، دموکراسی و فرهنگ عمومی، تظاهر نموده است. ولی بقیده «مایر» همین کارها بیجا در ترقی صنایع و با اصطلاح خود او، ترقیات مادی، اشکالات عظیم اجتماعی را نیز با خود آورده است. حس ملیت، بنظر دانشمند امریکائی، امپریالیزم خونخواره را بوجود آورده - دموکراسی، توسعه بی سابقه فساد را - ترقی صنعتی، جنگهای عظیم و انقلابات سیاسی را بدون اینکه در اینجا، به گمراهی های «ژوزف مایر» درباره علل ترقیات مادی اجتماع و اشکالاتی که گویا زائیده این ترقی است بپردازیم، بینیم بقیده «مایر» راه ترقی آینده اجتماع چگونه است؟

«مایر» معتقد است که بی شک راه تکامل بهتری نسبت بهرج و مرج بیست قرن گذشته موجود است. «مایر» میگوید که دو موضوع امکان وجود چنین راه بهتری را مدلل میسازد.

(۱) قبول اصلی است که تا آن اجتماع از نظر مباحث بیشتر بدیده ای است «مستوعبی» تا «طبیعی». سازمانی است که با گوشه‌های انسان ایجاد شده و آشکار است که بدست او نیز ممکن است تغییر یابد.

(۲) اصل بستگی سازمان اجتماعی و ترقیات و اکتشافات علوم طبیعی و بخصوص زمین شناسی، گیاه شناسی و روان شناسی است. از آن رو که در گذشته ما اجتماع برای تکمیل زندگی خود، از این دواصل استفاده میکردیم، در آینده نیز بقیده «مایر» نمیشود، مگر استفاده منطقی تر از این دواصل بود. گرچه «مایر» در آغاز سخن، مانعی نمی بیند که با استفاده از تجارب گذشته، اقدامات و طرقی برای راهنمایی اجتماع در جاده ای صحیح تر و مطمئن تر، پیشنهاد نماید؛ ولی وقتی که با جرای عملی این امکان میرسد، آن دانشمند ارجمند، آب فرو می بندد و باغیها را بسیار میهم و تخیلاتی تیریدنی درباره آینده و در خصوص راه منطقی تکامل اجتماع بشری،

1) Mayer Joseph «Social Science Principles in the Light of Scientific Method». Dune University Press, Uurham, North Carolina. 1941.

اكتفا میکنند .

عده‌ای دیگر از جامعه شناسان نیز وجود دارند که با استبدلالی ست و بی منطق ، می‌گویند ثابت نمایند که اکنون گویا در اجتماع ، جریان تعویض فرهنگ مادی توسط فرهنگ روحانی و معنوی برقرار می‌گردد ، که ارزشهای عمومی مورد تجدید نظر اساسی قرار می‌گیرند ، جای روحانی طرز تفکر تقویت می‌یابد ، رفتار و کردار انسان بطرف کمال می‌گراید و بالاآوره با تکامل و تعالی الهی صورت می‌گیرد . بعقیده اینان تکامل آینده اجتماع نیز در اینراه خواهد بود .

چنانکه مشاهده میشود کاملاً سخاست اگر تصور شود که علم الاجتماع کشور های خارجی ، بکلی از توصیف تکامل آینده اجتماع باز ایستاده است . ولی در ضمن این توصیف «قوانینی» «کشف» میشوند که با جریان حقیقی تکامل تاریخی اجتماع تناقض و مغایرت شدید دارند .

برای تجسم و تصویر تری آینده اجتماع بشری ، این دانشمندان در دریای پیش بینی های عجیب و غریب و سفسطه بی مانند و تخیلات موهوم غرق شده اند . نظریات سوسیال جامعه شناسان روز را

نظیر این جریان در آنتارسیاسی ، که درباره سازمان آینده باردای از کشور ها و سازمان جهانی بطور کلی نوشته میشوند ، مشاهده می‌گردد . در این قبیل کتب سیاسی ، رسالات و مقالات خیلی آسانتر و سهل تر از نوشته های اجتماعی میتوان بعلل و موجبات پیدایش این آثار و انشار آنها پی برد . در ایام اخیر ، نقشه های فراوان و بیشماری درباره تجدید سازمان زندگی اجتماعی در ادبیات کشور های خارجی منتشر شده است .

عده‌ای پیشنهاد میکنند ممالک متحده جهانی ابراء شوند . دیگران در نظر دارند حدود جغرافیائی ممالک دنیا را از روی ملاحظات ملی از نو تعیین کنند . عده‌ای دیگر جهان را بر اساس نوادی تقسیم می‌کنند و کوچ دادن توده های انبوه مردم مختلف را برای تمرکز آنها در نقاط معین مفید و لازم می‌شمارند . بالاآره عده‌ای دیگر پیشنهاد می‌کنند دنیا بنطاق نفوذ تقسیم شود و باین ترتیب ، کشورهای و ملل کوچک بدور این دول بزرگتر جمع و متشکل شوند . البته واضح است که جمیع این نقشه ها ناهد شالوده منطقی و واقعی است و غالباً محصول تخیلات موهوم سازندگان آنهاست .

مارا در اینجا بمحتویات این نقشه ها کاری نیست . توجه ما ، بیشتر بتماایلاتی است که در بحث این مسئله ، آشکارا و هویدا است .

نویسنده امریکائی «زیف» ، در فصل آخر کتاب خود بنام «نظر جنتمن ها درباره صلح» (۱) پیشنهاد میکند که جهان بشش دولت عظیم تقسیم شود که هر یک از آنها باید دارای حقوق سیاسی مساوی ، منابع اولیه لازم ، جمعیت کافی و حدود مشخص جغرافیائی باشد . تا اینکه کاملاً از لحاظ اقتصادی مستقل و از لحاظ نظامی غیر قابل شکست باشد . با یک چنین سازمانی ، بعقیده نویسنده ، دلایلی برای جنگ

1) William B. Ziff < The Gentlemen Talk of Peace > . The Macmillan Company . N. Y. 1944 .

پیش نخواهد آمد - زیرا نیروی طرفین مساوی و نیروی جنگی ایشان بقدری شگرف خواهد بود که امکان پیروزیهای آسان، بکلی منتفی خواهد بود. از طرفی چون توافق نظر بین پنج‌الی‌شش دولت عظیم بسیار سهلتر از موافقت بین هفتاد «سازمان مفشوش و مختلط سیاسی» امروزی خواهد بود، حل مسائل مورد اختلاف، بطریق مسالمت آمیز طبعاً اشکالی نخواهد داشت.

هریک از این دول عظیم، باید واحد مستقل و تمامی باشد. در فله و آن نباید هیچگونه سازمان مستقل و خود مختاری بوجود آید. مناسبات بین دول عظیم بر پایه توافق نظر در کلیه مسائل اساسی استوار خواهد بود. بسندین ترتیب جهان بینج سازمان تقسیم خواهد شد که وحدت منافع هر یک از آنها یگانگی و اتحاد داخلی آنرا تضمین خواهد نمود.

«زفی» خیال میکند که: اتحاد جماهیر شوروی «احتیاجات و تمامیت لازم رادارا میباشد» و تنها باید یک اتحاد مشرق‌زمین - اروپای متحده، با نضمام نواحی اطراف دریای مدیترانه و افریقای شمالی - اتحاد باختری، شامل امریکای شمالی و جنوبی - و بالاخره اتحاد جزایر بریتانیا و امریکا ایجاد شود.

از اینرو خود بخود آشکار میگردد که طبق این نقشه قسمت اعظم مردم روی زمین باید تحت سرپرستی امریکا و انگلستان درآیند. بنا بر این سازمان ایده آل جهانی بقیده پاره‌ای از نویسندگان خارجی، موقعی بوجود خواهد آمد که امریکا و انگلستان بقیه دنیا را با خود «متحد» گردانند و ملل و کشورهای دیگر را زیر «سرپرستی» خود بگیرند.

چنانکه میدانیم آلمان هیتلری هم به‌راهی ایتالیای فاشیست میکوشید تسلط خود را بر ملل و کشورهای جهان مستقر گرداند. و همه شاهد نتایج این کوشش در جنگ دوم جهانی بودند. مورخان و جامعه‌شناسان تقریباً تمام ممالکی که با آلمان در حال نبرد بودند، در جریان جنگ با آنکاء بمشالهای بیشمار تاریخی، غیرمقدور بودن تسخیر دنیا را بدست یکدولت، اثبات میکردند. تجارب تاریخی که در آن زمان بدست مورخان به‌عرض آگاهی عموم گذاشته شد، بسیار متین و متقاعدکننده بود؛ ولی در این اثنا، جنگ پایان رسید. در حالت روحی و طرز تفکر طبقات حاکمه پاره‌ای از کشورهای خارجی، و پاییبای آن در طرز تفکر دیپلماتها، مورخان و جامعه‌شناسان، تغییرات محسوسی پیدا شد. اکنون اصولی که متین و متقاعدکننده بود بفراموشی سپرده میشوند و کسانی که یادی از آنها کنند بیاد استهزا گرفته میشوند که: اینان حقایق پیش‌یا افتاده و کم‌اهمیتی را تکرار می‌کنند.

نقش رهبری انگلستان!

ولی اتفاقاً در این روزها، یادآوری این حقایق مسلم تاریخی بسیار مفید است. زیرا عاشقان حکمرانی بر جهان، همیشه بقادیر فراوانی یاقوت میشوند. و نسل آنها هم پس از جنگ دوم بین‌المللی منقطع نشده است. وقتی امروز ما کراوا میشوندیم که امریکا و انگلستان باید در راس اجماع متزقی قرار بگیرد و نسبت بسایر ملل نقش رهبری را بازی کند، لازم است یادآور شویم که همین چندی قبل، سیاستمداران انگلستان و امریکا چنین ادعائی را خطرناک و غیرمنطقی تلقی میکردند، مثلاً

سیاستمدار انگلیسی « ادوارد گریک » نوشته بود :

« امپراطوریهای جهانی ، از امپراطوری فردریک بارباروس گرفته تا امپراطوری ناپلئون و از امپراطوری ناپلئون تا امپراطوری هیتلر، همه با هم و هر یک بتهنایی در کوشش خود بشطور ایجاد نظمی که قابل قبول برای بقیه اروپا باشد، مواجه باشکست گردیدند . زیرا اینان هدفی جز توسعه کشور خود نداشتند . » (۱)

تازمانی که سیاستمداران و جامعه شناسان انگلیسی ، بطور اعم ، راجع بحکروائی بکملت درد نیابعت میکنند، جداً مخالف چنین ترتیبی هستند . ولی هنگامی که سخن از تسلط جهانی بریتانیای کبیر بمیان می آید، باهمان جدیت از آن طرفداری میکنند . ایده تلوژی تجاوزکارانه امپریالیستی ، که از قرن پیش در محافل اشرافی و محافظه کاران انگلیسی رونق گرفته ، تا با امروز هم از ادبیات سیاسی و جامعه شناسی انگلیسی ریشه کن نشده است . حتی در این روزها ، هنگامیکه تاریخ معاصر ، با وضوح بی مانندی بیهودگی حکمروائی دولتی را بر کشور های دیگر مبرهن نمود و بی مابگی توفیق ور حجاج ملتی بر ملل دیگر را مدلل ساخت ، این طرز تفکر هنوز هم، هواخواهانی در میان انگلیسها و امریکائیان پیدا میکند . کوشش در اثبات این ایده تلوژی واقعا خنده آور است . همین آقای « ادوارد گریک » که فکر فرمان-روائی جهانی را، مورد انتقاد قرار داده بود و اشاره بنجارب تاریخی نموده بود ، اکنون از نقش رهبری انگلستان در اروپا سخن می گوید . نامبرده در کتاب خود مینویسد :

« بدون انگلستان، که قادر و حاضر است نقش مؤثری را، بعنوان بیک دولت بزرگ اروپائی بازی کند ، اروپای باختری فاقد رهبری خواهد بود » (۲)
عقیده ای، که طبق آن گویا سرنوشت نقش رهبری اروپا بانگلستان اعطاء گردیده است، باندهای ای در فکر پاره ای از سیاستمداران و جامعه شناسان قوت گرفته که حتی آزمایشهای قانع کننده جنگ دوم بین المللی هم خللی بآن وارد نیآورده است . از این نظر کتاب روزنامه نویس انگلیسی « مئیرین میچل » بنام « ماسا قدریم صلح را حفظ کنیم » (۳) جالب توجه میباشد . نویسنده کتاب ، سیاحتی خیالی بکلیه کشور های اروپا میکند و همه آنها را لایق دست نشاندگی انگلستان می یابد . این است قسمتی از نوشته های این کتاب :

« نروژ بایستی قبل از هر چیز، از مساعدت و همکاری دولت آزاد بخواه آ نور دریاها یعنی امپراطوری بریتانیا و ممالک متحده امریکا، اطمینان حاصل کند . »
« دولت بزرگ دریانورد، یعنی انگلیس و هلند، که توسط دریای شمالی از یکدیگر جدا شده اند، باید پس از جنگ با یک تشریک مساعی صمیمانه ای متحد گردند . »
« یوگسلاوی باید فرصت داشته باشد از پشتیبانی نیروی بزرگ دریائی دولتی که هنوز هم در مدیترانه مقتدرتر از همه است ، یعنی انگلستان ، استفاده کند پس از پایان جنگ دوم جهانی بر تقال احتیاج بمتفقین نیرومندی خواهد داشت ... »
« وضعی که مستملکات ماوراء دریائی بر تقال را در نزدیکی مستقیم مستعمرات

1) , 2) Grigg Edward «British Foreign Policy ». Hutchinson and Co. Ltd. London-Newyork -Melbourne p. 184 .

3) Mitchell Mairin «We can Keep The Peace». The Grout publ Comp . London. 1944 . 256 p.

و دمیسیونهای انگلستان قرارداد داده است، ظاهراً بر تقال را در آئنده و ادا خواهد نمود مانند گذشته، نظر مثبتی درباره اتحاد با انگلستان اتخاذ نماید.»

« میان فرانسه و انگلستان، همه شرایط و احوال برای یک اتحاد واقعی، برخلاف اتحاد مصنوعی موجود بین آلمان و ایتالیا، جمع است... لزوم همکاری فرانسه و انگلستان، در دریای مدیترانه، پس از تسلیم فرانسه در ۱۹۴۰ با ثبات رسید. ایران یکی دیگر از آنراکز فعالیت‌های مفید و ثمر بخش (!) مبدل شده است که در آن چهار ملت متفق شرکت جستند... در آبادان، واقع در کنار خلیج فارس، بزرگترین کارخانه تصفیه نفت جهان وجود دارد. این ناحیه، اهمیت درجه اول و حیاتی برای سه دولت بزرگ دارد. شاید اهمیت این ناحیه از همه بیشتر برای انگلستان باشد.»

« نفع عموم هواخواهان آزادی، ایجاب میکند که امیدوار باشیم اتفاق ملل بریتانیایی، اقدامی برای توسعه قرارداد انگلستان و مصر خواهند نمود. استقبال خود مصریها موادی را که مربوط به دفاع دریایی و هوایی بریتانیا بود استقبال کرده اند و در واقع، بمنظور دفاع منطقه ترعه سوئز که حاکمیت آن متعلق بمصر است، از بریتانیا یاری خواسته اند. هنگامیکه مسئله مراکش اسپانیا مطرح گردید، دوران پیشی انگلستان، که حاضر نشد مستعمرات سابق آلمان را، در افریقا باختری، برای تبدیل آنها باینگاههای هوایی، بر علیه امپراطوری بریتانیا بوی واگذار کند، بار دیگر تسایید گردید. باید امیدوار بود که پس از اختتام جنگ دوم بین‌المللی سازندگان صلح در این مسئله بهین ترتیب جانب احتیاط را نگاه خواهند داشت.»

عادات کهنه استعمارچیان و غارتگران، که کمتر با شرایط امروزی مطابقت دارد ریشه‌های عمیقی در زندگی و طرز تفکر اکثر سیاستمداران، جامعه شناسان و روزنامه نویسان بورژوازی انگلستان پیدا نموده است. از اینرو این آقایان در مودع قلمفرسایی حتی از خود نمیبهرسند که آیا ملل اروپایی هم مایل بقبول این «رهبری» تحمیلی هستند؟ آیا بهتر نبود نظر مللی که انگلستان با این حرارت حاضر به «رهبری» ایشان است نیز استفسار شود؟

روزنامه نویسی انگلیسی «کینگ هال» در روزنامه سوئدی «اکسپرسن» در ۲ مه ۱۹۴۶ مقاله بزرگی تحت عنوان «اتحاد دول باختری» منتشر نموده است. این مقاله از این لحاظ جالب توجه است که در آن، برخلاف رسالات و مطالبی که در این اواخر از طرف سیاستمداران و جامعه شناسان انگلیسی، درباره مناسبات کنونی دول و دورنمای تکامل صلح در اروپا منتشر میشوند، آشکارا طرز تفکر طبقات حاکمه انگلستان در خصوص امور کشورهای اروپایی تشریح میگردد. مافلا کاری با توصیه گستاخانه «کینگ هال» بدولت انگلستان نداریم که میخواهد باروسیه، درباره کشورهای دموکرات اروپای خاوری «تنها با زبانی که خورد روسها، آنرا غرغر پیرانه یکدولت در حال انحطاط سرمایه داری، مبدلند» گفتگو نشود.

در این اواخر، مردم دنیا باندازه کافی از مرتجعین رنگارنگ، شنیده اند که باروسیه باید با «خشونت» رفتار نمود، که نمایندگان آن «تندی» را دوست میدارند. مردم شوروی بخوبی با این نتمه‌ها آشنا هستند. توجه ما در اینجا معطوف بنکته دیگری است. ما میخواهیم ببینیم چگونه این نماینده رک گوی طبقات «بالای»

اجتماع انگلستان که در قلمرو ساسی خود ، بدون شك انتظاراتها و امیدهای مطالب استعماری انگلستان را منکسر میکند ، سازمان آئنده جهان را مجسم میشود ؛ پیش از هر چیز ، او خواهان اقدام شجاعانه انگلستان بعنوان بانی و رهبر « اتفاق باختری » دول و از آن جمله آلمان غربی » است . او هدف نزدیک سیاست خارجه انگلستان را ؛ فعلا در این اقدام می بیند . « کینگ هال » معتقد است که انگلستان باید ابتکار تنظیم سیاست خارجه دموکراسی باختری را بدست خود بگیرد .

البته او پیش بینی میکند که این اقدام بریتانیا را سایر دول بزرگ اروپا ، بعنوان توطئه بر علیه کشورهای صلح دوست ، تلقی خواهند کرد . او اشاره میکند که بهمین مناسبت در کشورهای مختلف سروصدای بزرگی برپا شده است ولی میگوید که « این قبیل حملات را ما باید باخونسردی و متانت استقبال کنیم . »

ما از منطبق این آقای محترم ، که شباهتی بطرز تفکر يك انسان سالم و معمولی ندارد ، سخن نمیگوئیم . زیرا از فرار معلوم « کینگ هال » معتقد است که در صورت اجرای این اقدام تجاویز کارانه و توسعه طلبی بریتانیا ، مسئول برهم زدن صلح جهانی ، دوانتهایی خواهند بود که بر علیه تجارزات انگلستان اعتراض نمایند ؛ اکنون به بقیه فرمایشهای ایشان توجه کنیم :

« این اتفاق بایستی مانند اتحاد یکجمله کشور با یک کمیته ثابت پارلمانی تشکیل شود . آلمان باختری باید تحت قومیت این اتفاق دول در آید و اراضی آن بدست شورای اتفاق اداره گردد . در وهله اول باید تبعیت آلمان از میان برداشته شود . »

« تدریجا باید بکلیه کشورهای عمومی که وارد در اتفاق میباشد حق تبعیت عمومی اعطا گردد . آزادی بازرگانی و تبعیت عمومی باید در مراحل تدریجی داده شود . این عمل مقدمه ای برای آزادی تجارت جهانی و تبعیت جهانی خواهد بود . امر دفاع بایستی در اختیار شورای امنیت سازمان ملل متحد گذاشته شود . مسئله اتفاق دول اروپای باختری ، در سایه مناسبات انگلستان و امریکا ، اشکالات غیر قابل حلی برای بریتانیا ایجاد نمیکند . این اتفاق که تحت رهبری انگلستان و پشتیبانی فرانسه ، بزرگ ، دانمارک ، هلند ، نروژ و شاید ایتالیا اداره خواهد شد ، از جهان بینی و طرز تفکر دموکراتیک و آزاد الهام خواهد یافت . »

اینست آمال جنون آمیز امپریالیسم خیالباف انگلیسی !

سیاستمداران و جامعه شناسان امریکائی هم ، دست کمی از دوستان انگلیسی خود ندارند . در امریکا مخصوصا پس از جنگ دوم بین المللی ، دهها کتاب و رساله منتشر شده است که با اثبات حقانیت دعوی تسلط جهانی امریکا پرداخته اند . ولی انصافا باید متذکر شد که این تبلیغات با مخالفت بسیار شدید و جدی ثقلای قوم آفران مواجه میشود . آنها بخوبی ، بی مایگی نقشه های استعماری این آفران را درک می کنند و تشخیص میدهند که تسلط امریکای بر کره زمین و تبلیغ این قبیل افکار ، نه تنها برای صلح جهانی ، بلکه برای خود امریکا هم بسیار خطرناک است .

« بفر » نویسنده امریکائی ، بنا بر انتقاد شدید خود باین طرز تفکر و بکسانی که سیاستمداران امریکائی را بتعقیب سیاست استعماری و توسعه جونی ترغیب می نمایند ،

در کتاب خود بنام «مقام امریکا در دنیا» (۱) نظر محافل وسیع مشرقی این کشور را ابراز میکند، او جداً مخالف عقاید کسانی است که دوره کنونی را «عصر امریکائی» میدانند و این افکار را نشانه بارز بی‌خردی و ناآگاهی کسانی میبینند که با امریکا پیشنهاد میکنند بزور سلاح بردن تسلط جوید. «بفر» از مخاطرات این راه سخن میگوید. او درباره سیاست پس از جنگ امریکا چنین مینویسد:

«دردستگاه امپریالیزم، که بیش از هر چیز دیگر، با حس بر آوردن خواش ها سروکار دارد، اشتها همیشه با خوردن زیاد میشود. آنچه که ابتدا از روی اجبار و لزوم غصب میشود، بعداً فقط برای ارضای خواهشها تصرف میشود.

«نیروی نظامی، حس بدست آوردن قدرت بیشتری را ترغیب میکند. با این تفاوت که این عمل ابتدا بخاطر حفظ نفس است ولی بعد بمنظور لذتی که بکار بردن قدرت می بخشد، صورت میگیرد.

«دلیلی نیست که امریکا از این قاعده کلی مستثنی باشد... هیچ کشور بزرگی، در اروپا یا آسیا، مایل نیست تحت تسلط امریکا درآید. چنین تسلطی را قبول نخواهد کرد و تحمل نخواهد نمود.

«هیچگاه تا کنون قرائن و شواهدی در دست نبوده تا ثابت کند که فلان دولت بزرگ حاضر است، حق خود را در حل مسائل بین المللی با امریکا واکتار کند، یا اینکه اگر احیاناً امریکا چنین ادعائی کند با چنین اجازه ای بدهد» (۲)

«بفر» حتی اشاره میکند که کشورهای دیگر، چنین حق رهبری را برای امریکا، کمتر از هر دولت بزرگ دیگری قائل اند. زیرا امریکا «هیچگاه تا کنون اعتبار و اعتمادی از لحاظ رعایت اصول و پسر نسپ های سیاسی کسب ننموده است.» (۳)

چنانکه دیده شد در ادبیات سیاسی و علم اجتماعی معاصر بهیچوجه کمیابی در نقشه ها و طرحهای گوناگون موجود نیست. هدف انتشار این قبیل آثار، یک نوع آمادگی ایده نولوژیک و سیاسی اذهان و افکار عمومی، بمنظور اجرای سیاست توسعه طلبی استماری است. اثر آنها فقط از این نقطه نظر باید در نظر داشت.

ورشکستگی علم الاجتماع بورژوازی

هنگامیکه از علم الاجتماع کشور های بورژوازی سخن میگوئیم، بسایستی پیوسته در نظر داشت که نه در انگلستان، نه در امریکا و نه در هیچیک از کشور های سرمایه داری، مکاتب علم الاجتماع مورد قبول همگان نیست و اتفاق نظر در مسائل اجتماعی وجود ندارد. تشتت آراء در این زمینه اکنون بیش از هر موقعی است. از اینرو طبیعی است، که مسا از ورشکستگی علم الاجتماع معاصر بورژوازی گفتگوهای فراوانی میشوند. درسی وهشتمین کنگره عمومی جامعه شناسان امریکائی «ژرژ لاندبرک» درخطابه افتتاحیه خود در موضوع «جامعه شناسان و صلح» (۴) علناذعان نمود، که جامعه شناسان تا با امروز نپسندند مسائل سیاسی را از چه راهی

1), 2), 3) Peffer Nathaniel «American Place in the World». Viking press. New York. 1945. 236 p.

4) Lundberg George A. «Sociologists and the Peace». «American Sociological Review», 1944 Volq. No 1,

پس از اشاره بعدم توانائی جامعه شناسان، در حل مسئله ایجاد يك سازمان بین‌المللی کشورهای دموکراتیک ، لاندبرگ اضافه نمود که : « مشکل است نمونه بهتر، و در ضمن اسف انگیزتری، برای اثبات و رشکستگی تئوری معاصر علم الاجتماع یافت . »

این مطلب را سایر صاحب نظران بورژوازی نیز، با اظهار تأسف تصدیق می کنند . در کتابی که چندی پیش بنام « روانشناسی اجتماعی زندگی معاصر » (۱) منتشر شد . نویسنده اش « بریت » میگوید که رشته ای را سراغ ندارد که مانند رشته فلسفه و علم الاجتماع، متخصصان آن اهمیت و اعتبار کمتری داشته باشند . در دانشگاه های امریکائی دانشمندی در رشته های مختلف علوم اجتماعی، مورخان، اقتصاد دانان ، متخصصان مسائل سیاسی ، انسان شناس ها ، جامعه شناس ها ، روان شناس ها و دیگران وجود دارند، که تمام زندگی خود را صرف مطالعه مسائل اجتماعی نموده اند .

ظاهراً بایستی این متخصصان، بیش از دیگران در مسائل مربوط برشته تخصصی خود، اطلاع و تبصر داشته باشند . « بریت » مینویسد : « هنگامیکه انسان از سلامتی خود شاکتی است، با پزشک خود مشورت میکند نه با یک نفر رخت شوی . زمانی که با یک مسئله قضائی مواجه میشود، نزد وکیل میرود و نه پیش یک نفر قصاب . ولی زمانی که مسائل اجتماعی مطرح میشوند تقریباً همه کس خود را متخصص میدانند .

« دیگر کسی بصاحب نظران اینقسمت مراجعه نمیکند . با مورخان ، اقتصاد دانها، سیاست دانها، انسان شناسها، روان شناسها ، جامعه شناسها مشورت و تبادل نظر نمی نماید . »

تاریخ معاصر ، باندازه ای یأس و ناامیدی نصیب سیاست و علوم اجتماعی بورژوازی نموده است، که اکنون تنها عده ای انگشت شمار ، ارزش برای مطالعات اجتماعی قائل اند و از آنها بازگروهی، بیش از پیش متوجه مسائل اجتماعی مخصوص میشوند و از تحقیق در باره تکامل تاریخی اجتماع بطور کلی، اجتناب میورزند . « گروهی » در کتاب اخیر خود بنام « سیاست و اخلاق » (۲) نمونه ای از این گروه جامعه شناسان بورژوازی است . او کسانی را که تصور میکنند زمانی که انسان علوم سیاسی را فراگرفت، قادر خواهد بود مسائل و اشکالات اجتماع بشری را حل نماید ، مورد تمسخر قرار میدهند .

بعقیده این فیلسوف ایتالیائی این يك تصور سراسر باخطائی است . او میگوید : « يك مسئله سیاسی از نقطه نظر عملی، يك مسئله ابتکار ، اختراع و ایجاد است و از اینرو تماماً و کاملاً يك مسئله انفرادی است . » (۳)

از نظر « گروهی » ، هر دانشی ، بی شك کمک مؤثری است ولی هیچیک از علوم نمیتواند تکلیف انسان را معین کند . زیرا این موضوع راز وجود خود انسان

1) Britt St. H. «Social Psychology of Modern Life» .

2) 3) Croce Benedetto . « Politics and Morals » . Philosophical Library . N. Y. 1945 . 204 P.

است. محصول اراده شخصی اوست. بقیه «کروچه» اگر این مسئله بصورت کلی‌تر و عمومی‌تری مطرح شود، مثلا استفسار شود که «تکلیف دنیا چیست؟» و یا «ایطالیا چه باید بکند؟»، چنین مسئله‌ای فقط از نقطه نظر تجربی قابل بحث است، و از لحاظ عملی لاینحل و بیهوده می‌باشد.

کروچه معتقد است که غیر قابل حل بودن این قبیل مسائل اجتماعی و فلسفی، از آن روست که تکلیف دنیا و وضع آینده آن برای خود دنیا، معلوم است ولی انسان از آن آگاهی ندارد.

نظیر این مطلب دربارهٔ يك کشور نیز صدق می‌کند. مثلا اگر استفسار شود ایطالیا چه باید بکند و اوچه خواهد کرد، این مطلب بساستی برای ایطالیا روشن باشد و با روشن خواهد بود؛ ولی لزومی ندارد که برای بکنفرانسان، ولو صاحب اطلاعات اجتماعی و سیاسی هم باشد این موضوع معلوم باشد! طرح صحیح مسئله از نقطه نظر کروچه چنین خواهد بود «من که در این دنیا در ایطالیا و غیره زندگی می‌کنم چه باید بکنم؟»

رئاه و سعادت اجتماعی، که بشر در جستجوی آنست، از لحاظ تاریخی مسر است؛ ولی بقیه کروچه این مقصد محصول هم‌آهنگی اختلافات اخلاقی اشخاص است و از این روا گرچه نعلان قابل درک و شناسایی نیست، سرانجام برای اشخاصیکه بطور نامرئی در ایجاد آن شرکت دارند، آشکار خواهد شد. عینا مانند پدری که پسر خود را که در ایجادش شرکت داشته است، قبلا نمی‌شناسد. کروچه در کتاب نامبرده میگوید که نباید از این کوشش اخلاقی، که از همه گونه قید آزاد است، ترسید. زیرا «معرفت اخلاقی ایجاب می‌کند که هر انسانی که تصمیم باقدام می‌گیرد، در اعماق وجود خود مستغرق شود و با کمال خلوص نیت و با یکی از خود سؤال بکند و بصدای درونی خود، که او را مخاطب قرار میدهد، گوش فرادارد. سپس باروسی مصمم و مردانه طبق اوامر این صدای باطنی، هر چه باشد، رفتار نماید و خود را بسر نوشت، که زندگی انسان را منظم می‌کند، بسیار. این «صدهای باطنی» که چیزی جز جبر تاریخ، مجسم در جوهر وجود اشخاص نیست، تدریجا در نتیجه تصادمات، آمیختگی و مبارزهٔ افعال انفرادی بکمال خود میرسند و رفته رفته بآن اندازه و بطرقی که امکان دارد، بواقعیت مبدل میشوند» (۱)

باتکا، این تئوری تصنیفی و ایده‌آلیستی تکامل اجتماع، که منکر حرکت قانونی و تاریخی بشر است، کروچه، در حقیقت منکر امکان ایجاد يك تئوری تکامل اجتماع است.

او معتقد است که جمیع تئوریهای که رهنمون احزاب، دستجات و طبقات می‌باشد، نظریاتی غلط و بی‌اساس بیش نیستند. پاره‌ای از این تئوریها کم‌تر و پاره‌ای بیشتر از حقیقت دورند؛ ولی در هر صورت هیچیک از آنها نمیتوانند و نباید ارتباطی با احزاب بعنوان يك نیروی سیاسی داشته باشند.

این تخیلات يك فیلسوف شکاک و منکر درک حقائق و شناسایی تکامل قانونی اجتماع، بالاخره او را بانکار امکان انسان بدرك حقایق و کسب معرفت میرساند و

1) Croce Benedetto «Politics and Morals» . P. 36 .

اینقسمت از فعالیت ذهنی بشر را یکسره بسر نوشت محمول میکنند. کرویچه معتقد میباشد که احقافانه است «از یک فرد بتوان یکفرد، انتظار عملی داشت که از حدود توانائی او خارج است زیرا این عمل کار سر نوشت است. کاریست کسه در وراء شخصیت فرد است.»

میتوان گفت که اکنون، در اواخر نیمه اول قرن معاصر اتفاق نظر میان دانشمندان علم اجتماع ب-ورژوازی بسیار کمتر از صد، صد و پنجاه سال پیش است که تازه علم تکامل اجتماع بوجود میآمد. موجب شگفتی نیست که در میان جامعه شناسان امروزی در موضوع درک مسائل و وظائف این علم همان هرج و مرج و گمراهی، که در جهان بینی عمومی ایشان حکمرماست، مشاهده میشود. این مطلب بخصوص از خطابه افتتاحیه رئیس سابق انجمن علم الاجتماع امریکا، ژرژ لاندبرگ، در سی و هشتمین کنگره انجمن هویدا است.

لاندبرگ فقط بطور بسیار مبهم و نامفهومی توانست راجع بناسیات جامعه شناسی و وضع فعلی اجتماع امریکائی سخن گوید. خود او معتقد است که قسمت اعظم برنامه تنظیمی وی صرف اظهار بیم و امید در باره دوره پس از جنگ گردیده است. او در نطق خود میگوید که جامعه شناسان میخواهند بدانند کسه اصلاحات مختصری که در مناسبات اجتماعی رخ داده بامیدهد بقیمت صرف عمر و وقت و انرژی می ارزند؟ و آیا در اینعمل نفعی ناآابل هم عاید میگردد؟

لاندبرگ، همچنین متوجه است که جامعه شناسان نمیتوانند مسائل کلی تر اجتماعی را نادیده انگارند. زیرا در پایان جنگ از میان ویرانه ها و شعله های جنگ مسائلی که موجب بروز جنگ گردیده بود دوباره عرض اندام میکنند. مسئله سازمان نوین دنیا نیز باین مسائل افزوده شده است.

لاندبرگ میگوید: «این مسائل مانند سفته های موعودی میباشد که پرداخت آن راما بشرطی میتوانستیم بتاخیر اندازیم که موعده آن سرزیامده بود ولی اکنون نمیتوانیم چنین کاری کنیم.»

از برنامه علم الاجتماع، که ژرژ لاندبرگ تدوین نمود، با وضوح تمام آشکار است که جامعه شناسان امریکائی، در حل مسائل بسیار ساده و روشنی ناتوان مانده اند. هر قدر هم که عجیب بنظر رسد، لاندبرگ در تشریح برنامه خود دواشتباه بزرگ متضاد و اصولی مرتکب شده است. او معتقد است که پس از پایان جنگ اول بین المللی سیاستمداران و جامعه شناسان، نتوانستند طریق رضایت بخشی برای حل مسائل جهانی بیابند.

از آن زمان، یعنی پس از ۱۹۱۹ تا با امروز بعقیده او اصولا تغییرات محسوس در شرائطی که حل مسائل کنونی وابسته بآن میباشد، بوجود نیوسته است. این شرائط بنظر لاندبرگ از این قرار است:

اولا علوم اجتماعی باید بدرجه ای تکامل یابند که احتیاجات و لوازم یک صالح پایدار را صریحاً تعیین نمایند.

ثانیا محققین علوم اجتماعی، باید دازای چنان وزن و احترامی در اجتماع گردند که نظریات ایشان در مجالس بین المللی مرجع آثار گردد. این دو شرط لازم

برای حل مسائل کنونی بمقیده لاندبرگ در عوالم ذهنی و معنوی قرار دارند، ولی واضح است که پیشرفت و ترقی علوم اجتماعی، که بایستی بقول لاندبرگ احتیاجات و اسباب يك صلح مداوم را مشخص نماید و همچنین احتیاجات صلح امروزی، سازمان آن و شرائط تأمین آن بهیچوجه از تباطی باوضع فعلی علوم اجتماعی در امریکا ندارد. برای حل این مسائل شرائطی لازم است که ریشه های عمیق تری در زندگی اجتماعی معاصر دارد.

اما راجع بانظار دانشمند امریکائی در مورد افزایش مقام و اهمیت علوم اجتماعی، باید گفت که چنانکه تاریخ این علوم نشان میدهد، اهمیت و مقام را نمیشود با خواهش و تقاضا و اشاره بزیسانهای جدائی زندگی سیاسی از علوم اجتماعی، بدست آورد.

لاندبرگ میگوید که جامعه شناسان، مانند سایر محققین علوم اجتماعی، يك میدانند که نظریات و عقاید ایشانرا در امور اجتماعی نادیده میگیرند. از اینجاست که جامعه شناسان برجسته امریکائی از همکاران خود میطلبند ایمان از دست رفته طبقات ممتاز، روشنفکران و در صورت امکان طبقات وسیع مردم را بعلم الاجتماع بورژوازی مستقر گردانند. « نشان مخصوص » محقق علوم اجتماعی را طوری تعیین نمایند که سیاستداران یا روشنفکران صاحب نظر بتوانند يك نظر جامعه شناس را از روی قرآن و علائمی بشناسند. برای این منظور اغلب برشته های حقوقی و پزشکی که در آن درجات و مراتب تخصص، زیر نظر دولت تعیین گردیده است، اشاره میشود. ولی از قرآن معلوم انجمن علم الاجتماع امریکائی نمیتواند بدقت علوم پزشکی و حقوقی يك جامعه شناس متخصص را مشخص کند.

برای محققین علوم اجتماعی، از آن رواجی قائل نیستند که ایشان « نتوانسته اند در محیط خود يك مقیاس و معیار تخصص بوجود آورند » و مردم را متقاعد نمایند که ایشان هم تخصص معینی دارند.

لاندبرگ حق دارد وقتی میگوید: « متهم کردن مردم با اینکه جامعه شناسان را از روحانیون، روزنامه نویسان، داستان نویسان، شعرا و مردم عاقل و چیز فهم بطور کلی تمیز و تشخیص نمیدهند، عملی بیهوده است زیرا خود جامعه شناسان، در اصلی که ایشانرا از مشاغل ورشته های دیگر مجزا میسازد تردید دارند. » لاندبرگ بازمیگوید: « تأسف خوردن برای عدم کامیابی ما بی فایده است. نفوذ و قدرت بدون شك و شبهه ایکه امروز دانشمندان کالبد شناسی، در رشته های گوناگون از آن برخوردار هستند، از طریق دشواریات عملی، همچنان خود را بر ستاره شناسان، کیمیا گران و رمالان بدست آورده است. »

شیوع بدینی در باره مسائل و امکانهای جامعه شناسی کاملاً آشکار است. زیرا چگونگی جامعه شناسی بورژوازی میتواند در میان مردم کسب اعتبار کند؛ و اینکه نتایج حاصل از تبلمات آن با تاریخ واقعی مغایرت پیدا میکند؛ زمانی که پیشنهادات و توصیه های آن قاعده فقط بِنفع اقلیت بسیار کوچک اجتماع تمام میشود و بالاخره هنگامی که غیب گویی های آن همیشه با روی کاغذ میماند و با در تکامل بدنی اجتماع مورد تصحیح قرار میگیرد؛ از آن رو که بیشتر شباهت پیش بینی های منجمین و رمالان

هیچگاه تا کنون، جامعه‌شناسی بورژوازی دوره‌ای چنین بحرانی و دشوار نیچود. البته همچو وقت در این جامعه‌شناسی اتفاق نظر حکومت نیکرده است ولی هیچگاه نیز این چنین هرج و مرج، این اندازه انحطاط، این همه کوششهای بیپوده برای تمییر زندگی اجتماعی با استفاده از مشخصات و خواص درجه دوم و ثانوی که امروز مشاهده میشود، سابقه نداشته است. تا با امروز سخنان لنین بزرگ در تعریف جامعه‌شناسی بورژوازی، بقوت و صحت خود باقی است :

« تا کنون جامعه‌شناسان، که بلد نبودند بساده‌ترین و مقدماتی‌ترین مناسبات که مناسبات تولیدی باشد توجه کنند، مستقیماً بمطالعه سازمان و اشکال سیاسی و حقوقی میپرداختند و با واقعیت پیدایش این سازمانها و اشکال از افکار و عقاید گوناگون انسان درازمنه مختلفه، مواجه میشدند و بهمین جا اکتفا میکردند. چنین نتیجه می‌شد که گویا مناسبات اجتماعی را بشر از روی معرفت و شعور میسازد ولی این استنتاج که در ایده کتاب «قرارداد اجتماعی» مشروحاً منعکس گردیده (و آثار آن در تمام دستگاهاهی سوسیالیزم تخیلی مشهود است) کاملاً مخالف تمام مشاهدات تاریخی میباشد. هیچگاه چنین نبوده و اکنون هم چنین نیست که افراد، مجموع مناسبات اجتماعی را که در آن زندگی میکنند، بعنوان یک مناسبات مشخص، کامل، و متکی باصولی تصور کنند. بالعکس توده‌ها، بی‌اراده خود را با این مناسبات هم‌آهنگت میسازند و بجای از آنها، بعنوان مناسبات اجتماعی مخصوص تاریخی، بی‌اطلاعت که فعلاً مناسبات متبادل که قرنهاي متبادی بین مردم متداول بوده فقط در همین اواخر تمییر گردیده است .

« ماتریالیسم، این تضاد را با تجزیه و تحلیل عمیق تری، با مطالعه منشاء پیدایش خود این افکار اجتماعی انسان، مرتفع ساخته است. و نتیجه حاصله که ارتباط جریان طرز تفکر و جریان حقایق خارجی است، با قوانین روان‌شناسی علمی تطبیق میکند. بعلاوه از نقطه نظر دیگری هم این فرضیه برای نخستین بار جامعه‌شناسی را بیایه یک دانش ارتقاء داده است. تا کنون جامعه‌شناسان با اشکال؛ از میان انبوه بفرنج پدیده‌های اجتماعی، قادر بتمییر پدیده‌های مهم از پدیده‌های غیرمهم بودند (و این خود ریشه سوپزکتیویزم در جامعه‌شناسی است) و نمی‌توانستند معیار صحیحی برای چنین تمیزی بیابند .

« ماتریالیزم که «مناسبات تولیدی» را استخوان‌بندی اجتماع تشخیص میدهد، یک چنین معیار صحیحی رایافته و امکان داده است که در مورد این مناسبات تولیدی اصل عمومی و علمی تکرار، که سوپزکتیویستها استعمال آنرا در علم الاجتماع منکر بودند، بکار برده شود. تا زمانیکه اینان بی‌مناسبات ایده‌تولوژیک اجتماع اکتفا میکردند - یعنی مناسباتی که پیش از بوجود آمدن در ذهن اشخاص میگذرند (البته منظور فقط مناسبات اجتماعی است) - آنها نمیتوانستند اصل تکرار را در پدیده‌های اجتماعی کشورهای گوناگون مشاهده کنند و دانش ایشان جداگتر، فقط وضعی از این پدیده‌ها و مجموعه‌ای از مواد خام بوده است. » (مجموعه آثار لنین جلد اول، صفحه ۲۲۱ - ۱۲۲ چاپ چهارم) .

جامعه‌شناسی بورژوازی دچار بجران عمیقی گردیده . وقتی انسان آثار نویسندگان بورژوازی معاصر را، درباره مسائل زندگی اجتماعی، مطالعه میکند از عجز و ناتوانی عجیب‌ایشان، دردرك حوادث و وقایع جاری دچار بهت و حیرت میگردد . همچنین فراوانی بسیار نظریات و عقاید گوناگون درباره اجتماع، که اغلب بی‌مایه و کودکانه است، مایه شگفتی میباشد. در آثار منتشره جامعه‌شناسی غالباً باندازه‌ای مهملات و اباطیل درباره گذشته، حال و آینده انسان مشاهده میشود که بی‌اختیار سوال زیر پیش می‌آید :

چه چیز سبب شده است این قبیل تئوریا ، نظریات ، فرضیات و گفتگوها بوجود آیند ؟ بچه سبب پاره‌ای از کشورهای خارجی ، مطابع ، صاحبان شرکت‌های چاپ کتب‌انتشار، این قماش نوشته‌ها را ترغیب می‌کنند و مبالغه‌انگیزی صرف آن مینمایند ؟ بنظر من اشتباه بزرگی نیست اگر تصور شود که این وضع جامعه‌شناسی بورژوازی، در حقیقت وسیله‌ای برای نگاهداری توده‌های روشنفکر و مردم، در حال جهل و بی‌اطلاعی از واقعیت پدیده‌ها و جریانات اجتماعی است. زیرا آثار امروزی جامعه‌شناسان بورژوازی، قاعده و «مولای» تصورات غیرعلمی و هرج و مرج فکری در مسائل زندگی اجتماعی ایجاد میکنند و مردم را از درك صحیح قوانین تکامل اجتماع، از شناسایی ماهیت سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها باز میدارند .

انظار پیش‌آهنگان علوم اجتماعی در کشورهای خارجی، بیش‌از پیش با اتحاد شوروی، آنجائی که نقش علوم اجتماعی در اداره و ترقی کشور بیابیه ارجحندی رسیده متوجه میشود . این دانشمندان خارجی متوجه توسعه فراوان علوم اجتماعی در اتحاد شوروی بوده، شاهد احترام و علاقه مغرورانه طبقات وسیع روشنفکران و مردم کشورها نسبت باین علوم میباشد؛ ولی با این وجود، کمتر کسی از ایشان متوجه علت این وضع و موفقیت خارق‌العاده علوم اجتماعی در کشور ما شده است. فهمیدن این علت، اگر جهان بینی مردم شوروی صمیمانه و عمیقانه درك نشود، اگر این جهان بینی بعنوان یگانه تعبیر صحیح و علمی حوادث کنونی پذیرفته نشود، مشکل است. ولی با این وجود خود علت بسیار ساده است . تمام اجتماعات، که در گذشته بوجود آمده و به حکم جبر تاریخ جای یکدیگر را گرفته‌اند، خود بفعود ترقی میکرده‌اند و بعالت دیگری درمی‌آمده‌اند . قوانین این تغییرحالات و تکامل اجتماع را بزرگان دانشمندان علوم اجتماعی، مدتها پیش‌از پیدایش اجتماع شوروی، کشف کرده بودند . از این رو بوجود آوردن يك اجتماع بانقشه سوسیالیستی، بدون درك صحیح و واضح و دقیق قوانین که طبق آن زندگی اجتماع ترقی و تکامل مییابد غیرممکن است .

همین ماهیت علمی اجتماع ماست که باعث شده آن را دانشمندان به‌ای‌چون لندن بوجود آورد و در طول این سالها با وجود همه مشکلات بزرگترین دانشمندان سراسر استالین، آنرا در راه ترقی، در طریق سوسیالیزم هدایت نمایند . در این نکته تفاوت بسیار مهم اجتماع شوروی و اجتماع بورژوازی نبوده است . قدرت دولت ما و سعادت ملت ما در همین است .

نامه مردان ماهانه

تحت نظر هیئت تحریریه
صاحب امتیاز: دکتر رضا راد منش
سر دبیر: احسان طبری
مدیر داخلی: جلال آل احمد

جای اداره: تهران - خیابان فردوسی کوچه پست اپرا
تک شماره ۱۵ ریال
آبونمان سالانه < ۱۵۰
< ۸۰ شش ماهه

نامه ها و مقالات رسیده پس فرستاده نمیشود ،
و اداره در حاک و اصلاح آنها آزاد است .
نقل با ذکر مأخذ و بدون تحریف آزاد است .

فقط با . ت . ث . ث . تمام
نقاط ایران مسافرت نمائید

با اتو کارهای مدل ۱۹۴۶ ت.ث.ث.
که از جدیدترین ماشینها باصندلیهای
راحتی ۱۶ نفری میباشد مسافرت فرمائید.



روزهای حرکت ماشینها از تهران در هفته :

تهران رشت	روزهای شنبه دوشنبه چهارشنبه و پنجشنبه	تهران همدان	روزهای یکشنبه
تهران یزد	< سه شنبه	تهران کرمانشاه	< یکشنبه
تهران شیراز	< دوشنبه و پنجشنبه	تهران خسروی	< یکشنبه
تهران مشهد	< دوشنبه و چهارشنبه	تهران بغداد	< شنبه دوشنبه و چهارشنبه
تهران اصفهان	همه روزه	تهران تبریز	برنامه حرکت بعد اطلاع داده خواهد شد

جهت خرید بلیط و دریافت هر گونه اطلاعات به بنگاه مسافری ت.ث.ث. چهارراه
یوسف آباد شماره ۱۷۹۸ تلفن ۵۱۲۳ و یا بشرکت سهامی ایراتور خیابان سعدی
تلفن ۴۷۹۹ مراجعه فرمائید

ما را راحتی شمارا در مسافرت تضمین مینمائیم



انتشارات آبان

مقابل دبیرخانه دانشگاه تهران بازارچه کتاب

قیمت ۷۰ ریال